

برنامه ارضی
سوسیال دموکراسی
در نخستین انقلاب روسیه
(۱۹۰۵-۷)
نخستین

ترجمہ بابک احمدی

- * برنامه ارضی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب روسیه ۵۷ - ۱۹۵۵.
- * لنین .
- * بابک احمدی .
- * چاپ اول .
- * زمستان ۱۳۵۹ .
- * حق چاپ محفوظ و از آن گروه مترجمین روستا می باشد .

فصل نخست: اساس اقتصادی و ماهیت انقلاب ارضی در روسیه.

۱- مالکیت زمین در روسیه.

۲- مبارزه بر سر چیست.

۳- نویسندگان گادت ماهیت مبارزه را محو میکنند.

۴- ماهیت اقتصادی انقلاب ارضی و روپوش ایدئولوژیک آن.

۵- دوگونه انگشاف ارضی بورژوازی.

۶- دو خط برنامه ارضی در جریان انقلاب.

۷- مساحت زمینهای روسیه: مسأله مهاجرت.

۸- جمع بندی از استنتاج اقتصادی فصل نخست.

فصل دوم: برنامه های ارضی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و آزمایش آنها در

نخستین انقلاب روسیه.

۱- اشتباهات برنامه های ارضی گذشته سوسیال دمکراسی روسیه چه بودند. ۵۱

۲- برنامه ارضی موجود ح. گ. س. د. ر. ۵۳

۳- دلائل اصلی هواداران "منطقه ای کردن" بوسیله حوادث آزمایش میشوند. ۵۶

۴- برنامه ارضی دهقانان. ۶۲

۵- بزرگ مالکی به شیوه سده های میانه و انقلاب بورژوازی. ۶۶

۶- چرا مالکیت کوچک در روسیه ناچار شد از ملی کردن دفاع کند؟ ۶۹

۷- نظریات دهقانان و نظریات نارودنیک ها درباره ملی کردن زمین. ۷۵

۸- خطای م. شانین و سایر مدافعین تقسیم زمین. ۷۸

فصل سوم: بنیاد نظری ملی کردن و منطقه ای کردن.

۱- ملی کردن زمین چیست؟ ۸۵

۲- پیوتر ماسلوف یادداشت های ناهنجار مارکس را تصحیح میکند. ۸۵

۳- آیا ضروری است که مارکس را برای رد کردن نارودنیک ها رد کنیم؟ ۹۷

۴- آیا رد کردن بهره مطلق ارتباطی با برنامه منطقه ای کردن دارد. ۱۰۰

۵- انتقاد به مالکیت خصوصی زمین از دیدگاه انگشاف سرمایه داری. ۱۰۳

۱۰۶	۶ - ملی کردن زمین و بهره "پولی".
۱۰۸	۷ - در کدام شرائط ملی کردن عملی است؟
۱۱۱	۸ - آیا ملی کردن به معنای گذار به تقسیم است؟
	فصل چهارم: تأویلات سیاسی و تاکتیکی در مسأله برنامه ارضی.
۱۱۵	۱ - "تضمین علیه بازگشت (ارتجاع)".
۱۲۱	۲ - حکومت خودمختار محلی به مثابه "سدی مقابل ارتجاع".
۱۲۵	۳ - قدرت مرکزی و تحکیم دولت بورژوازی.
۱۳۱	۴ - چشم اندازهای انقلاب های سیاسی و ارضی.
۱۳۸	۵ - یک انقلاب دهقانی بدون تسخیر قدرت توسط دهقانان؟
۱۴۲	۶ - آیا ملی کردن روشی به اندازه کافی قابل انعطاف هست؟
۱۴۵	۷ - منطقه ای کردن زمین و سوسیالیسم منطقه ای.
۱۴۹	۸ - چند مثال از گنجی های محصول منطقه ای کردن.
	فصل پنجم: طبقات و احزاب در بحث بر سر مسأله ارضی در دومای دوم.
۱۵۴	۱ - راست گریان و اکتبريست ها.
۱۶۰	۲ - گادتها.
۱۶۵	۳ - دهقانان راست گرا.
۱۶۸	۴ - دهقانان غیر حزبی.
۱۷۳	۵ - روشنفکران نارودنیک.
۱۷۹	۶ - دهقانان ترودویک (نارودنیک).
۱۸۴	۷ - سوسیال رولوسیونرها.
۱۸۹	۸ - ملی ها.
۱۹۷	۹ - سوسیال دمکرات ها.
۲۰۵	نیتجه
۲۱۳	پسگفتار
۲۱۵	یادداشت ها

پیشگفتار مترجم.

درآمدی به کتاب برنامه ارضی سوسیال دموکراسی در نخستین انقلاب

روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷

لنین کتاب حاضر را در ماههای نوامبر و دسامبر ۱۹۰۷ نوشت، با این حساب که آن را در بخش دوم از مجلد دوم کتاب دوازده سال - که برگزیده‌های از آثارش تا آن زمان بود - منتشر کند. اما کتاب توسط پلیس تزاری در چاپخانه توقیف شد. صرفاً یک نسخه باقی ماند که آن هم فاقد چند صفحه پایانی بود. کتاب برای نخستین بار در جریان انقلاب ۱۹۱۷ در شهر پتروگراد با امضای مستعار و. ایلین منتشر گردید.

این اثر، جمع‌بندی مبارزات دهقانان روسیه در جریان خیزش انقلابی ۱۹۰۵ و در زمان واپس کشیدن امواج انقلاب است و در آن کلیت مسأله ارضی روسیه، مواضع، نظریات، برنامه‌های طبقات و احزاب گوناگون به بحث انتقادی گذاشته شده‌اند. محور اصلی سیاسی بحث کتاب دفاع از طرح بلشویکها یعنی ملی کردن زمین است که در جریان انقلاب از جانب اکثریت قاطع دهقانان تهیدست و میان‌حال روسیه عنوان شده بود. کتاب در عین حال بیان واکنش لنین و بلشویکها به رد

شدن این طرح در چهارمین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (کنگره استکپلم ۲۳ آوریل تا ۸ مه ۱۹۰۶) است و نقدی همه‌جانبه و درخشان از طرح منشویک‌ها که در جریان کنگره توسط ماسلوف و پلخانف ارائه و دفاع و توسط اکثریت نمایندگان پذیرفته شده بود را دربر دارد.

طرح منشویک‌ها در عین حال که خواستار سلب مالکیت اجباری زمین در سراسر روسیه بود، امر نظارت را به عهده کمیته‌های محلی و منطقه‌ای می‌گذاشت و به دولت مرکزی گاری نداشت. در واقع مبارزه را جهت سرنگونی استبداد سیاسی سازمان نمیداد و خواستار دولتی که متکی به اراده زحمتکشان باشد، نبود. به همین دلیل که حل تکلیف ارضی انقلاب بورژوازی روسیه را به انقلاب سیاسی پیوند نمیزد، قادر به سازمان دادن مبارزه دهقانی حتی گرد خواست‌ها و تکالیف ارضی هم نبود.

این ناپیگیری در مبارزه که در طرح منطقه‌ای کردن بازتاب می‌یافت، خود معلول بینش منشویکی از انکشاف تولید سرمایه‌داری بود. منشویک‌ها علیرغم تجربه انقلاب و خیزش ۱۹۰۷-۱۹۰۵ همچنان معتقد بودند که به سر راه انکشاف سرمایه‌داری در روسیه موانع عظیمی وجود ندارد و بورژوازی قادر است مرحله نخست انقلاب روسیه یعنی مرحله بورژوا - دمکراتیک را پیش ببرد. از اینرو طبقه کارگر و زحمتکشان باید سرنوشت خود را به پیروزی انقلاب بورژوازی وابسته کنند. به‌گمان منشویک‌ها بدنبال "پیروزی انقلاب دهقانی"، انقلاب سیاسی و دمکراتیزه شدن حکومت مرکزی ممکن خواهد بود و ترکیب این دو تکلیف باهم چیزی جز اغتشاش نیست.

در این کتاب لنین نشان میدهد که منشویک‌ها قادر به درک تمایز میان انقلاب بورژوازی و انقلاب بورژوازی دهقانی نیستند. بدین معنی که آنها وزنه سنگین

(۷) پیشگفتار مترجم

تکلیف ارضی در انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه را درک نمیکنند و از این رو نمیتوانند به این پرسش بنیادی پاسخ دهند که "کدام طبقات نیروی محرکه انقلاب روسیه هستند" و باز به همین دلیل از درک ماهیت ضدانقلابی بورژوازی در چنین انقلابی ناتوانند^۱ اما بلشویکها بدلیل اینکه از انقلاب دهقانی آغاز مینمایند، وزنه عظیم تکلیف ارضی را درک و بدیل اتحاد کارگران و دهقانان را عنوان میکنند. "از آنجا که تولید گالائی، دهقانان را متحد و متمرکز نکرده است، بل آنها را تقسیم و نامتحد کرده، یک انقلاب دهقانی در کشوری بورژوائی صرفاً "بازیه‌ری طبقه کارگر ممکن است"^۲

بدین سان طبقه کارگر نقش عمده‌ای در پیوند میان انقلاب ارضی و انقلاب سیاسی دارد و این پیوند بازتاب پیوستگی میان مسأله ارضی و چشم‌انداز انگشاف انقلاب بورژوائی محسوب میشود. به عبارت بهتر تجربه انقلاب ۱۹۰۵ به لنین و بلشویکها آموخت که حل نهائی و قطعی تکلیف ارضی در انقلاب بورژوائی روسیه به مثابه یکی از مهمترین تکالیف این انقلاب صرفاً "با برنامه سیاسی طبقه کارگر امکان‌پذیر است. به این اعتبار کتاب حاضر یکی از مهمترین آثار لنین در زمینه پرسش ارضی و سهم آن در برنامه حزب انقلابی طبقه کارگر است و گام عمده‌ای در جهت فهم منش اساسی انگشاف مناسبات سرمایه‌داری دوران ما یعنی قانون انگشاف ناموزون و مرکب محسوب میشود.

لنین پیش از انقلاب ۱۹۰۵ بدلیل اهمیت تعیین‌کننده‌ای که برای عنصر آگاهی و تبلور آن در حزب انقلابی کارگری قائل بود، از بینش مکانیکی و جزمی حاکم بر رهبری بین‌الملل دوم جدا شده بود، اما هنوز در یک نکته اساسی با ادراک سنتی سوسیال دموکراسی هم‌زمان بود و آن ارزیابی از موانع روند رشد سرمایه‌داری روسیه

بود. لنین نیز چنین می‌انگاشت که هیچگونه مانع ساختاری بر سر راه انگشاف سرمایه‌داری وجود ندارد و روال این تکامل بطور خودکار موانع موجود را از سر راه خود برخواهد داشت. لنین به‌ویژه در کتاب انگشاف سرمایه‌داری در روسیه (۱۸۹۹) نشان داده بود که انحلال بردگی به سال ۱۸۶۱ که به‌شکل اصلاحاتی از بالا توسط استبداد تزاری انجام گرفته بود، پیشنهاد انگشاف مناسبات تولید سرمایه‌داری در روسیه را ایجاد نموده است و در عین حال - مطابق الگوی کلاسیک رشد سرمایه‌داری - وجوه عمده‌ای از اقتصاد پیشا سرمایه‌داری را هم باقی نگه داشته است.^۳

لنین می‌پنداشت که وجود مناسبات پیشا سرمایه‌داری در تولید و توزیع و سطح بسیار پائین فن‌آوری در تولید، شکل "طبیعی" این مرحله رشد سرمایه‌داری است و میتوان آن را در چارچوب مناسبات تولید سرمایه‌داری و در روند انقلاب سیاسی بورژوازی به یاری سیاست‌های صحیح کنار زد. لنین هنوز موانع رشد سرمایه‌داری روسیه را موانع ساختاری نظام در نظر نمی‌گرفت و بخشی از نظام ارگانیک اقتصادی نداشت که در آن اشکال پیشا سرمایه‌داری، شبه سرمایه‌داری و نیمه سرمایه‌داری با اشکال پیشرفته تولید سرمایه‌داری ترکیب شده باشند. او بینش سنتی سوسیال - دمکراسی را از رشد و تعمیم مناسبات تولید کالائی می‌پذیرفت.

اما به دلیل جدائی سیاسی، برنامه‌ای، عملی، سازماندهی و روش شناسانه بلشویسم از بینش‌ها و سیاست‌های اصلاح طلبانه و غیرانقلابی که در جنبش کارگری روسیه با نام منشویسم همراه شده‌اند انقلاب ۱۹۰۵ به بلشویکها موارد بسیاری آموخت. نقش انقلابی پرولتاریای صنعتی و دهقانان تهیدست و نیمه پرولترهای شهری در جریان این انقلاب از یکسو و نقش ضدانقلابی بورژوازی و کلیه احزابش که منافع آنها با منافع فتودالها، بزرگ مالکان، صاحب منصبان دستگاه استبداد

(۹) پیشگفتار مترجم

تزاری و بورگراسی دولتی گره خورده بود از سوی دیگر به بلشویکها نشان دادند که حل تکالیف دمکراتیک انقلاب - و از جمله تکلیف ارضی - جز با رهبری طبقه کارگر ممکن نیست. افزون بر این لنین از تحلیل زمینه انگشاف نیروهای تولیدی و شکل گیری مناسبات تولید، علت حرکت و مواضع طبقات را استنتاج کرد و توضیح داد. او دریافت که موانعی اساسی بر سر راه انگشاف اقتصاد سرمایه داری روسیه وجود دارند. در آثار این دوره میتوان نخستین حرکت او را به سوی فهم قانون انگشاف ناموزون و مرکب سرمایه داری معاصر مشاهده کرد. "واپس مانده ترین اشکال نظام مالکیت زمین و ناپخته ترین دهقانان به همراه پیشرفته ترین (مناسبات) سرمایه داری صنعتی و مالی کنار هم قرار گرفته اند" ۴

آثار این دوره لنین و به ویژه کتاب حاضر نقطه شروع فهم نوینی از سرمایه داری معاصر هستند. تلاش لنین در ترسیم مرزبندی صریح با بینش منشویکها از رشد سرمایه داری نمایشگر جدائی تام و کامل از روش بررسی غیرانتقادی و غیردیالکتیکی است که در بند "ایمان به رشد مگانیکی، خودکار و جبری نیروهای تولید" مانده است و موانع ساختاری این رشد را از قلم میاندازد. بدنبال جدائی بلشویسم از آن ادراک در رابطه با ضرورت و نقش عنصر آگاه و حزب انقلابی کارگری در پیروزی انقلاب، این گام اساسی دیگری در "گسست از مارکسیسم بین الملل دوم" محسوب میشود و نقطه عطفی تعیین کننده در روندی است که در دنیای گنش و واقعیت با خیزش مسلحانه اکتبر به اوج خود رسید. ۵

اما این گسست هنوز عناصری از محدودیت ادراک پیشین را همراه خود دارد. مثلاً "در کتاب حاضر، لنین پیروزی بر ناموزونی رشد سرمایه داری را در گرو پیشروی مناسبات مالکیت بورژوائی - کشاورزی (یا به قول خودش شیوه امریکائی) در تقابل

با مناسبات یونگري که به روابط مالکیت سدهای میانه و بقای مالکیت فئودالی و نظام کار - خدمت (یا شیوه پروسی) استوار است، میدانند و چنین می‌انگارند که در این حالت موانع انگشاف نیروهای تولیدی از میان رفتنی خواهند بود.

اما تاکید لنین به این است که این انقلاب بورژوائی - دهقانی صرفاً با رهبری طبقه کارگران امکان پذیر است. در اثر دیگر لنین دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک نشان داده شده که "پرولتاریا علیه بورژوازی انقلاب دمکراتیک را تا هدف نهائی آن پیش خواهد برد" یا در شعار مشهور بلشویکها "دیگتاتوری انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان" واژه "دمکراتیک" انگاره پیشرفت انقلاب دمکراتیک در چارچوب مناسبات تولیدی و اجتماعی بورژوائی را نشان میدهد.^۶ البته هنوز لنین "ناپیگیری" بورژوازی را در انقلاب دمکراتیک از ناممکن بودن پیشرفت انقلاب در چارچوب وجه تولید و جامعه سرمایه‌داری استنباط نکرده است، اما با نظریات اصلاح‌گرایانه و تجدیدنظر طلبانه منشویکی که انقلاب را الزوماً در چارچوب بورژوائی محدود می‌کردند نیز شدیداً "سرچنگ" دارد. لنین پویائی انگشاف انقلاب را دریافته بود و همین گهر انقلابی بلشویسم را نشانه می‌زند.

بدین‌سان مهر و نشان محدودیت ادراک پیشین در برابر توان واقعیت‌پذیری و نیز تغییر واقعیت که در بلشویسم دست‌آمده بود، رنگی نداشت. لنین راه را گشوده بود. بحث از موانع ساختاری سرمایه‌داری روسیه در طول یک دهه پس از نگارش کتاب حاضر تا حد بحث تاریخی و جامع از کارکردهای درونی عناصر کلیت سرمایه‌داری جهانی تعالی یافت و عاقبت تجربه پیروز انقلاب ۱۹۱۷ نشان داد که برداشتن موانع فوق به معنی درک پیوند تکالیف بورژوائی دمکراتیک انقلاب به تکالیف سوسیالیستی است. تلاش فکری - عملی بلشویسم جهت بیان انقلابی

(۱۱) پیشگفتار مترجم

فرارونده با خیزش مسلحانه اکتبر به نتیجه رسید و از طریق اسناد برنامه‌های گنگره‌های بین‌الملل کمونیست در دوران حیات لنین به‌مثابه یکی از مهمترین دستاوردهای انقلاب روسیه برای کارگران سراسر جهان باقی ماند. خواننده این کتاب شاهد تکوین و شکل‌گیری ادراک نوین از ساختار سرمایه‌داری روسیه و مهمتر، تکوین نخستین جوانه‌های استراتژی انقلابی درون حزب بلشویک در مناسبت با پیوند تکالیف بورژوا - دمکراتیک انقلاب با تکالیف سوسیالیستی است.

بابک احمدی

یادداشت‌ها

- ۱ - فصل چهارم - پاره ۵ این کتاب .
- ۲ - فصل چهارم - پاره ۴ این کتاب .
- ۳ - بطور خاص در رابطه با کشاورزی رجوع شود به فصل سوم (پارهای نخست تا چهارم) از کتاب لنین انگشاف سرمایه‌داری در روسیه که در آن از نظام ترکیب پیشا سرمایه‌داری و مالکیت سدهای میانه با عناصر بورژوازی تولید بحث شده است .
- ۴ - لنین : مجموعه آثار . جلد ۱۳ ص ۴۴۲ .
- ۵ - کتاب مسأله ارضی گائوتسکی یکی از مثال‌های خوب از شکل برخورد "مارکسیسم بین‌الملل دوم" با انگشاف سرمایه‌داری است . لنین در عین حال که در کتاب حاضر از گائوتسکی جهت اثبات برخی نتایج مباحث خود باز گفت می‌آورد (باید این نکته را هم بیاد داشت که گائوتسکی در برآورد از نتایج نخستین انقلاب روسیه هوادار تاکتیک‌های بلشویکی بود) دقیقاً "بدلیل آغاز بحث از موانع اساسی رشد مناسبات سرمایه‌داری روسیه ، گسست نظری از آراء گائوتسکی و رهبری سوسیال - دموکراسی را آغاز کرده بود . در زمینه روش بررسی و تحلیل گائوتسکی به پیشگفتار جولیانو پروکاچی در برگردان ایتالیائی مسأله ارضی

گائوتسکی (میلان ۱۹۷۱) رجوع شود.

۶- لنین در دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک گسست بلشویسم از بینش سنتی سوسیال دموکراسی را در فرمول "ضرورت پیش بردن انقلاب تا به آخر بطور مستقل توسط پرولتاریا، علیرغم مقاومت یا عدم فعالیت پرژوازی" خلاصه کرده است:

لنین: مجموعه آثار. برگردان فارسی ص ص ۷۵-۲۷۴.

برای درک پیشینه تاریخی گسست بلشویسم از "مارکسیسم بین الملل دوم" به فصل "انقلاب ۱۹۰۵ و بعد" کتاب زیر رجوع شود:

کار. ای. اچ: انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۲۳ لندن ۱۹۶۹ ص ص ۸۱-۵۷.

پیشگفتار.

دو سال انقلاب از پائیز ۱۹۰۵ تا پائیز ۱۹۰۷ تجربیات فراوانی که دارای ارزش تاریخی بسیار هستند در رابطه با جنبش دهقانی، خصلت و مشخصات مبارزه دهقانان برای زمین ایجاد کرده است. چندین دهه انکشاف به اصطلاح "صلح آمیز" (بدین معنی که میلیونها نفر بطور صلح آمیزی امکان دادند تا توسط چند ده هزار نفر از بالائی های جامعه چپاول شوند) هرگز نمیتوانست گنجینه ای از تجربه جهت شناخت کارکرد درونی نظام موجود گرد آورد، چنین گنجینه ای در طول دو سال گذشته بوسیله جدال مستقیم توده های دهقانی و نیز خواست های آنان که دستکم تا حدودی بطور آزادانه در نشست های مجالس خلق بیان میشدند، فراهم آمده است. از اینرو تجدیدنظر در برنامه ارضی سوسیال دموکراتهای روسیه در پرتو تجربیات این دو سال امری کاملاً ضروری است، بویژه با در نظر گرفتن این حقیقت که برنامه ارضی موجود در کنگره استکهلم در آوریل ۱۹۰۶ پذیرفته شده و این زمانی بود که برای نخستین بار نمایندگان دهقانی از سراسر روسیه با برنامه ای ارضی در تقابل با برنامه حکومت و برنامه بورژوازی لیبرال ظاهر میشدند.

تجدیدنظر در برنامه ارضی سوسیال دموکراسی باید براساس آخرین آمار و ارقام مالکیت زمین در روسیه استوار باشد تا بتواند با دقت کافی آنچه که واقعاً زمینه اقتصادی کلیه برنامه های ارضی دوره حاضر به شمار می آیند و نیز آنچه که بطور اخص در مبارزه راستین تاریخی مطرح است را روشن کند. این اساس اقتصادی مبارزه راستین باید با بازتاب های ایدئولوژیک - سیاسی خود که در برنامه ها، بیانیه ها و

خواست‌ها یافت میشوند و نیز با نظریات سخنگویان طبقات گوناگون قیاس گردد. این یگانه‌طریقی است که یک مارکسیست میتواند اختیار کند. طریقی است در تقابل با روش سوسیالیست‌های خرده‌بورژوا که از داوری "تجربیدی" و نظریه "اصل کار" و غیرو آغاز مینمایند و نیز در تقابل با روش بورکراتهای لیبرال که در رابطه با هرگونه اصلاحات دفاع خویش از منافع استثمارگران را با دلائلی در این مورد که آیا اصلاحات فوق‌عملی هستند یا خیر و نقطه‌نظریات دولت کدام هستند، پنهان میکنند.

فصل نخست: اساس اقتصادی و ماهیت انقلاب ارضی در روسیه.

۱- مالکیت زمین در روسیه.

آمار مالکیت زمین سال ۱۹۰۵ که در سال ۱۹۰۷ بوسیله کمیته مرکزی آمارگیری منتشر شده به ما امکان میدهد که قیاس دقیقی میان دهقانان و زمینداران در پنجاه منطقه روسیه اروپائی ارائه کنیم. پیش از هر چیز آمار کلی را در نظر میگیریم. کل منطقه روسیه اروپائی (۵۰ منطقه) بنا به سرشماری ۲۸ ژانویه ۱۸۹۷ چنین است: ۴/۲۳۰/۰۰۰ ورست مربع یعنی ۴۴۰/۸۰۰/۰۰۰ دسیاتین^۱ آمار مالکیت زمین سال ۱۹۰۵ "مجموعاً" ۳۹۵/۲۰۰/۰۰۰ دسیاتین را به شرح جدول زیر میان سه گروه اصلی نشانه میزند:

جدول ۱.

الف. زمینهای در مالکیت خصوصی	۱۰۱/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین
ب. زمینهای تقسیم شده ^۲	" ۱۳۸/۸۰۰/۰۰۰
پ. زمینهای در مالکیت دولت، کلیسا و سایر نهادها	" ۱۵۴/۷۰۰/۰۰۰

۳۹۵/۰۰۰/۰۰۰

جمع

از این ارقام کلی باید موارد زیر را کسر کرد: نخست، زمینهایی که در مالکیت دولت هستند، این زمینها در شمال قرار دارند و بخشی نواحی قطبی و یاره‌ای

۱۸ برنامه ارضی...

جنگلی هستند و برای کشاورزی (دستکم تا آینده‌ای نزدیک) مساعد نیستند. حدود ۱۰۷/۹۰۰/۰۰۰ دسیاتین از چنین زمین‌هایی در "منطقه شمال" (در آرخانگلسک، مناطق اولونت و ولوگدا) موجود است. البته با کاهش تمام این زمین‌ها، درصد زمین‌های نامساعد برای کشاورزی افزایش یافته است. کافی است بیاد آوریم که آمارشناس دقیقی چون آقای آ. آ. کافمن محاسبه کرده که در مناطق ولوگدا و اولونت ۲۵/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین جنگلی (با بیش از ۲۵ درصد جنگل) موجود است و میتواند همچون تقسیم افزونه به دهقانان برسد^۳ با اینهمه از آنجا که ما با ارقام کلی در باره زمین سروکار داریم و رقم متمایزی برای زمین‌های جنگلی قائل نشده‌ایم، صحیح‌تر است که ارقام دقیق‌تری برای زمین‌های قابل کشاورزی بیاوریم. با کاهش ۱۰۷/۹۰۰/۰۰۰ دسیاتین، دقیقاً ۲۸۷/۳۰۰/۰۰۰ دسیاتین یا به رقم صحیح ۲۸۰/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین باقی میماند که هم زمین‌های شهری (۲ میلیون دسیاتین) و هم زمین‌های دولتی در مناطق ویاتکا و پرم (۱۶/۳۰۰/۰۰۰ دسیاتین) را دربر میگیرد.

بدین‌سان رقم زمین‌های قابل کشاورزی در روسیه اروپایی در جدول زیر مشخص شده:

جدول ۲.

الف. زمین‌های در مالکیت خصوصی	۱۰۱/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین
ب. زمین‌های تقسیم شده	" ۱۳۸/۸۰۰/۰۰۰
پ. زمین‌های دولتی و در مالکیت کلیسا و سایر نهادها	" ۳۹/۵۰۰/۰۰۰
جمع	۲۸۰/۰۰۰/۰۰۰

اکنون باید ارقام جداگانه‌ای برای مالکیت‌های کوچک و بزرگ (به‌ویژه مالکیت‌های خیلی بزرگ) ارائه کنیم تا تصویری مشخص از شرایط مبارزه دهقانی برای زمین در انقلاب روسیه بدست آوریم. ارقام هنوز کامل نیستند، از مجموع ۱۳۸/۸۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین تقسیم شده میان دهقانان حدود ۱۳۶/۹۰۰/۰۰۰

(۱۹) اساس اقتصادی...

دسیاتین زمین برحسب حدود مساحت آنها اندازه‌گیری شده‌اند. از مجموع ۱۰۱/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین مالکیت‌های خصوصی حدود ۸۵/۹۰۰/۰۰۰ دسیاتین چنین شده است و عاقبت ۱۵/۸۰۰/۰۰۰ دسیاتین از زمین‌هایی که متعلق به "سازمانها و نهادها" هستند نیز اندازه‌گیری شده‌اند. رقم آخر را اگر بررسی کنیم مشاهده می‌نمائیم که ۱۱/۳۰۰/۰۰۰ دسیاتین در تصاحب سازمانهای روستائی و نهادها هستند، بدین معنی که در مجموع آنها زمین‌هایی کوچک هستند که متأسفانه رقم دقیق مساحت آنها ارائه نشده است. ۳/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین به "صاحبان صنایع، تجار، دارندگان کارگاه‌ها و غیرو" تعلق دارند که در مجموع ۱/۰۴۲ واحد هستند. از این عده ۲۷۲ واحد هریک بیش از ۱/۰۰۰ دسیاتین زمین در اختیار دارند و کل زمین‌های این ۲۷۲ واحد بیش از ۳/۶۰۰/۰۰۰ دسیاتین است. واضح است که این واحدها درواقع همان زمینداران (بزرگ) ^۴ هستند. اکثریت این زمین‌ها در منطقه پرم متمرکز شده‌اند. آنجا ۹ واحد (زمیندار) بیش از ۱/۴۴۸/۹۰۲ دسیاتین را در اختیار دارند! میدانیم که کارخانه‌های اورال نیز چند هزار دسیاتین را دربر میگیرند. این بازمانده مستقیم اموال فئودالی و اربابی نزد بورژوازی روسیه محسوب میشود ^۵.

۳/۶۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین در تملک نهادها به مثابه بزرگترین نوع مالکیت زمین قرار دارد. آنچه باقی میماند طبقه‌بندی نشده اما عمدتاً از ملک‌های کوچک تشکیل شده است. از مجموع ۳۹/۵۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین‌های دولتی و متعلق به سایر نهادها صرفاً زمین‌های سلطنتی ^۶ برحسب مساحت اندازه‌گیری شده‌اند. این زمین‌ها بسیار وسیع هستند و همچون دارائی‌های سده‌های میانه می‌نمایند. بدین‌سان جدول دقیق‌تر کلیه زمین‌ها اعم از طبقه‌بندی شده و نشده برحسب مساحت آنها چنین است.

اکنون باید زمین‌های تقسیم شده را برحسب مساحت آنها طبقه‌بندی کنیم، بنا به آماری که از منابع اطلاعاتی خویش - که از گروه‌های بزرگ بدست آمده - نتیجه گرفته‌ایم:

زمین‌های تقسیم شده:			جدول ۴
رقم خانوارها	جمع زمین‌ها (دسیاتین)	میانگین برحسب خانوار	
۲/۸۵۷/۶۵۰	۹/۰۲۰/۲۲۲	۳/۱	پائین ۵ دسیاتین
۳/۳۱۷/۶۱۰	۲۱/۷۰۶/۵۵۰	۶/۵	از ۵ تا ۸ دسیاتین
۶/۱۷۵/۲۵۱	۳۰/۷۳۶/۸۸۲	۴/۹	مجموع پائین ۸ دسیاتین
۳/۹۲۲/۲۸۵	۲۲/۱۸۲/۹۲۲	۱۰/۷	۸ تا ۱۵ دسیاتین
۱/۵۵۱/۹۰۲	۳۱/۲۷۱/۹۲۲	۲۰/۱	۱۵ تا ۳۰ دسیاتین
۶۱۷/۷۱۵	۳۲/۶۹۵/۵۱۰	۲۵/۹	بالای ۳۰ دسیاتین
۱۲/۲۷۷/۲۵۵	۱۳۶/۸۸۷/۲۲۸	۱۱/۱	جمع در روستا اروپائی

از این ارقام واضح میشود که بیش از نیمی از خانوارها (۶/۲۰۰/۰۰۰ نفر از ۱۲/۳۰۰/۰۰۰) کمتر از ۸ دسیاتین زمین در اختیار دارند یعنی مساحتی که برحسب کل و برحسب میانگین از میزان لازم برای حمایت از حیات مادی یک خانوار به مراتب کمتر است. ده میلیون و یکصد هزار خانوار کمتر از ۱۵ دسیاتین زمین در اختیار دارند (در کل ۷۲/۹۰۰/۰۰۰ دسیاتین دارند) یعنی بیش از چهار پنجم کل رقم خانوارها در معیار موجود فن‌آوری (تکنیک) کشاورزی روستائی در حالت نیمه قحطی به سر می‌برند. خانوارهای میان‌حال و مرفه‌تر - بر مبنای آمار مالکیت - فقط ۲/۲۰۰/۰۰۰ از مجموع ۱۲/۳۰۰/۰۰۰ را تشکیل می‌دهند، اینان ۶۳/۹۰۰/۰۰۰ دسیاتین از مجموع ۱۳۶/۹۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین را در اختیار دارند. خانوارهایی که بالای ۳۰ دسیاتین زمین دارند ثروتمند محسوب میشوند. صرفاً ۶۰۰/۰۰۰ خانوار یعنی یک بیستم مجموع خانوارها تا ۳۰ دسیاتین زمین در اختیار دارند. اینان حدود یک چهارم کلیه زمین‌ها را در مالکیت خویش گرفته‌اند (۳۲/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین از کل ۱۳۶/۹۰۰/۰۰۰) برای اینکه تصویری داشته باشیم که کدام مقوله از روستائیان، این گروه مالکین ثروتمند را تشکیل می‌دهند باید نخست ایشان را

در میان قزاق‌ها بجوئیم . در میان گروه مالکین ثروتمند که بیش از ۳۰ دسیاتین زمین دارند ۲۶/۹۲۹ خانوار قزاق در مجموع ۱۴/۴۲۶/۴۰۳ دسیاتین زمین را در اختیار دارند . (در روسیه اروپائی ۲۷۸/۶۵۰ خانوار در مجموع ۱۴/۶۸۹/۴۹۸ دسیاتین زمین دارند ، میانگین آن ۲۵/۷ دسیاتین برای هر خانوار) .

تنها رقمی که برای مجموعه روسیه صادق است و ما را قادر به داوری میکند که خانوارها چگونه برحسب درجه کشت و زرع (و نه برحسب حوزه تقسیم شده) زندگی میکنند رقم صاحبان اسب است . بر مبنای آخرین گزارش آماری آرتش در ۹۱-۱۸۸۸ خانوارهای صاحب اسب در ۴۸ منطقه روسیه اروپائی بر مبنای جدول زیر طبقه‌بندی شده‌اند .

تعداد	جدول ۵.
۲/۷۶۵/۷۰	خانوارهای تهیدست بدون اسب
۲/۸۸۵/۱۹۲	خانوارهای تهیدست با یک اسب
۲/۲۴۰/۵۷۴	خانوارهای میان‌حال با ۲ اسب
۱/۰۷۰/۲۵۰	خانوارهای میان‌حال با ۳ اسب
۱/۱۵۴/۶۷۴	خانوارهای ثروتمند با ۴ اسب و بیشتر
۱۰/۱۱۶/۶۶۰	جمع

با داوری فوری میتوان دید که بیش از نیمی از خانوارها تهیدست محسوب میشوند (۵/۶۰۰/۰۰۰ از کل ۱۰/۱۰۰/۰۰۰) حدود یک‌سوم میان‌حال هستند (۳/۳۰۰۰/۰۰۰ با ۲ یا ۳ اسب) ، و تقریباً "بیش از یک‌دهم ثروتمند هستند (۱/۱۰۰/۰۰۰ از مجموع ۱۰/۱۰۰/۰۰۰) .

اکنون به تحلیل توزیع مالکیت خصوصی زمین میپردازیم . آمار تصویر دقیقی از مالکین کوچک ارائه نمی‌کنند ، اما آماری بسیار مفصل از صاحبان زمین‌های مرغوب در دست داریم .

جدول ۶			
مالکین زمین‌ها در روسیه اروپائی			
رقم مالکین	کل زمین (دسیاتین)	میانگین زمین	گروه‌های مالکین
۴۰۹/۸۶۴	۱/۶۲۵/۲۲۶	۲/۹	کمتر از ۱۰ دسیاتین
۲۰۹/۱۱۹	۴/۸۹۱/۰۳۱	۲۳/۴	میان ۱۰ تا ۵۰
۱۰۶/۰۶۵	۱۷/۳۲۶/۴۹۵	۱۶۳/۳	میان ۵۰ تا ۵۰۰
۲۱/۷۴۸	۲۰/۵۹۰/۷۰۸	۹۲۷	میان ۵۰۰ تا ۲/۰۰۰
۵/۳۸۶	۲۰/۶۰۲/۱۰۹	۳/۸۲۵	میان ۲/۰۰۰ تا ۱۰/۰۰۰
۶۹۹	۷۹۸/۵۰۴	۲۹/۷۵۲	بیش از ۱۰/۰۰۰
۲۷/۸۳۳	۶۱/۹۹۱/۲۲۱	۲/۲۲۷	جمع بیش از ۵۰۰ دسیاتین
۷۵۲/۸۸۱	۸۵/۸۳۴/۰۷۳	۱۱۴	جمع برای روسیه اروپائی

اینجا، اولاً: برتری عظیم بزرگ مالکین را می‌بینیم. ۶۱۹/۰۰۰ مالکین کوچک (کمتر از ۵۰ دسیاتین) صرفاً ۶/۵۰۰/۰۰۰ دسیاتین در اختیار دارند. ثانیاً: وسعت زمین‌های مرغوب را درمی‌یابیم. ۶۹۹ مالک هریک ۳۰/۰۰۰ دسیاتین از این زمین‌ها را در اختیار دارند و ۲۸/۰۰۰ مالک در مجموع ۶۲/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین یعنی هریک ۲/۲۲۷ دسیاتین را در اختیار دارند. بخش اعظم این زمین‌های مرغوب بوسیله اشراف تصاحب شده است (۱۸/۱۰۲ واحد از ۲۷/۸۳۳) و این ۴۴/۴۷۱/۹۹۴ دسیاتین زمین یعنی بیش از ۷۰ درصد کل زمین‌های مرغوب است. منش ارباب - مالکی سده‌های میانه با این ارقام بصورت موجود و زنده دیده میشود.

۲- مبارزه بر سر چیست.

ده میلیون خانوار دهقانی ۷۳/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین در اختیار دارند، حال آنکه ۲۸/۰۰۰ زمیندار از اشراف و نوکیسگان ۶۲/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین را در مالکیت خود دارند. این زمینه اصلی است که مبارزه دهقانی برای زمین در آن تکامل می‌یابد. در چنین زمینه‌ای از واپس ماندگی فنی، وضعیت بحرانی کشاورزی، وضعیت ستمدیده و لگدکوب شده توده‌های دهقانی، اشکال بی‌پایان استثمار و بیگاری فئودالی اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. برای اینکه از بحث خارج نشویم، ناگزیریم که به اشاره‌ای از این حقایق آشکار بگذریم که به تفصیل بیشتری در ادبیات

اقتصادی گسترده در مورد مسأله کشاورزی یافت میشوند. درجه مالکیت زمین که از آن یاد کردیم به هیچوجه با درجه کشاورزی منطبق نیست. در مناطق کاملاً روسی، کشاورزی به میزان وسیع سرمایه‌داری به پشت صحنه رانده شده است. کشاورزی به میزان کوچک که در زمین‌های مرغوب وسیعی برتری یافته با اشکال گوناگون کشاورزی اجاری که براساس کار بردگی، کار خدمتی (بیگاری) در کشاورزی، "اجرت زمستانی"^۸ بیگاری در کار رمه‌داری برای ارباب، بیگاری در کار چراندن احشام، بیگاری در زمین‌های آیش شده و از این دست بیگاری‌ها استوار است، ترکیب شده است. اقلیت کوچک دهقانان مرفه که به پرورژواری دهقانی تبدیل شده، زمین‌ها را برای کشاورزی سرمایه‌داری بکار میگیرند (اجاره میکنند و صدها هزار کارگر زمین و روزمزد را استثمار میکنند).

با در نظر گرفتن کلیه این حقایق که بطور کامل توسط اقتصاددانان روسی تشریح شده‌اند، باید در رابطه با مبارزه موجود دهقانان برای زمین، چهار گروه اساسی در مالکیت زمین را از هم متمایز کنیم (۱) توده عظیمی از دهقانان که در زمین‌های مرغوب فئودال‌ها کار میکنند و بطور مستقیم از سلب مالکیت این زمین‌ها سود میبرند و بیش از هرکس دیگر خواهان این سلب مالکیت هستند. (۲) اقلیت کوچکی از دهقانان متوسط که به نقد در حد میانگین، زمین در تصاحب خود دارند و کار کشاورزی خود را در شکل قابل قبولی ادامه میدهند. (۳) اقلیت کوچکی از دهقانان مرفه که بدل به پرورژواری دهقانی شده‌اند و از طریق سلسله‌ای مراحل میانی به کشاورزی در خطوط سرمایه‌داری مرتبط هستند. (۴) فئودال‌ها که سهم آنان از تولید کشاورزی به مراتب گسترده‌تر از تولید سرمایه‌داری است و درآمدشان بطور عمده نتیجه استثمار دهقانان استوار به کار بردگی و نظام اجاره کار است.

البته ارقام موجود در مورد مالکیت زمین به ما امکان میدهد که این گروه‌های اساسی را صرفاً "بطور تخمینی و طرح‌گونه از هم متمایز کنیم. با اینهمه اگر بخواهیم تصویر کاملی از مبارزه برای زمین در روسیه ارائه کنیم ناگزیر از تمایز گذاری میان آنها هستیم و میتوانیم با اطمینان از پیش بگوئیم که تصحیح برخی از ارقام و قبول تمایز میان گروه‌ها نمیتواند تصویر کلی را تغییر دهد. تصحیح پاره‌ای از موارد مهم نیست. آنچه اهمیت دارد، این است که اختلافی روشن میان زمینداران کوچک که بدنبال زمین بیشتر هستند و فئودال‌ها که بخش عمده زمین را بخود منحصر

کرده‌اند، وجود دارد. تحریف اصلی اقتصاددانان دولتی از نوع استولپین و اقتصاددانان لیبرال (از نوع کادتها)^۹ این است که آنان تمایز روشن بالا را نفی میکنند و یا آن را مبهم می‌بینند.

اینجا برای چهار گروهی که یاد کردیم حد زیر را در مالکیت زمین مطرح می‌کنیم (۱) کمتر از ۱۵ دسیاتین (۲) از ۱۵ تا ۲۰ دسیاتین (۳) از ۲۰ تا ۵۰۰ دسیاتین (۴) بیش از ۵۰۰ دسیاتین. البته جهت ارائه تصویری کامل از مبارزه برای زمین باید در هریک از این گروه‌ها حصه دهقانان را با مایملک شخصی ترکیب کنیم. بر مبنای اطلاعات ما مقوله اخیر به گروه‌های زیر تقسیم میشود: کمتر از ۱۰ دسیاتین، از ۱۰ تا ۲۰ دسیاتین بطوریکه گروهی که کمتر از ۱۵ دسیاتین زمین دارند صرفاً "بطور تقریبی در نظر گرفته میشوند. هرگونه عدم دقت که از این برآورد تقریبی و اعداد سرراست و صحیحی که ما از آنها یاد کردیم نتیجه شود قابل چشم‌پوشی است (چنانکه خواننده بزودی خواهد دید) و تأثیری در نتیجه‌گیری اصلی نمیگذارد. در زیر جدولی آمده که توزیع موجود زمین میان این گروه‌ها را در روسیه اروپائی نشان میدهد:

گروه‌ها	رقم مالکیت	مجموع زمین (دسیاتین)	میانگین
الف. دهقانان تهیدست، تحت‌استثمار فئودالی	۱۰/۵۰۰/۰۰۰	۷۵/۰۰۰/۰۰۰	۷
ب. دهقانان میان‌حال	۱۵/۰۰۰/۰۰۰	۱۵/۰۰۰/۰۰۰	۱
پ. بورژوازی دهقانی و مالکیت سرمایه‌داری	۲۶/۷۰۰/۰۰۰	۷۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۵
ت. فئودال‌ها	۲/۳۳۳/۰۰۰	۷۰/۰۰۰/۰۰۰	۰/۰۲
جمع	۱۳/۰۳۰/۰۰۰	۲۳۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۷/۶
بر حسب مالکیت حساب نشده	—	۵۰/۰۰۰/۰۰۰	—
جمع نهائی ^{۱۰}	۱۳/۰۳۰/۰۰۰	۲۸۰/۰۰۰/۰۰۰	۲۱/۲

این مناسبات موجب مبارزه دهقانان برای زمین شده‌اند. این نقطه شروع مبارزه دهقانان است. (۱۵-۷ دسیاتین برای هر خانوار به اضافه نرخ‌گذاری براساس کار بردگی و غیرو) این مبارزه‌ای علیه زمینداران بزرگ است. (۲/۳۳۳ دسیاتین برای هر مالک) گرایش عینی، نقطه نهائی این مبارزه چیست؟ بهروشنی انحلال مالکیت فئودالی و تبدیل زمین به دهقانان (بر مبنای اصولی خاص) این گرایش عینی بطور اجتناب‌ناپذیر از اولویت کشاورزی براساس مالکیت کوچک که فعلاً زیر نیروی مالکیت فئودالی قرار دارد، برخاسته است. برای نمایش این گرایش به همان

۲۵) اساس اقتصادی...

طریق آماری که با آن نقطه شروع مبارزه را دریافتیم رجوع می‌کنیم. در وضعیت فعلی ما باید بهترین حادثه قابل تصور را در نظر آوریم، یعنی باید فرض کنیم که تمامی دارائی فئودالی، از جمله کلیه زمین‌هایی که بر مبنای مالکیت طبقه‌بندی نشده‌اند، در اختیار دهقانان قرار گیرند. این عالیترین احتمالی است که کلیه شرکت‌کنندگان در مبارزه ارضی موجود کم و بیش خواهان آن هستند. حکومت از "تقسیم زمین‌ها میان نیازمندان" بحث میکند، کادت‌های لیبرال از تقسیم مجدد زمین میان آنان که زمین اندکی دارند یاد میکنند. ترودویک‌ها مالکیت افزایش‌یافته "گذران حیات"، "ضابطه"، "کار" را عنوان میکنند^{۱۱} و سوسیال دمکرات‌ها با اینکه بر سر مسأله حق تصاحب زمین باهم اختلاف نظر دارند، بطور کلی پیشنهاد نارودنیک‌ها را جهت تقسیم زمین میان تهیدست‌ترین دهقانان قبول دارند (در دومای دوم، نشست ۴۷، تاریخ ۲۶ مه ۱۹۰۷ تسره‌تلی، ارزش ۵۷/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین را بنا به گفته کاراوایف (نماینده) نارودنیک ۶/۵۰۰/۰۰۰ روبل پذیرفت که سهم دهقانان تهیدست - که کمتر از ۵ دسیاتین زمین دارند - در آن ۲/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ روبل است. رجوع شود به گزارش رسمی ص ۱۲۲۱) در یک کلام هرچه زمینداران، مامورین رسمی، بورژواها، دهقانان و پرولتاریا دارای دیدگاه‌ها و نظریات و اصطلاحات متفاوتی در رابطه با اصلاحات باشند، جملگی بیانگر یک گرایش یعنی انتقال زمین‌های بزرگ در دست نیازمندترین دهقانان هستند. تمایزات اساسی و بنیادی میان نظریات طبقات گوناگون در رابطه با درجه و برد چنین تبدیلی است که ما بدان در جای دیگر خواهیم پرداخت. اینجا ما به گزارش خویش از نقطه شروع مبارزه، بیانی مشابه از نقطه نهائی احتمالی این مبارزه را می‌افزائیم. ما به نقد نشان دادیم که شرایط هم‌اکنون چه هستند و نشان خواهیم داد که شرایط چه می‌توانند باشند. باید بگوئیم که ۳۰/۰۰۰ زمیندار هریک ۱۰۰ دسیاتین زمین در اختیار دارند (در مجموع ۳/۰۰۰/۰۰۰) در حالیکه ۶۷/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین (و ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین از زمین‌های طبقه‌بندی نشده) در اختیار ۱۰/۵۰۰/۰۰۰ خانوار تهیدست دهقانی است از اینرو:

چشمین میزبان باشد

میزبانین	کل زمین	رقم مالکیت
—	—	—
۱۸/۵	۲۰۷/۰۰۰/۰۰۰	۱۱/۵۰۰/۰۰۰
۲۷/۷	۷۲/۰۰۰/۰۰۰	۱/۵۳۰/۰۰۰
—	—	—
۲۱/۳	۲۸۰/۰۰۰	۱۲/۰۳۰/۰۰۰
—	—	—

چشمین زمین

میزبانین	کل زمین	رقم مالکیت	توضیحات
۷/۵	۷۵/۰۰۰/۰۰۰	۱۰/۵۰۰/۰۰۰	الف. دهقانان تهرستان
۱۵/۵	۱۵/۰۰۰/۰۰۰	۱/۰۰۰/۰۰۰	ب. دهقانان بستان حال
۲۶/۷	۷۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۵۰۰/۰۰۰	پ. دهقانان مریه و روزرواری
۲/۳۳۳/۰۰۰	۷۰/۰۰۰/۰۰۰	۰/۰۳۰/۰۰۰	ت. زمینداران فخرودال
۱۷/۶	۲۳۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۲/۰۳۰/۰۰۰	جمع
—	۵۰/۰۰۰/۰۰۰	—	زمینهای محاسبه نشده
۲۱/۳	۲۸۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۲/۰۳۰/۰۰۰	جمع نهایی

۲۷) اساس اقتصادی...

این مبنای اقتصادی مبارزه برای زمین در انقلاب روسیه و نمایشگر نقطه شروع این مبارزه است، همچنین نمایانگر گرایش‌های آن یعنی نقطه نهایی مبارزه و نتایجش در عالیترین حالت خود (از دید آنان که در مبارزه درگیرند) میباشد. پیش از اینکه به تحلیل این اساس اقتصادی و روبوشاید ژئولوژیک (واید ژئولوژیک سیاسی) آن بپردازیم، بگذارید چند بدفهمی احتمالی و دلائل ممکن این بدفهمی‌ها را شرح دهیم. نخست، شاید گفته شود که من در تصویر بالا مسأله تقسیم زمین را طرح کرده‌ام، در حالیکه من هنوز به مسأله منطقه‌ای کردن، تقسیم، ملی کردن یا اجتماعی کردن (زمین‌ها) نپرداخته‌ام.

این به راستی خطای در فهم است. تصویر من اصطلاح مالکیت را کنار گذاشته، اساساً با اصطلاح انتقال زمین به مالکیت دهقانان (خواه به شکل مالکیت شخصی یا به شکل بخشیدن حق تصدی و مالکیت) کاری ندارد. من صرفاً انتقال زمین در کل به دهقانان فقیر را طرح کرده‌ام و جای تردید نیست که این گرایش اساسی مبارزه ماست. دهقانان تهیدست مبارزه می‌کنند تا زمین‌ها به آنها انتقال یابد. کشاورزی بر اساس واحدهای کوچک (بورژوازی با کشاورزی بر اساس مالکیت بزرگ (فئودالی) می‌جنگد^{۱۲} در عالیترین حالت، انقلاب نتیجه‌ای جز آنچه گفتم بدست نخواهد داد.

ثانیاً، شاید گفته شود که من حق نداشتم چنین فرض کنم که تمام زمین‌های مصادره شده (یا زمین‌های سلب مالکیت شده، گرچه من هنوز از اصطلاح سلب مالکیت سخن نگفتم) به دهقانانی که صاحب زمین‌های اندک هستند انتقال می‌یابد. شاید گفته بشود که بر اساس ضرورت اقتصادی، زمین‌ها باید به دهقانان ثروتمندتر تعلق گیرند. اما چنین استدلالی یکسره خطاست. برای نمایش خلصت بورژوازی انقلاب، من باید بهترین حالت را از دیدگاه نارودنیک‌ی اتخاذ می‌کردم و باید اهدافی که آنان بدنبالش هستند را فرض می‌کردم، من باید آن رویه‌ای را انتخاب می‌کردم که به آنچه که به "باز توزیع همگانه"^{۱۳} مشهور شده نزدیکتر باشد و نتیجه بعدی انقلاب ارضی را طرح نمی‌کردم. اگر توده‌ها در انقلاب پیروز شوند، میوه پیروزی را هم برای خودشان خواهند چید. اینکه این میوه‌ها در نهایت به چه کسی تعلق می‌گیرند، مسأله دیگری است.

ثالثاً، شاید گفته شود که من نتیجه‌ای بدست آورده‌ام که بطور غیرعادی

برای دهقانان تهیدست رضایت بخش است و این عمل را با برآورد بیش از حد مناطقی که در مالکیت هیچ کس نیستند انجام داده ام. (کل دهقانان تهیدست بدل به دهقانان میان حال میشوند و ۱۸ دسیاتین زمین برای هر خانوار بدست می آید). شاید بگویند که من جنگل ها را که قابل تقسیم میان دهقانان نیستند هم به حساب آورده ام. چنین دلائلی بطور گریزناپذیر از سوی اقتصاددانان کادتها و اردوی حکومتی ارائه خواهند شد و یکسره خطا هستند. نخست (برای تصور اینکه دهقانان قادر به اداره املاک جنگلی نیستند و نباید درآمد این مناطق را بخود اختصاص دهند و این درآمد به زمیندار تعلق دارد باید بورکراتی بود که همه عمر در مقابل زمیندار نیمه فئودال کرنش کرده است. این مسأله دستگاه پلیسی و همچنین لیبرال های روسی است که: مگر میشود تقسیم زمین برای موزیک انجام داد؟ پرسش یک کارگر که دارای آگاهی طبقاتی است چیز دیگری است: چگونه میتوان موزیک را از بند زمیندار فئودال رها کرد؟ چگونه میتوان مالکیت زمین های مرغوب فئودالی را از میان برد؟ دوم، من کل ناحیه شمالی (مناطق آرخانگلسک، ولوگدا، اولونست) و نیز بخش هایی از مناطق ویاتکا و یرم، یعنی بخش هایی را که در آینده نزدیک در آنها مسأله کشت زمین های جنگلی مطرح نیست را یکسره کنار گذاشته ام، سوم، محاسبه ویژه ای در مورد مناطق جنگلی مسأله را بسیار پیچیده تر میکند و نتیجه ای هم بدست نمیدهد. بعنوان مثال آقای کافمن که یک کادت هم هست و در نتیجه جایی که با مسأله مالکیت زمینداران مواجه میشود بسیار موشکاف است، چنین محاسبه کرده که حتی زمین هایی که بیش از ۲۵ درصد جنگل دارند میتوانند مسأله کمبود زمین را حل نمایند و از اینرو او ناحیه ای از ۴۴ منطقه به وسعت ۱۰۱/۷۰۰/۰۰۰ دسیاتین را مثال زده است. اما من برای ۴۷ منطقه حساب کرده ام که در زمین های به وسعت ۱۰۱/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین رقم ۶۷/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین در مالکیت فئودال هاست و ۳۴/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین در مالکیت دولت و نهادهای گوناگون است. فرض کنید که از تمام زمین های بیش از ۱۰۰ دسیاتین سلب مالکیت شود، آنگاه این زمین ها بوسیله ۹ یا ده میلیون دسیاتین دیگر افزایش خواهند یافت. ۱۴

۳- نویسندگان کادت ماهیت مبارزه را محو می کنند.

آماري که اینجا در باره نقش زمینداران بزرگ در مبارزه برای زمین در روسیه ارائه شده باید از یک جهت افزایش یابد. این حقیقت، خلط برنامه های ارضی بورژوازی و خرده بورژوازی روسیه است که در آنها این پرسش ها که کدام طبقه قدرتمندترین دشمن دهقانان است و کدام مالکیت به سلب مالکیت [از دهقانان تهدیدست] منجر شده، با دلائلی در باره "ضوابط" مبهم شوند. آنان (هم کادتها و هم ترودویکها) صرفاً در باره این مسأله که دهقانان به چه مقدار از زمین برحسب این یا آن ضابطه نیازمندند بحث میکنند، آنان از این مسأله حیاتی و مشخص می گیرند که: چه مقدار زمین برای کسب مالکیت توسط دهقانان تهدیدست آماده است؟ نخستین طریق بیان مسأله، مبارزه طبقاتی را محو و گوهر مسأله را با ارائه یک نقطه نظر "دولتی" از نظر پنهان میکند. در حالیکه طریق دوم، تأکید را به جدال طبقات میگذارد و منافع طبقاتی یک لایه مشخص زمیندار - که عمدتاً بیانگر گرایش های فئودالی است - را روشن میکند.

ما در جای دیگر به مسأله "ضوابط" خواهیم پرداخت، اینجا صرفاً از یک استثنای "خوشبخت" میان نویسندگان ترودویک و نیز از یک نویسنده کادت یاد میکنیم. در دوماي دوم ۱۵ دلاروف سوسیالیست خلقی ۱۶ به درصد زمینداران به از تعیین حدود مالکیت زمین متضرر میشوند، اشاره کرده است (نشست ۴۷ در ۲۶ مه ۱۹۰۷) دلاروف از تعیین حدود اجباری بحث کرده و بدون هیچ اشاعه ای به مصادره یا ضبط اموال عاقبت چند ضابطه را برای تعیین حدود مالکیت می پذیرد که من از آنها در جداول گذشته همچون مواردی فرضی یاد کرده ام (۵۰۰ دسیاتین بعنوان فرض) متأسفانه در گزارش رسمی جلسات دوما این بخش خاص از سخنرانی دلاروف (ص ۱۲۱۷) از قلم افتاده است (شاید جناب دلاروف خود مرتکب اشتباه شده). این گزارش میگوید که تعیین حدود مالکیت ۳۲ درصد مالکهای خصوصی زمین و ۹۶ درصد املاک آنها را در حوزه خود دارد، آنگاه ۶۸ درصد باقیمانده زمینداران صرفاً چهار درصد زمین ها را در اختیار خواهند داشت. عملاً رقم درست ۳۲ درصد نیست بل ۳/۷ درصد است. زیرا ۲۷/۸۳۳ زمیندار از مجموع ۷۵۲/۸۸۱ زمیندار تشکیل ۳/۷ درصد را میدهند، در حالیکه مساحت زمین آنها ۶۲/۰۰۰/۰۰۰

دسیاتین از مجموعه ۸۵/۸۰۰/۰۰۰ دسیاتین تشکیل ۲۲/۳ درصد زمین‌ها را میدهد. روشن نیست که آیا این خطائی از جانب دلاروف بوده یا او اصولاً "آمار دروغینی ارائه کرده است. بهر حال از میان انبوه سخنگویان دوما، اگر اشتباه نکنیم، او یگانه کسی است که دستکم به‌سوی مسأله اصلی مبارزه بطور مستقیم و مشخص حرکت کرده است.

یک نویسنده کادت که در بحث از این مسأله باید از "آثارش" نیز یاد کنیم، یعنی آقای س. پروکوپوویچ خود آشکار را میگوید که عضو گروه بژاگلاویا^{۱۷} است و همچون اکثر نویسندگان نشریه بورژوازی تاواریش^{۱۸} لحظه‌ای یک کادت است و لحظه‌ای دیگر یک منشویک سوسیال دمکرات. او نمونه تمام عیار روشنفکران بورژوازی روسیه است که میان کادتها و سوسیال دمکراتها [البته از نوع منشویک] در گردش است، به هیچ حزبی نمی‌پیوندد و در نشریات بورژوازی از مواضع پلخائف دفاع میکند. از آقای پروکوپوویچ باید اینجا یاد میشد زیرا او یکی از نخستین کسانی بود که از آمار مالکیت ارضی سال ۱۹۰۵ در نشریات بازگفت آورده و در این کار هم باز مواضع یک کادت را در باره مسأله اصلاحات ارضی اتخاذ کرده است. در دو مقاله که او برای تاواریش (شماره ۲۱۴ به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۰۷ و شماره ۲۳۸ به تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۰۷) نوشته علیه ژنرال زولوتاریف گردآورنده آمار رسمی بحث کرده است. ژنرال مدعی است که حکومت میتواند اصلاحات ارضی را بدون تعیین حدود مالکیت انجام دهد و برای گذران زندگی هر خانوار دهقانی، ۵ دسیاتین زمین کاملاً کافی است! آقای پروکوپوویچ البته از این ژنرال لیبرال‌تر است. او رقم را تا ۸ دسیاتین برای هر خانوار بالا میبرد. اما به تکرار، این مسأله را گوشزد میکند "که این مقدار کافی نیست" و رقم فوق "بسیار کوچک است" و از این دست اشارات. با اینهمه او این رقم را برای روشن کردن "درجه کمبود زمین" ارائه کرده است (و این عنوان نخستین مقاله اوست). او تاکید میکند که این رقم را جهت "اجتناب از بحث غیرضروری" احتمالاً با زولوتاریف‌ها عنوان کرده است. آقای پروکوپوویچ رقم خانوارهای دهقانی "که به روشنی فقیرند" را نیمی از کل جمعیت روستائی تخمین زده است و به درستی پدآور شده که برای تقسیم ۸ دسیاتین زمین میان دهقانان ۱۸/۶۰۰/۰۰۰ دسیاتین زمین لازم است. اما از آنجا که کل زمین‌های دولتی بیش از ۹/۰۰۰/۰۰۰ دسیاتین نیست "عملاً" تعیین حدود مالکیت غیر-

ممکن است."

هم در محاسبات و هم در استدلال این کادت که به شیوه منشویک‌ها می‌اندیشد، یا این منشویک که به شیوه کادت‌ها فکر میکند، میتوان روحیه و مفاهیم برنامه ارضی لیبرال‌ها را به روشنی دید. مسأله مالکیت نیمه فئودالی و اصولاً "مسأله مالکیت زمین‌های مرغوب کاملاً" کنار گذاشته شده است. آقای پروکوپوویچ صرفاً ارقام مربوط به مالکیت بیش از ۵۰ دسیاتین را نقل کرده و دیگر به آن کاری ندارد. بدین‌سان مسأله اصلی این مبارزه محو شده است. منافع طبقاتی زمینداران انگشت‌شمار - به معنی دقیق کلمه - پشت پرده پنهان مانده است. پروکوپوویچ میگوید: بجای اینکه آن منافع را به خطر اندازیم "وضع دولتی" را عنوان کنیم که "زمین‌های دولتی (برای تقسیم اراضی) کافی نیستند"! اگر به فرض زمین‌های دولتی کافی بودند، آقای پروکوپوویچ بر مبنای استدلال خود کاملاً آماده بود که دست به ترکیب مالکیت فئودالی زده نشود.

معیاری هم که او برای مالکیت دهقانان انتخاب کرده (۸ دسیاتین) معیار گرسنگی و قحطی دهقانان است. رقم زمین‌هایی که باید "اجباراً" تعیین حدود مملکت شوند "نیز مطلقاً" کافی نیست (۹ = ۱۸ - ۹ یعنی ۹ میلیون دسیاتین از مجموعه ۶۲ میلیون) در واقع برای این "تعیین حدود اجباری" زمینداران باید دهقانان را مجبور نمایند. مشابه آنچه که به سال ۱۸۶۱ رخ داد.

آقای پروکوپوویچ - با هدف یا بی‌هدف، از روی قصد یا از سر غفلت - به درستی ماهیت زمیندارانه برنامه ارضی کادت‌ها را آشکار کرده است. اما کادت‌ها دقیق و زیرکند: آنها ترجیح میدهند هیچ چیز در باره اینکه چه مقدار زمین میخواهند از زمینداران مصادره کنند، نگویند.

۴. ماهیت اقتصادی انقلاب ارضی و روپوش ایدئولوژیک آن.

دیدیم که جوهر انقلابی که هم‌اکنون در جریان است قطع مالکیت فئودالی و آفرینش دهقان آزاد (و تا آنجا که در شرایط موجود امکان‌پذیر است) دهقان مرفه میباشد، دهقانی که نه فقط از مصیبت کار بر روی زمین نمی‌گریزد بل قادر به تکامل نیروهای تولیدی و توسعه کشاورزی است. این انقلاب نمیتواند به نظام تولید

کوچک در کشاورزی، حاکمیت بازار بر تولید و در نتیجه حاکمیت تولید کالائی تاثیر بگذارد، از اینرو مبارزه برای توزیع مجدد زمین نمیتواند مناسبات تولیدی در کشاورزی به روی زمین را تغییر دهد. دیدیم که یک مشخصه این مبارزه رشد سریع تولید کوچک است.

روپوش ایدئولوژیک مبارزه‌ای که در جریان است بوسیله نظریات نارودنیک‌ها کشیده میشود. این حقیقت که در نخستین و دومین دوما نمایندگان دهقانی تمامی روسیه آشکارا به برنامه‌های ارضی پرداختند کاملاً روشن میکند که نظریات و برنامه‌های نارودنیک‌ها به راستی روپوش ایدئولوژیک مبارزه دهقانان برای زمین هستند.

ما نشان دادیم که محتوای اصلی تقسیم اراضی که دهقانان برای آن مبارزه میکنند مالکیت‌های بزرگ اراضی فئودالی است. ما یک ضابطه بسیار بالا - ۵۰۰ دسیاتین زمین - را انتخاب کرده بودیم. اما به سادگی میتوان ملاحظه کرد که نتایج ما با تقلیل این رقم - به مثلاً ۵۰ یا ۱۰۰ دسیاتین - قاطع‌تر نیز خواهند شد. اجازه بدهید که ما گروه پ یعنی گروه میان ۲۰ تا ۵۰۰ دسیاتین را به گروه‌های فرعی زیر تقسیم کنیم. ۱) گروه میان ۲۰ تا ۵۰ دسیاتین (۲ گروه میان ۵۰ تا ۱۰۰ دسیاتین) ۲) گروه میان ۱۰۰ تا ۵۰۰ دسیاتین، حال باید دید که چه اندازه دارندگان دهقان و ملک‌های خصوصی در این تقسیم‌بندی وجود دارد.

جدول ۹

جمع در روسیه اروپائی			زمین های خصوصی			زمین های تقسیم شده		
میانگین	ملکهای خصوصی	دارندگان	میانگین	ملکهای خصوصی	دارندگان	میانگین	ملکهای خصوصی	دارندگان
۲۹/۳	۳۲/۱۹۹/۱۵۱	۱/۱۶۵/۷۲۱	۳۲/۵	۳/۳۰۱/۵۵۴	۱۵۳/۲۳۷	۲۹/۱	۳۰/۸۹۸/۱۲۷	۱/۵۶۲/۵۵۲
۶۵/۴	۱۵/۲۸۹/۰۲۹	۲۲۶/۷۷۵	۷۱/۹	۳/۲۲۹/۸۵۸	۲۴/۸۷۷	۶۳/۹	۱۲/۸۹۸/۱۲۷	۱۹۱/۸۹۸
۱۹۴/۹	۱۹/۸۵۸/۹۱۳	۱۰۱/۸۴۶	۲۳۰/۴	۱۴/۰۹۶/۶۳۷	۶۱/۱۸۸	۱۴۱/۷	۵/۷۶۲/۲۷۶	۳۰/۶۵۸

گروه فرعی (۱)

گروه فرعی (۲)

گروه فرعی (۳)

از اینهمه نتیجه میشود: اول) صادره ملکهای بیش از ۱۰۰ دسیاتین توزیع زمین را چنانکه به نقد در بالا دیدیم تا ۹ یا ۱۰ میلیون دسیاتین افزایش میدهد، درحالیکه صادره ملکهای بیش از ۵۰ دسیاتین چنانکه شیژوسکی نماینده دومای نخست گفته این رقم را تا ۱۸/۵ میلیون دسیاتین رشد خواهد داد، درنتیجه اینجا هم ملکهای مرغوب فئودالی اساس توزیع زمین خواهند بود. این نقطه اصلی مسأله ارضی است. افزون بر این، رابطه‌ای که میان این ملکهای بزرگ و سطوح بالای بورکراسی وجود دارد نیز کاملاً شناخته شده است. ج. آ. آلکسینسکی در دومای دوم آمار آقای روباخین در مورد اندازه املاک مأمورین عالی‌رتبه در روسیه را ارائه کرده است. دوم) از این آمار چنین درک میشود که حتی پس از کاهش سهم دهقانان و ملکهای بیش از ۱۰۰ دسیاتین، اندازه املاک زمین (و نیز مالکیت کوچک) هنوز قابل توجه است، انقلاب به نقد تمایز دهقانان را در حد وسعت ملک و حتی در حد درجه و میزان سرمایه، تعداد احشام، کیفیت و کمیت ابزار آنها، و غیره نشان داده است. این نکته که تمایز میان املاک تقسیم نشده، بسیار بالاتر از تمایز املاک تقسیم شده است به حد کافی در ادبیات اقتصادی ما نشان داده شده است.

پس چه چیز مشخصه نظریات نارودنیک‌هاست که بیش و کم بطور تقریبی نظریات دهقانان را در مبارزه آنها برای زمین بازتاب میکنند؟ جوهر این نظریات نارودنیک‌ها در دو "اصل" یافت میشود: "اصل کار" و "اصل برابری"، اهمیت خرده‌بورژوا-مآب این اصول چنان آشکار است و دقیق در ادبیات مارکسیستی روسیه تشریح شده که دیگر لازم نیست اینجا بدان بپردازیم. با اینهمه بسیار مهم است که از مشخصه این "اصول" که هنوز بوسیله سوسیال دمکراتهای روسی تشریح نشده، یاد کنیم. آن اصول به شکلی مبهم چیزی راستین و مترقی در لحظه تاریخی حاضر را بیان میکنند، یعنی آنها بیان مبارزه جهت قطع مالکیت فئودالی هستند.

به طرخی که در بالا از تکوین نظام ارضی از وضعیت فعلی تا "مرحله‌نهایی" انقلاب بورژوائی حاضر ارائه کردم، دقت کنید. به روشنی خواهید دید که آنچه باید در آینده "رخ دهد" بوسیله گونه‌ای "برابری" در مالکیت (که بطور غیرقابل قیاسی برتر از مورد نارودنیک‌هاست) از وضعیت موجود جدا میشود و توزیع نوین زمین بسیار برتر از "اصل کار" است و این تصادفی نیست، راهی جز این در یک

۳۵) اساس اقتصادی...

کشور دهقانی نیست که [دهقانان را] تکامل بورژوازی از قید و بند بردگی برهاند. در چنین کشوری، از هم پاشاندن مالکیت فئودالی، شرطی برانکشاف سرمایه‌داری است. اما تا آنجا که زراعت به مقیاس کوچک در کشاورزی اولویت دارد، گسست مالکیت فئودالی بدون شک به "برابری" عظیم‌تری در مالکیت زمین منتهی خواهد شد. در فروپاشی مالکیت فئودالی که به شیوه سده‌های میانه برقرار است، سرمایه‌داری با یک مالکیت بر زمین "بیشتر برابر" براساس کار دستمزدی، ماشین‌سم و فن‌آوری برتر کشاورزی و نیز براساس بهره کار و بردگی استوار خواهد بود.

این خطای کلیه نارودنیک‌هاست که با محدود کردن خویش در دیدگاه بسته تولیدکننده کوچک، قادر به فهم ماهیت بورژوازی آن مناسبات اجتماعی نمیشوند که در آنها دهقانان در کار پایان دادن به بردگی هستند. آنان بر "اصل کار" کشاورزی خرده‌بورژوازی و بر "اصل برابری" که شعارشان در ازهم پاشاندن مالکیت فئودالی است همچون مواردی مطلق، خود - بسنده، دارای نظمی ویژه و غیر - بورژوازی تکیه می‌نمایند.

خطائی که برخی از مارکسیست‌ها مرتکب میشوند این است که در حالیکه از نظریه نارودنیک‌ها انتقاد می‌کنند، محتوای از نظر تاریخی راستین و قابل توجیه آن را در مبارزه علیه برده‌داری از نظر دور می‌کنند. آنان به درستی "اصل کار" و "اصل برابری" را به مثابه سوسیالیسم خرده‌بورژوازی ارتجاعی، واپس مانده نقد می‌نمایند، اما از یاد می‌برند که این نظریات در عین حال دمکراسی خرده‌بورژوازی انقلابی و مرفقی را بیان میکنند که به آنان در مهمترین نبردهای تعیین‌کننده علیه روسیه کهن فئودالی یاری خواهد داد. نظر برابری، انقلابی‌ترین نظر در مبارزه علیه نظام کهن استبدادی در مجموع و علیه نظام کهن - فئودالی زمینداری بطور خاص است. نظر برابری برای دهقان خرده بورژوا، تا آنجا که بیانگر مبارزه علیه نظام فئودالی، عدم برابری و علیه بردگی باشد مشروع و پیشروست. نظر زمینداری "برابر" تا آنجا که بیانگر خواست‌های ده میلیون دهقان باشد و مبارزه را برای تقسیم ۲/۳۰۰ ملک فئودالی پیش ببرد مشروع و مرفقی است^{۲۵} و در شرایط تاریخی حاضر این نظر به راستی بیانگر چنین جدلی و انگیزه‌ای جهت انقلاب بورژوازی پیگیر است، در حالیکه به خطا این جنبه در پشت جملات شبه سوسیالیستی پنهان شده است. آن مارکسیستی که در نقد به جنبه دروغین پنهان شدن یک سوسیالیست

پشت شعارهای بورژوازی، جنبه تاریخی، پیشرو شعارهای بورژوازی در پیکار علیه بردگی را درک نکند، مارکسیست مفلوکی بیش نیست. محتوای اصلی انقلاب که به گمان نارودنیک‌ها "اجتماعی کردن" می‌آید، چنان است که به پیگیرترین شکل راه سرمایه‌داری را روشن و بردگی را نفی می‌کند.

آنچه در بالا گفتم، حداکثری را که میتوان در نفی بردگی بدست آورد و حداکثر "برابری" را نشان میدهد. نارودنیک‌ها تصور میکردند که این "برابری" عناصر بورژوا را کنار خواهد زد حال آنکه در واقعیت این نکته بیانگر خواست‌های پیشروترین اقشار بورژوازی بود. و هرچیز دیگر که در این "برابری" نهفته چیزی جز غبار ایدئولوژیک و پنداربافی خرده‌بورژوازی نیست. داوری کوتاه‌بین و غیر-تاریخی برخی از مارکسیست‌های روسی در اهمیت نظریات نارودنیک‌ها در انقلاب بورژوازی روسیه با این حقیقت تشریح میشود که آنان در معنای "مصادره" اموال زمینداران بزرگ که نارودنیک‌ها هوادار آن هستند تعمق نکرده‌اند. باید اساس اقتصادی این انقلاب را در شرایط حاضر زمینداری در روسیه بررسی کنیم تا نه فقط ماهیت خیال‌پردازانه نظریات نارودنیک‌ها را بل حقیقت مبارزه [طبقاتی] را دریابیم، وظیفه تاریخی معینی را درک کنیم که از حقیقت مبارزه بر علیه برده‌داری برخاسته است و همین محتوای راستین آن نظریات خیال‌پردازانه را روشن میکند.

۵- دو گونه انکشاف ارضی بورژوازی.

بحث را ادامه دهیم. نشان دادیم که نظریات نارودنیک‌ها درحالیکه از خاستگاه مبارزه برای سوسیالیسم علیه بورژوازی، پوچ و ارتجاعی است، در مبارزه بورژوازی علیه بردگی بدل به "نظریات عقلانی" (به معنی یک وظیفه معین تاریخی) و مترقی میشوند. مسأله این است: آیا زمانیکه می‌گوئیم بردگی باید ضرورتاً در روسیه محو گردد یا یک انقلاب ارضی بورژوا - دمکراتیک در روسیه غیرقابل اجتناب است، این گفته چنین معنی میدهد که انقلاب فوق صرفاً به شکل معین میتواند رخ دهد) یا میتواند اشکال گوناگون به خود بگیرد؟

این مسأله دارای اهمیت عظیمی جهت دستیابی به نظریات صحیح در انقلاب ما و جهت برنامه ارضی سوسیال دمکرات است. برای حل این مسأله باید

آماري که در پيش ياد کرديم در رابطه با اساس اقتصادي انقلاب استفاده کنيم . محور مبارزه املاک فئودالي است که مهمترين بدنه بقاي بردگي در روسيه است . انکشاف توليد کالايي و سرمايه داري محققا" و بطور اجتناب ناپذير پاياني به اين شکل مالکيت خواهد داد . در اين مورد روسيه صرفا" يک آينده در مقابل خود دارد : انکشاف بورژوايي .

اما دو شکل از اين انکشاف ميتوان يافت . يا بقاي بردگي و در نتيجه تبديل اقتصاد اربابي ، يا انحلال کامل مالکيت زمينداري (فئودالي) يعني يا به شکل اصلاحات و يا به شکل انقلاب . انکشاف بورژوايي ميتواند با دارا بودن اقتصاد زمينداري بر تارک خویش تحقق يابد و در نتيجه دائما" بيشتر بورژوايي شود و بتدریج روش هاي استثمار بورژوايي را جایگزین روش هاي استثمار فئودالي کند ، و يا ميتواند در طريقي انقلابي ريشه مالکيت فئودالي را از ارگانيسم اجتماعي "برکند" و سپس آزادانه طريق انکشاف اقتصاد سرمايه داري را بپيمايد .

اين دو شيوه (از نظر عيني ممکن) انکشاف بورژوايي را ميتوان شيوه پروسى و شيوه امريکايي ناميد . در مورد نخست اقتصاد زمينداري فئودالي به آهستگي بدل به اقتصاد بورژوا - يونکر ميشود و دهقانان به شديدترين نوع استثمار و کار مزدورى محکوم ميگردند ، و در عين حال يک اقليت کوچسک Grauss bauern ("دهقانان بزرگ") ظهور ميکند . اما در مورد دوم اقتصاد زمينداري بزرگ در کار نخواهد بود و يا بهتر بگوئيم بوسيله انقلاب درهم خواهد شکست (انقلابي که مالکيت فئودالي را سلب ميکند) و در اين حالت دهقانان بدل به يگانه مامورين کشاورزي و وارد به زراعت سرمايه داري ميشوند . در مورد نخست محتوای اصلي انکشاف ، تبديل قيد و بند فئودالي به زنجير استثمار سرمايه داري در زمين فئودال - زميندار - يونکر است . در مورد دوم زمينه اصلي تبديل دهقانان مرفه به کشاورزان سرمايه دار است .

در تاريخ اقتصادي روسيه اين هر دو نوع تکامل را ميتوان به روشني ديد . مثلاً در دوران سقوط برده داري ، مبارزه اي ميان زمينداران و دهقانان بر سر روش پيشبرد اصلاحات رخ داد . هر دو بر سر شرايط انکشاف اقتصادي بورژوايي ايستاده بودند (بدون اينکه از اين محتوا اطلاع داشته باشند) اما زمينداران چنان انکشافي را ميخواستند که تا آنجا که ممکن است اقتصاد زمينداري ، درآمد زمينداري و روش هاي

(مبتنی بر بیگاری) استثمار زمینداری باقی بمانند، در حالیکه دهقانان خواستار انکشافی بودند که برای آنها تا آنجا که در گستره رشد کشاورزی ممکن است، امنیت و انحلال مالکیت فئودالی را به همراه بیاورد و انحلال تمامی روش‌های بیگاری استثمار و گسترش زمینداری دهقانان آزاد را تضمین کند. لازم به یادآوری نیست که در صورت پیروزی نظردوم انکشاف سرمایه‌داری و تکامل نیروهای تولیدی بسیار عظیم‌تر و به مراتب سریع‌تر از اصلاحات روستائی به شیوه زمینداران بود^{۲۱} صرفاً با مضحک‌های از مارکسیسم چنانکه نزد نارودنیک‌ها یافت می‌شود - که خود از مخالفین مارکسیسم هستند - میتوان به این نتیجه رسید که جدائی دهقانان از زمین به سال ۱۸۶۱، انکشاف سرمایه‌داری را تضمین کرده است. کاملاً برعکس، این جدائی تضمینی برای بردگی یعنی کار نیمه - بردگی، بهره‌کار و اقتصاد بیگاری بوده است و در واقع تبدیل به چنین تضمینی شده است و موجب تاخیر در انکشاف سرمایه‌داری و رشد نیروهای تولیدی در کشاورزی روسیه شده است. تمایز منافع میان دهقانان و زمینداران چنان مبارزه‌ای نبود که با "تولید خلق" یا "اصل کار" علیه بورژوازی (چنانکه نارودنیک‌های ما تصور میکنند) به پیش رود. بل مبارزه‌ای برای انکشاف بورژوازی از نوع امریکائی آن در تقابل با نوع پروسی آن بود.

در آن مناطق روسیه که در آنها کار بردگی وجود نداشت، کشاورزی به تمامی یا در بخش عمده خود توسط دهقانان آزاد پیش میرفت (بعنوان مثال در استپ‌های ولگا، نوو روسیا، قزاقستان شمالی که پس از اصلاحات مهاجرنشین شد). در این مناطق رشد نیروهای تولیدی و انکشاف تولید سرمایه‌داری بسیار سریع‌تر از مناطق مرکزی بود که در آنها هنوز بقایای بردگی وجود داشت^{۲۲}

مناطق کشاورزی مرکزی روسیه و مناطق کشاورزی مرزی در تقسیم فضائی - جغرافیائی خود در عین حال تمایز اشکال انکشاف ارضی را نشان میدهند و به ما مشخصه اصلی هر دو شکل انکشاف را (در کلیه مناطقی که در آنها دهقانان و زمینداران کنار هم وجود دارند) اثبات میکنند. یک خطای عمده اقتصاددانان نارودنیک، اعتقادشان به این نکته است که کشاورزی استوار به زمینداری یگانه ریشه کشاورزی سرمایه‌داری است، در حالیکه آنان کشاورزی دهقانی را از دیدگاه "تولید خلق" و "اصل تولید" مینگرند (و این دید امروز توسط ترودویک‌ها، "سوسیالیست‌های خلق‌گرا" و سوسیال رولوسیونرها نیز اتخاذ شده است)^{۲۳} ما

۳۹) اساس اقتصادی...

میدانیم که این نظر خطاست. اقتصاد زمینداری در یک اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارد و به سرعت "کارآزاد دستمزدی" را جایگزین نظام بهره کار میکند. مورد جدید نظامی است که کشاورزی گسترده را با جایگزین کردن ماشین در واحدهای بزرگ کشاورزی بجای کار دهقانان به پیش میبرد. کشاورزی دهقانی به طریقی سرمایه‌داری وجود خواهد داشت و به بورژوازی روستا و پرولتاریای روستا امکان ظهور میدهد. هرچه شرایط "کمون‌های روستائی" ^{۲۴} بهتر باشد و هرچه کامیابی دهقانان در مجموع بیشتر گردد، روند تمایز میان دهقانان به مثابه طبقات متخاصم در کشاورزی سرمایه‌داری نیز سریعتر میشود. در نتیجه ما شاهد دو سرچشمه‌انکشاف ارضی هستیم. اختلاف منافع میان دهقانان و زمینداران همچون خطی سرخ تمام تاریخ روسیه پس از اصلاحات [۱۸۶۱] را دربر میگیرد و مهمترین اساس اقتصادی انقلاب ما را تشکیل میدهد. منازعه بر سر [تحقق] یکی از دو شکل انکشاف ارضی سرمایه‌داری است.

صرفاً با شناخت دقیق از تمایز میان این دو نوع منش بورژوائی، ما میتوانیم به درستی مسأله ارضی در انقلاب روسیه را تشریح کنیم و اعتبار برنامه‌های ارضی گوناگون را که بوسیله احزاب متفاوت ارائه شده‌اند بسنجیم ^{۲۵} تکرار میکنیم که محور مبارزه املاک فئودالی است. واقعیت انکشاف سرمایه‌داری نیازی به بحث ندارد، اما این انکشاف به دو شکل ممکن است: یا مالکیت فئودالی انحلال می‌یابد و به طریقی انقلابی توسط دهقانان ازهم می‌پاشد یا بتدریج بدل به دارائی‌های یونکری میشود (و در این رابطه مؤژیک بنده بدل به Knecht بنده میشود) ^{۲۶}

۶- دو خط برنامه ارضی بورژوائی.

اگر ما برنامه‌های ارضی طبقات گوناگون را که در جریان انقلاب طرح شده‌اند با اساس اقتصادی که در بالا تشریح شده مقایسه کنیم، دو خط در این برنامه‌ها خواهیم یافت که به دو نوع تکامل ارضی که از آنها یاد کردیم مربوط میشوند. برنامه ارضی استولیپین بوسیله زمینداران دست راستی و اکتبريست‌ها ^{۲۷}، حمایت میشود و خود معترف است که برنامه زمینداران است. اما آیا میتوان گفت که از نظر اقتصادی هم برنامه‌ای ارتجاعی است یعنی مانعی است در راه انکشاف

سرمایه‌داری یاد ر جستجوی چنین مانعی است؟ ابدأ". کاملاً برعکس قانون مشهور ارضی که بوسیله استولپین در ماده هفتاد و هشت آمده، بطور کامل روحی بورژوازی دارد^{۲۸} جای تردید نیست که این برنامه خطوط انکشاف سرمایه‌داری را تعقیب میکند و این انکشاف را تسهیل و تسریع مینماید، سلب مالکیت از زمینداران بزرگ، تخریب کمون‌های روستائی و ایجاد بورژوازی دهقانی را هدف قرار داده است. بدون هیچ تردیدی در معنای علمی - اقتصادی این یک برنامه مترقی است. اما آیا این نکته چنین معنی میدهد که سوسیال دمکراتها باید از این برنامه "حمایت" کنند؟ خیر نباید چنین کنند. صرفاً "مارکسیسم مبتذل میتواند به چنین طریقی استدلال کند. مارکسیسمی که بذرات آن توسط پلخانف و منشویکها پاشیده شده، آنگاه که میخواندند، فریاد میزدند، ناله میکردند و اعلام مینمودند که ما باید از بورژوازی در مبارزه علیه نظام گذشته حمایت کنیم. خیر. جهت تسهیل رشد نیروهای تولیدی (این مهمترین ملاک انکشاف اجتماعی) ما نباید از انکشاف بورژوازی از نوع زمینداری بل از انکشاف بورژوازی از نوع دهقانی حمایت کنیم. نخستین نوع، بدترین شکل بندگی و بردگی (شکل گرفته به الگوی بورژوازی) کندترین درجه انکشاف نیروهای تولیدی و تاخیر در انکشاف سرمایه‌داری، فقر و مصیبتی به مراتب بزرگتر، استثمار و ستمی به مراتب عظیم‌تر برای توده‌های دهقانی و در نتیجه برای پرولتاریا به همراه دارد. نوع دوم، سریعترین نوع انکشاف نیروهای تولیدی و عالیترین شرایط ممکن (در تولید کالائی) برای حیات توده‌های دهقانی را همراه دارد. تاکتیک‌های سوسیال دمکراسی در انقلاب بورژوازی روسیه نه با وظیفه حمایت از بورژوازی لیبرال - چنانکه فرصت‌طلبان فکرمی‌کنند - بل با وظیفه حمایت از جنگ دهقانان معین میشود.

حال برنامه بورژوازی لیبرال یعنی برنامه کادتها را مورد بررسی قرار دهیم. وفادار به جمله "در خدمت سرکار هستیم" (یعنی در خدمت زمینداران) کادتها برنامه‌ای به دومای نخست پیشنهاد کردند و برنامه دیگری به دومای دوم. آنان به همان سهولت و پنهانکاری برنامه خود را عوض میکنند که کلیه مقام پرستان بورژوازی فاقد اصول در تمامی اروپا چنین میکنند. در نخستین دوما هنوز انقلاب به گمان قدرتمند می‌آمد، از اینرو برنامه لیبرالی اندکی چاشنی ملی کردن [زمینها] را به همراه خود داشت (قضیه "زمین‌های دولتی آماده برای تقسیم" را بیاد آورید)

(۴۱) اساس اقتصادی...

در دومای دوم ضدانقلاب به گمان مقتدر می‌آمد، از اینرو برنامه لیبرالی زمین‌های دولتی آماده برای تقسیم را کنار گذاشت و گرد نظر استولیپین در مورد مالکیت ثابت دهقانی به رقص آمد و شروع به تبلیغ و گسترش این نظر کرد که باید تعیین حدود مالکیت جهت تقسیم اراضی از دستور کار خارج شود. ما از این جهت‌گیری دوسویه حضرات لیبرال به اشاره‌ای گذشتیم. اما اینجا باید مسأله مهمی را طرح کنیم و این اصلی است که در هر دو تئوسیه "برنامه ارضی لیبرال‌ها مشترک بود. این اصل مشترک عبارتست از: ۱) پرداخت بازخرید ۲) پاسداری از املاک زمینداران ۳) پاسداری از امتیازات زمینداران زمانیکه اصلاحات پیش برود. ۲۹

در واقع پرداخت بازخرید باجی است که به انکشاف اجتماعی تحمیل می‌شود، باجی است که باید به صاحبان املاک فئودالی پرداخت شود. و تحقق استثمار فئودالی در لوای "برابری همگانه" بورژوازی است که با ضوابط پلیسی و بوروکراتیک انجام می‌گیرد. پاسداری از املاک زمینداران به درجه‌ای در هر دو برنامه کادتها وجود داشت، هرچه هم که سیاستمداران بورژوا کوشیدند تا این جنبه را مخفی کنند باز مسأله بر مردم آشکار بود. سومین جنبه - پاسداری از امتیازات زمینداران در جریان اصلاحات - بطور قاطع در تلاش کادتها در انتخابات کمیته‌های محلی برای همه‌پرسی همگانه، مستقیم و برابر براساس رأی مخفی آشکار شد. ما اینجا نمیتوانیم به تفصیل بیشتر بپردازیم و این به بخش دیگری از استدلال ما مربوط می‌شود.^{۳۰} آنچه اینجا باید انجام دهیم این است که خط برنامه ارضی کادتها را روشن کنیم و در این رابطه است که تاکید می‌کنم مسأله ترکیب کمیته‌های محلی زمین دارای اهمیت اساسی است. صرفاً افراد بی‌تجربه سیاسی میتوانند شعار کادتها جهت "تعیین حدود مالکیت بطریق اجباری" را باور کنند. مسأله اینست که چه کسی، دیگری را مجبور میکند؟ آیا زمینداران دهقانان را مجبور میکنند گه بهای بیشتری برای زمین‌های نازل بپردازند یا دهقانان، زمینداران را مجبور میکنند؟ وقتی کادتها از "حضور برابر نمایندگان منافع مخالف، و از جنبه ناخوش‌آیند" خشونت یک‌جانبه "دم می‌زنند گوهر مسأله رک و راست روشن می‌شود که غرض آنها از "تعیین حدود مالکیت" این است که زمینداران، دهقانان را مجبور کنند.

برنامه ارضی کادتها خطر شد استولیپین یعنی خطر شد بورژوازی زمیندار

را دنبال میکند. این یک حقیقت است و عدم فهم این حقیقت همانا خطای اساسی برخی از سوسیال دمکراتهاست - همچون منشویکها - که سیاست ارضی کادتها را از سیاست ارضی نارودنیکها مترقی تر ارزیابی میکنند.

تا آنجا که به سخنگویان دهقانان یعنی به ترودویکها، سوسیال نارودنیکها و تاحدودی سوسیال رولوسیونرها مربوط میشود، می بینیم که علیرغم نوسانها و تزلزلها، در هر دو دوما خط کاملاً روشنی در دفاع از منافع دهقانان علیه زمینداران اتخاذ کرده اند. بعنوان مثال میتوان در برنامه ترودویکها نوسان در مورد مسأله پرداخت بازخرید را مشاهده کرد، اما در نگاه نخست، آنان مورد فوق را به مثابه چیزی که ماهیت یاری عمومی به زمینداران ناتوان دارد تفسیر کرده اند.^{۳۱} "ثانیا" در گزارشهای دوما دوم میتوان سخنرانیهای روشنگری که توسط نمایندگان دهقانان ارائه شده و پرداخت بازخرید را رد کرده اند و شعار: "همه زمینها برای همه مردم" را عنوان کرده اند، را یافت^{۳۲} در مورد مسأله کمیتههای محلی زمین - این مسأله کاملاً مهم برای درک اینکه چه کسی، دیگری را مجبور میکند - هم باید گفت که نمایندگان دهقانان پایه گذاران و هواداران انتخابات براساس حق رأی همگانه بودند.

ما در اینجا با مسأله محتوای برنامه ارضی ترودویکها و سوسیال رولوسیونرها از یکسو و برنامه سوسیال دمکراتها از سوی دیگر سروکار نداریم. ما باید پیش از هر چیز این حقیقت غیرقابل انکار را بیان کنیم که برنامه ارضی کلیه احزاب و طبقات که بطور روشن در جریان انقلاب روسیه مطرح شده اند، آشکارا به دونوع اساسی تقسیم شده اند و این در رابطه با دونوع انکشاف ارضی بورژوازی است. خطوط تقسیم شده میان برنامه های ارضی "راست" و "چپ" میان اکتبريستها و کادتها نیست. می بینیم که این خلاف نظری است که غالباً منشویکها ارائه میکنند (و تحت تاثیر کلمات "دمکراتهای قانون طلب" هستند) خطوط تقسیم شده عملاً میان کادتها و ترودویکهاست. این تقسیم براساس منافع [متضاد] دو طبقه اساسی جامعه روسیه که برای زمین می جنگند یعنی زمینداران و دهقانان استوار است. کادتها به سود بقایای زمینداری و انکشاف بورژوازی اروپائی، اما زمینداران نه کشاورزی برنامه دارند. ترودویکها (و نمایندگان کارگر سوسیال دمکرات) یعنی نمایندگان دهقانان و پرولتاریا مدافع انکشاف بورژوازی اما دهقانی هستند.

۴۳) اساس اقتصادی...

خط تمایزی صریح باید میان رویوش ایدئولوژیک برنامه‌های ارضی، تفصیل‌های سیاسی آنها، از یکسو و اساس اقتصادی آن برنامه‌ها از سوی دیگر ترسیم کرد. مشکل موجود در شناخت منش بورژوائی خواست‌های ارضی و برنامه‌های هردوی زمینداران و دهقانان نیست. این مشکل توسط مارکسیست‌ها پیش از انقلاب تشریح شده بود و انقلاب صحت بحث آنان را ثابت کرد. مشکل در شناخت دقیق اساس مبارزه فوق میان دوطبقه درون چارچوب جامعه بورژوائی و انکشاف بورژوائی است. این واقعیت که مبارزه فوق پدیدار طبیعی اجتماعی است، درک نمیشود مگر اینکه به عنوان بخش و جزء گرایش انکشاف اقتصادی سرمایه‌داری در روسیه در نظر گرفته شود. حال پس از نشان دادن رابطه میان دونوع برنامه ارضی در انقلاب روسیه و دونوع انکشاف ارضی بورژوائی، باید به آزمایش یک رویه نوین و بی‌نهایت مهم از مسأله بپردازیم.

۷- مساحت زمین‌های روسیه: مسأله مهاجرت.

در بالا نشان دادیم که در مورد مسأله سرمایه‌داری در روسیه، تحلیل اقتصادی ما را ناگزیر میکند تا میان ایالات کشاورزی مرکزی که در آنها بازماندهای از اشکال بردگی وجود دارد و مناطق مرزی که در آنها، آن اشکال وجود ندارند یا سخت ضعیف هستند و نمایانگر مشخصه انکشاف سرمایه‌داری براساس وجود دهقانان آزاد است، تمایز بگذاریم.

مقصود ما از مناطق مرزی چیست؟ آشکارا مناطقی کم جمعیت که بطور کامل زیر کشت قرار نگرفته‌اند. اکنون باید از روسیه اروپائی به تمامی امپراطوری روسیه گذر کنیم تا نظری دقیق‌تر از این "مناطق مرزی" و مشخصه اقتصادی آنها بیابیم. در جزوهای که پروکوپوویچ و مرتواگو نوشته‌اند یعنی چه مقدار زمین در روسیه هست و ما از چه مقدار آن سود می‌بریم؟ (مسکو ۱۹۵۷) کوشش شده تا تمام آمار و ارقامی که در ادبیات اقتصادی ما در مورد مقدار زمین در تمام روسیه و استفاده اقتصادی از آنها آمده است، خلاصه شوند. به منظور روشن کردن مسأله، ما ارقام آقای مرتواگو را بصورت یک جدول می‌آوریم و آمار جمعیت را بر مبنای سرشماری سال ۱۸۹۷ به آن می‌افزاییم (جدول در صفحه بعد آمده است):

جمعیت بومیان
بر پایه سال ۱۸۹۷

رسم‌های کل روسیه

مناطق	کل (هزار)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)	مجموعه (دستگاه)
۸۴/۳	۹/۲۰۲/۲	۱۰۸/۰	۲/۵	۰/۹	۷/۴	۱۱/۶	—	۱۱/۶	۱۱/۶
—	—	۱۴۶/۳	۳۴/۰	۱۸/۷	۹۲/۶	۱۸۳/۰	—	۱۸۳/۰	۱/۷۷۵/۶
—	—	۱۶۱/۴	۱۳۲/۰	۷/۱	۳۲/۳	۲۵۸/۰	—	۲۵۸/۰	۲/۲۷۲/۹
۲۲/۱	۹۳/۲۲۲/۹	۳۰۷/۷	۱۶۶/۰	۲۵/۸	۱۱۵/۹	۴۳۱/۰	—	۴۳۱/۰	۴/۲۳۰/۵
۲۲/۶	۹/۲۸۹/۳	۱۱/۲	۲/۵	۲/۲	۶/۵	۲۰/۸	۲۳/۱	۲۲/۹	۴۱۱/۷
۰/۵	۵/۷۵۸/۸	۱۲۹/۲	۱۲۱/۰	۳/۹	۴/۳	۵۰۲/۹	۶۲۹/۷	۱/۱۴۲/۶	۱۰/۹۶۶/۱
۲/۵	۷/۷۲۶/۷	۱۰/۵	۸/۰	۱/۶	۰/۹	۱۶۹/۹	۱۵۷/۳	۳۲۷/۳	۳/۱۴۱/۶
—	—	۱۵۰/۹	۱۳۱/۵	۷/۷	۱۱/۷	۶۹۳/۶	۸۱۹/۲	۱/۵۱۲/۸	۱۳/۵۱۹/۳
۶/۷	۱۲۵/۶۴۰/۰	۲۶۹/۳	۳۰۰/۰	۲۴/۶	۱۳۵/۰	۱/۱۴۶/۲	۸۱۹/۲	۱/۹۶۵/۴	۱۸/۸۶۱/۵

۱۰ منطقه پادشاهی لهستان
۲۸ منطقه غرب واک
۱۲ منطقه شمال و شرق واک
مجموعه ۵۰ منطقه روسیه اروپایی
قزاقستان
سبوری
آسیای مرکزی
مجموعه روسیه آسیایی
جمع امپراتوری روسیه (بجز فنلاند)

این ارقام به سادگی نشان می‌دهند که مساحت زمین‌های روسیه چقدر زیاد است و معلومات ما از مناطق مرزی و اهمیت اقتصادی آنها چقدر کم است. البته کاملاً خطاست که آن زمین‌ها را در حال حاضر و در وضعیت موجود برای برآوردن نیاز دهقانان روسیه بر زمین بسنده بدانیم، کلیه محاسباتی از این دست توسط نویسندگان مرتجع انجام یافته‌اند و ارزش علمی ندارند^{۳۳} در این مورد T. T. کافمن کاملاً حق دارد که جستجو برای زمین‌های خالی جهت مهاجرت را بر اساس آمار به ورست مربع تحقیر میکند. بدون تردید او آنجا هم که یادآوری میکند که در زمان حاضر چه مساحت اندکی زمین برای سیاست مهاجرت در مناطق مرزی روسیه موجود است باز کاملاً حق دارد. او یادآوری میکند که این فکر خطاست که نیاز به زمین دهقانان روس به وسیله مهاجرت برآورده خواهد شد^{۳۴}.

با وجود این، دلائل قوی آقای کافمن لیبرال متضمن یک خطای جدی نیست. او چنین میگوید: "با در نظر گرفتن نوع افرادی که امروز مهاجرت میکنند، درجه کامیابی و سطح فرهنگی آنان" میزان زمینی که پس از مهاجرت جهت برآوردن نیاز دهقانان روسی باقی میماند کاملاً "نامکفی" است (ص ۱۲۹ کتابی که در یادداشت از آن یاد شده). در نتیجه او در دفاع از برنامه ارضی کادتها چنین جمع بندی میکند که تعیین حدود مالکیت جهت املاک خصوصی در روسیه اروپائی مسأله اساسی است. می بینیم که باز این شیوه استدلال آشنا، یعنی شیوه اقتصاددانان لیبرال نارودنیک سر برآورده است. انگار اگر زمین کافی برای مهاجرت وجود داشت املاک فئودالی باید دست نخورده باقی میماند! کادتها و دیگر سیاستمدارانی از این دست، بطور کامل با عقایدی چنین شناخته شده بار آمده‌اند: آنان میخواهند ماوراء طبقات و جدال طبقاتی بایستند. حد املاک فئودالی باید تعیین شود و نه از اینرو که استثمار فئودالی و اسارت و بندگی میلیونها نفرو تاخیر در انکشاف نیروهای تولیدی بدلیل مناسبات مالکیت فئودالی است بل به این دلیل که میلیونها خانواده نمیتوانند فوراً به سیبری یا ترکستان کوچ کنند. خط تاکید نه زیر منش طبقاتی فئودالی مالکیت در روسیه بل زیر امکان آشتی طبقات، برآوردن نیاز دهقانان بدون آزدن زمینداران و در یک کلام، زیر امکان ایجاد "صلح اجتماعی" رسوا کشیده شده است.

استدلال آقای کافمن و پیروان به شمار او در میان روشنفکران روس باید بازگونه

گردد تا استدلالی صحیح محسوب شود. از آنجا که دهقان روسی تحت فشار (شیوه) مالکیت فئودالی است، به همین دلیل اسکان آزادانه جمعیت در سرزمین روسیه و استفاده معقول اقتصادی از سرزمین‌های مرزی، چنین به تأخیر افتاده است. از آنجا که مالکیت فئودالی، دهقانان روسیه را از طریق نظام خدمت - کار و بردگی و از طریق واپس مانده‌ترین اشکال و روش‌های کشاورزی، در وضعیت فرو دست قرار داده است به همین دلیل رشد فنی و فکری توده‌های دهقان به تأخیر افتاده است و فعالیت، ابتکار و آموزش که برای استفاده اقتصادی از مساحت بیشتری از زمین‌های روسیه ضروری هستند، واپس مانده است. زیرا مالکیت فئودالی و اولویت (کار) بردگی در کشاورزی یک روبنای اجتماعی متناسب با خود نیز می‌آفریند. اینجا است که اولویت زمینداران صدهای سیاه^{۳۵} در دولت، عدم حق رای مردم، شیوع روش‌های گروکو - لیدوال در ادارات و از این دست پدیده‌ها ایجاد میشوند. ۳۶

این نکته که مالکیت فئودالی در کشاورزی مناطق مرکزی روسیه تأثیری تخریبی در کل نظام اجتماعی و در انکشاف اجتماعی به مثابه یک کل، بر تمامی شرایط کشاورزی، بر روی همه استانداردهای زندگی توده‌های دهقان دارد، مسأله کاملاً شناخته شده‌ای است. اینجا صرفاً باید به ادبیات وسیع اقتصادی روسی اشاره کنم که سرشارند از بیان اهمیت نظام کار - خدمت، بردگی، بهره‌چنگک [بهره - ابزار] "اجرت زمستانی" و سایر جنبه‌های "دلپذیر" به سیاق سده‌های میانه^{۳۷} سقوط برده‌داری شرایطی را ایجاد کرد که (همانطور که من به تفصیل از آنها در کتابم انکشاف سرمایه‌داری در روسیه یاد کرده‌ام) به مردم امکان داد تا از دامچاله‌های آخرین نسل برده‌داران بگریزند. مردم از مناطق مرکزی به مناطق صنعتی و شهرهای بزرگ، مناطق مرزی جنوبی و شرقی روسیه اروپائی گریختند و در سرزمین‌هایی که تا آن زمان خالی از سکنه بود سکنی گزیدند. در جزوه‌ای که یاد کردم آقای مرتواگو به درستی یادآوری میکند که این مسأله که کدام زمین برای کشاورزی مساعد است به سرعت تغییر یافت: "استپ‌های توریدا همواره یکی از فقیرترین و نامساعدترین مناطق برای کشاورزی بود. این نظری بود که به سال ۱۸۴۵ صاحب نظرانی چون فرهنگستانی‌ها بیروهلمرسن ارائه کرده بودند. در آن زمان جمعیت منطقه توریدا نیمی از جمعیت امروز آن بود و آنان ۱/۸۰۰/۰۰۰ واحد حبوبات از انواع گوناگون آن تهیه میکردند. . . . امروز پس از گذر شصت سال جمعیت دوبرابر شده و به سال

۱۹۰۳، ۱۷/۶۰۰/۰۰۰ واحد یعنی تقریباً "ده برابر بیشتر حبوبات تولید میشود" (ص ۲۴)

این نه فقط در مورد منطقه توریدا بل برای بسیاری از مناطق دیگر جنوبی و شرقی سرزمین های مرزی روسیه اروپائی صادق است. استپ های جنوبی و نیز مناطق حاشیه چپ رود ولگا که در دهه های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ از مناطق زمین - سیاه (مناطق مرکزی روسیه اروپائی) از جهت تولید حبوبات عقب تر بودند، در دهه ۱۸۸۰ از آن ها پیشی گرفتند" (انکشاف سرمایه داری در روسیه ص ۱۸۶) ^{۲۸} میان سالهای ۱۸۶۳ و ۱۸۹۷ جمعیت کل روسیه اروپائی ۵۳ درصد افزایش یافت (۴۸ درصد در مناطق روستائی و ۹۷ درصد در مناطق شهری) در حالیکه در نووروسیا یعنی آن سوی ولگا و مناطق شرقی در همین دوره ۹۲ درصد به جمعیت افزوده شده بود (۸۲ درصد در مناطق روستائی و ۱۳۴ درصد در مناطق شهری) (پیشین ص ۴۴۶) ^{۲۹} آقای مرتواگو ادامه میدهد: "تردید نداریم که برآورد بورکراتیک موجود از اهمیت اقتصادی زمین های بکر ما، همانقدر خطاست که آنچه بیروهلمرسن در رابطه با توریدا به سال ۱۸۴۵ گفته اند"

این حرف درست است. اما آقای مرتواگو قادر به دیدن علت و ریشه خطای بیر و خطای کلیه برآوردهای بورکراتیک نیست. ریشه اصلی خطاهای فوق، این است که در عین احتساب درجه مفروض و معین فن آوری و فرهنگ، تلاشی در راه اعتلای این درجه به عمل نمی آید. بیروهلمرسن تغییرات فنی که پس از سقوط برده داری ممکن بود را ندیدند. و امروز هم تردید نیست که رشد درجه فرهنگی و فنی صرفاً پس از انحلال مالکیت فئودالی در روسیه اروپائی بدست خواهد آمد. این رویه مسأله از نظر بسیاری از پژوهندگان مسأله ارضی در روسیه پنهان مانده است. پیش فرض استفاده وسیع از زمین های بکر روسیه که پذیرای مهاجرین باشند، ایجاد یک طرقة دهقان به راستی آزاد در روسیه اروپائی است، یعنی دهقانی که بطور کامل از قید مناسبات فئودالی آزاد باشد. بخش قابل ملاحظه ای از این زمین ها امروز دست نخورده باقی مانده اند، و این نه چندان بدلیل مشخصات طبیعی این سرزمین بل بواسطه شرایط اجتماعی کشاورزی در روسیه است، شرایطی که استفاده از روش های فنی (نوین) را متوقف میکند و مردم را در وضعیت منکوب شده، فراموش شده و چاره ناپذیر رها میکند.

آیا این رویه بسیار مهم از مسأله به نظر آقای کافمن رسیده آنجا که میگوید "از پیش بگویم، مطمئن نیستم که بتوان یک، سه یا ده میلیون نفر در آن زمین‌ها سکنی داد" (پیشین ص ۱۲۸). او ادامه می‌دهد که "اصطلاح زمین‌های ناآماده، اصطلاحی نسبی است. خاک‌های قلیائی ابداً" چاره‌ناپذیر نیستند، با اتخاذ روش‌های فنی خاصی می‌توانند بارآور گردند" (پیشین ص ۱۲۹) ترکستان با جمعیت نسبی ۳/۶ در ورست مربع "سرزمین پهناوری است که درواقع هنوز خالی از سکنه است" (پیشین ص ۱۲۷) "بسیاری از صحراهای تشنه ترکستان آن بخش عمده کمبود زمین روسیه آسیای مرکزی را تشکیل می‌دهند که اگر درست آبیاری شوند کاملاً" بارآور خواهند شد. وجود زمین‌های قابل آبیاری مسأله مهمی در بحث ماست. کافی است کشور را از هر جانب جدول‌بندی کنیم تا ملاحظه نمائیم روستاها و شهرهای بسیاری قرن‌هاست متروک مانده‌اند و این بدلیل نظام باستانی کانال‌ها و نهرهای آب‌بوده است. بی‌تردید چندین میلیون دسیاتین زمین در ترکستان، همچون بخش‌های دیگر روسیه نه فقط "در انتظار" آبیاری و فن‌آوری [نوین] هستند بل "در انتظار" آزادی کشاورزی روسیه از بقایای برده‌داری و قیود مالکیت اشرافی و دیکتاتوری سدهای سیاه در دولت میباشند.

محاسبه در مورد رقم زمین‌های روسیه که می‌توانند از "غیرقابل کشت" تبدیل به زمین‌های کشاورزی شوند کاری خیالی است. اما پذیرش این حقیقت ضروری است که توسط کل تاریخ اقتصادی روسیه بیان شده و یکی از مشخصات عمده انقلاب بورژوازی در روسیه است. روسیه دارای زمین‌های عظیمی است که برای پذیرش مهاجرین آماده‌اند و نیز پذیرای فرهنگ (نوین) هستند، اما این مسأله نه به هرگونه فن پیشرو و نوین در کشاورزی بل به پیشرفت در آزادی دهقان روسی از بند بردگی وابسته است.

این نکته اساس اقتصادی انکشاف بورژوازی کشاورزی روسیه بر مبنای الگوی امریکائی است. در کشورهای اروپای غربی که مارکسیست‌های ما بطور نسنجیده و تکراری آنها را بعنوان قیاس مطرح میکنند، تمام زمین‌ها از دوره انقلاب‌های بورژوا-دمکراتیک اشغال شده‌اند. تنها نکته جدید که بوسیله پیشرفت فنی در کشاورزی طرح شده، امکان تخصیص بیشتر کار و سرمایه در زمین بوده است. در روسیه، انقلاب بورژوا - دمکراتیک تحت شرایطی قرار گرفته که در آن هر شکل پیشرفت فنی و کشاورزی

و هرگونه تکامل در آزادی راستین مردم نه فقط امکان تخصیص مازاد کار و سرمایه را در زمین‌های گذشته بل امکان استفاده از زمین‌های جدید را فراهم می‌آورد.

۸- جمع‌بندی از استنتاج اقتصادی فصل نخست.

حال استنتاج اقتصادی را جمع‌بندی کنیم که به درآمدی برای ارزیابی مجدد مسأله برنامه ارضی سوسیال دموکراسی یاری خواهد کرد. دیدیم که "محور" مبارزه ارضی در انقلاب ما، مالکیت فئودالی است. مبارزه دهقانان برای زمین، پیش از هرچیز مبارزه‌ای برای از میان بردن این ملاکیت است. انحلال این مالکیت و تبدیل کامل آن به مالکیت دهقانی بدون شک در خط‌انکشاف سرمایه‌داری کشاورزی روسیه است و این‌گونه، سریعترین انکشاف نیروهای تولیدی، بهترین شرایط کار برای توده‌های دهقانی، سریعترین شکل تکامل سرمایه‌داری با تبدیل دهقانان تهیدست به کشاورزان را بدنبال دارد. اما گونه دیگری از انکشاف بورژوازی کشاورزی هم ممکن است، حفظ زمینداران و مالکیت آنها و تبدیل آرام ایشان از اساس این مالکیت (بردگی و بندگی) به مالکیت بونکری. این دونوع شکل ممکن انکشاف بورژوازی اساس دونوع برنامه ارضی که بوسیله طبقات گوناگون در انقلاب روسیه مطرح شده‌اند را میریزند. افزون بر این، یک مشخصه اساسی روسیه، مشخصه‌ای که یکی از مبانی اصلی امکان انکشاف "نوع امریکائی" است وجود زمین‌های وسیع و بکر که برای مهاجرت آماده‌اند، میباشد. در حالیکه امروز این زمین‌ها دست‌نخورده‌اند، بدنبال آزادی دهقانان روسیه از بند بردگی در روسیه اروپائی، کارآئی و گسترده‌گی خود را همراه آزادی دهقانان و چشم‌انداز انکشاف نیروهای تولیدی نشان خواهند داد.

فصل دوم: برنامه‌های ارضی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه و آزمایش آنها در نخستین انقلاب روسیه.

حال به آزمایش برنامه ارضی سوسیال دمکراسی میپردازیم. من در نخستین بخش جزوه خود تجدیدنظر در برنامه ارضی حزب کارگری^۱ مهمترین مراحل تاریخی در تکامل نظریات سوسیال دمکراتهای روسیه در مورد مسأله ارضی را نشان داده‌ام. اینجا باید بطور کامل تری خطاهای برنامه ارضی گذشته سوسیال دمکراسی روسیه یعنی برنامه‌های سالهای ۱۸۸۵ و ۱۹۰۳ را نشان دهیم.

۱- اشتباهات برنامه‌های ارضی گذشته سوسیال دمکراسی روسیه چه بودند.

در جزوه‌ی که گروه آزادی کار^۲ به سال ۱۸۸۵ منتشر کرده بود، [در رابطه با] برنامه ارضی چنین آمده: "تجدیدنظر ریشه‌ای در مناسبات ارضی روسیه یعنی در رابطه با بازخرید و تقسیم زمین میان اجتماعات دهقانی، حق رد کردن زمین و ترک اشتراکی‌ها باید برای آن دهقانان که میخواهند چنین کنند به رسمیت شناخته شود و غیزو.

این کل بحث برنامه بر سر مسأله ارضی است. خطای برنامه در خطای خواست اساسی یا خواست فرعی آن نیست. خیر، اصول آن کاملاً صحیح است. یگانه خواست فرعی که طرح کرده (حق رد کردن سهم زمین) چنان درست است که حتی امروز در قانون ویژه استولپین آمده است. خطای برنامه فوق، خصلت تجریدی آن و فقدان هرگونه دید مشخص به مسأله است. درواقع این یک برنامه نیست، بل بیانیه مارکسیستی در عام‌ترین شکل بیان است. البته کاری پوچ است که بار این

خطا را به دوش نویسندگان برنامه بیاندازیم، آنان برای نخستین بار - مدتها پیش از تشکیل حزب کارگری - از اصولی چند بحث میکنند، برعکس باید بطور خاص تاکید کرد که در برنامه فوق بیست سال پیش از انقلاب روسیه جنبه اجتناب ناپذیر اصلاحات دهقانی اعلام شده بود.

از دید نظری برنامه ما باید بوسیله روشن کردن اساس اقتصادی آن و حقایقی که بر مبنای آنها خواست یک تجدیدنظر پیشرو و ریشه‌ای در تمایز با تجدیدنظر غیرریشه‌ای و اصلاح طلب (که اساساً با "خاستگاه بطور کلی ریشه‌ای" متفاوت است) تکامل می‌یافت. از نظر عملی، برنامه باید با در نظر گرفتن تجربه جنبش دهقانی تکامل پیدا میکرد، بدون تجربه توده‌ای - و حتی مهمتر از آن تجربه جنبش دهقانی در سطح ملی - برنامه ارضی حزب کارگری نمیتواند برنامه مشخصی باشد، چرا که اگر این کاری غیرممکن نباشد دستکم بسیار دشوار است که صرفاً بر اساس استدلال نظری، درجه ناپیوستگی دهقانان در سرمایه‌داری را یافت و فهمید که تا چه حد دهقانان توانا به ایجاد تغییرات انقلابی - دمکراتیک هستند.

به سال ۱۹۰۳ آنگاه که کنگره دوم حزب ما نخستین برنامه ارضی ح. ک. س. د. را پذیرفت، ما هنوز تجربه لازم را نداشتیم که بتوانیم منش، گستردگی و ژرفای جنبش دهقانی را داوری کنیم. برخاست دهقانی در جنوب روسیه در بهار سال ۱۹۰۲ هم جنبه پراکنده داشت. پس، میتوان مانعی که بر سر راه سوسیال دمکراسی در تدوین یک برنامه ارضی بود را شناخت، این وظیفه پرولتاریا نیست که چنین برنامه‌ای را برای جامعه بورژوازی اختراع کند و معین کند که در کدام درجه جنبش دهقانی علیه بازمانده بردگی برخاوه خاست. در واقع آن جنبشی که پرولتاریا باید هوادار آن میبود هنوز نشناخته بود.

برنامه سال ۱۹۰۳ کوشید تا بطور مشخص ماهیت و اشکال "تجدیدنظری" که سوسیال دمکراتها به سال ۱۸۸۵ بطور کلی از آن یاد کرده بودند را روشن کند، این تلاش - به بیان و عنوان خود برنامه - جهت کوچک کردن (مالکیت) زمین‌ها - بر اساس تمایز قاطعی میان دونوع زمین استوار بود، زمین‌هایی که بوسیله اشکال بردگی و بندگی استثمار کشت میشدند (که به سال ۱۸۶۱ "کوچک شده بودند") و زمین‌هایی که بوسیله استثمار سرمایه‌داری کشت میشدند. در واقع این تمایزی خیالی بود، زیرا در عمل جنبش توده‌ای دهقانی نه علیه مقولات خاصی از مالکیت زمینداری،

۵۳ / برنامه‌های ارضی...

بل علیه نظام زمینداری در کل می‌توانست جهت‌گیری کند. برنامه سال ۱۹۵۳، مسأله‌ای را که به سال ۱۸۸۵ هنوز مطرح نشده بود عنوان میکرد، یعنی مسأله اختلاف منافع میان دهقانان و زمینداران در زمان تجدیدنظر مناسبات ارضی که کلیه سوسیال دمکراتها آن را اجتناب‌ناپذیر می‌شناختند. اما راه‌حل این مسأله در آن برنامه درست نبود، زیرا بجای اینکه در پیشبرد انقلاب بورژوازی روش پیگیر دهقانی را در مقابل روش پیگیر یونکری قرار دهد، راه‌حلی میان‌رو انتخاب کرده بود. اینجا هم باید به این حقیقت تاکید کنیم که بدلیل فقدان یک جنبش آشکار توده‌ای دهقانی در آن زمان، حل مسأله براساس آمار و ارقام و یا بر مبنای جمله - پردازی یا آرزوهای معصومانه و یا خیال‌پردازی‌های خرده‌بورژوازی - به سیاق سوسیال رولوسیونرها - ممکن نبود. هیچ‌کس نمیتوانست از پیش با اطمینان بگوید که ناپیوستگی دهقانان در سرمایه‌داری به مثابه نتیجه تبدیل ناقص زمینداران از [نظام] خدمت - کار به کار دستمزدی تا چه درجه‌ای رشد می‌یافت و باز هیچ‌کس نمیتوانست برآورد کند که لایه‌های کارگران کشاورزی که پس از اصلاحات سال ۱۸۶۱ پیدا شده بود تا چه حد گسترش می‌یافت و یا منافع این کارگران تا چه حد از منافع توده‌های در حال زوال دهقان جدا میگشت. بهر رو خطای اساسی در برنامه ارضی سال ۱۹۵۳ فقدان دید صحیح و روشن بر سر این نکته بود که جدال ارضی باید در روند انقلاب بورژوازی در روسیه انکشاف یابد. یعنی نظری روشن از نوع انکشاف ارضی سرمایه - داری به مثابه نتیجه عینی پیروزی این یا آن نیروی اجتماعی که درگیر مبارزه بودند، وجود نداشت.

۲- برنامه ارضی موجود ح.ک.س.د.ر

برنامه ارضی موجود حزب سوسیال دمکرات که در کنگره استکهلم پذیرفته شده در قیاس با برنامه‌های گذشته حزب در رابطه با یک رویه مهم، گامی به پیش برداشته، یعنی مصادره اموال زمینداران را پذیرفته است^۳ و بدین‌سان حزب سوسیال دمکرات انقلاب ارضی دهقانی را پذیرفته است. کلمات برنامه "پشتیبانی از اعمال انقلابی دهقانان، شامل مصادره اموال زمینداران" به روشنی این نظر را بیان میکند. در جریان مباحثات کنگره استکهلم یکی از گزارش دهندگان یعنی پلخانیف که به همراه جان (نام مستعار نماینده منشویک پ.پ. ماسلوف) مسئولیت برنامه را پذیرفته، صادقانه در باره ضرورت کنار گذاشتن ترس از "انقلاب ارضی

دهقانی" بحث کرده است (رجوع شود به سخنرانی پلخائف در یادداشت‌های کنگره استکهلم . مسکو ۱۹۵۷ ص ۴۲) .

شاید فکر شود، پذیرش این نکته که ما باید به انقلاب بورژوازی در حوزه مناسبات ارضی همچون "انقلاب ارضی دهقانی" نگاه کنیم، به اختلاف نظری که میان سوسیال دمکراتها بر سر مسأله ارضی وجود داشت، پایان خواهد داد. اما در عمل اختلاف اصلی در مورد این مسأله است که آیا سوسیال دمکراتها باید از تقسیم املاک زمینداران میان دهقانان تهیدست به مثابه مالکیت خصوصی دفاع کنند یا باید منطقه‌ای کردن^۴ املاک زمینداران یا ملی کردن کلیه زمین‌ها را در دستورکار قرار دهند. پیش از هر چیز، باید بطور قاطع این حقیقت را (که عموماً) از یاد سوسیال دمکراتها میرود) تثبیت کنیم که به این مسائل صرفاً از دیدگاه انقلاب ارضی دهقانی در روسیه، میتوان پاسخ داد. البته مسأله این نیست که سوسیال-دمکراسی از طرح منافع پرولتاریا به مثابه یک طبقه مستقل اجتناب کند. اهدا^۵. مسأله این است که سوسیال دمکراسی نظری روشن از منش و ویژگی‌های انقلاب ارضی دهقانی به مثابه یکی از اشکال انقلاب بورژوازی در کل آن بدست آورد. ما نمیتوانیم هرگونه "طرح" اصلاحی خاص را خود "اختراع" کنیم. ما باید شرایط عینی انقلاب ارضی دهقانی را در روسیه‌ای که بطریق سرمایه‌داری انکشاف مییابد مطالعه کنیم، براساس این تحلیل عینی ایدئولوژی خطای طبقات گوناگون را از محتوای راستین تغییرات اقتصادی جدا سازیم و معین نمائیم که بر اساس آن تغییرات اقتصادی راستین جهت انکشاف نیروهای تولیدی و مبارزه طبقاتی پرولتاریا باید چه چیز فراهم کنیم.

برنامه ارضی موجود ح. ک. س. د. ر (به شکلی خاص) تبدیل املاک مصادره شده به مالکیت عمومی را می‌پذیرد (ملی کردن جنگل‌ها، آبها و زمین‌های آماده برای مهاجرت، منطقه‌ای کردن زمین‌هایی که در مالکیت خصوصی هستند) و اینرا در صورت "انکشاف پیروزمندانه انقلاب" برای همه زمین‌ها خواستار است. اما در "شرایط نامساعد" اصل تقسیم املاک زمینداران میان دهقانان همچون مالکیت خصوصی نیز پذیرفته شده است. در همه حال حق کلی مالکیت دهقانان و زمینداران کوچک بر دارائی‌های موجود آنان نیز به رسمیت شناخته شده است. در نتیجه، برنامه برای یک نظام دوگانه از تصرف زمین در روسیه بورژوازی آماده شده: هم برای

مالکیت خصوصی به زمین و هم (دستکم در حالت انکشاف پیروزمند انقلاب) برای مالکیت عمومی به شکل منطقه‌ای کردن و ملی کردن زمین‌ها.

چگونه نویسندگان برنامه این دوگانگی را ایجاد کرده‌اند؟ نخست و پیش از هر چیز بدلیل [محصور ماندن در حد] منافع و خواست‌های دهقانان، هراس از جدا شدن از دهقانان، ترس از قرار دادن دهقانان در مقابل پرولتاریا و علیه انقلاب و با ارائه چنین دلائلی، نویسندگان و هواداران برنامه موضع انقلاب ارضی دهقانی را گرفته‌اند و به حمایت پرولتری از خواست‌های معین دهقانان برخاسته‌اند. چنین دلائلی از جانب سرسخت‌ترین هواداران برنامه به رهبری رفیق جان ارائه شده‌اند. برای اطمینان از این نکته کافی است به گزارش کنگره استکھلم رجوع شود. این دلائل بطور رک و دقیق در گزارش رفیق جان [ماسلوف] آمده‌اند. او میگوید "اگر انقلاب به‌سوی ملی کردن زمین‌های تقسیم شده دهقانان و یا ملی کردن زمین‌های مصادره شده از زمینداران پیش برود، همانطور که رفیق لنین خاطرنشان کرده یک جنبش ضدانقلابی [دهقانی] نه فقط در مناطق مرزی بل در مناطق مرکزی کشور بپا خواهد خاست. ما آنگاه صرفاً یک‌وانده نخواهیم داشت^۵ بل یک قیام عمومی علیه دولت خواهیم داشت، دهقانان از زمین‌های خویش (تاکید از خود جان است. لنین) علیه ملی کردن دفاع خواهند کرد (گزارش کنگره استکھلم ص ۴۵).

مطلب روشن است. اینطور نیست؟ ملی کردن زمین‌های خود دهقانان به یک قیام عمومی دهقانی منجر میشود: به این دلیل است که طرح اصلی "منطقه‌ای کردن" که رفیق ناشناسی ارائه کرده بود و پیشنهاد میکرد نه فقط زمین‌های خصوصی بل "در صورت امکان" کلیه زمین‌ها را ملی کنیم (من از آن در جزوه تجدیدنظر در برنامه ارضی حزب کارگری یاد کرده‌ام)^۶ با طرح جدید "منطقه‌ای کردن" ماسلوف جایگزین شده، طرحی که پیشنهاد میکند تا زمین دهقانان از ملی شدن معاف گردد. راستی آنها چگونه میتوانند این حقیقت را که پس از ۱۹۰۳ کشف شده انکار کنند که دهقانان بطور گریزناپذیر علیه هرگونه تلاش جهت گسترش ملی کردن قیام خواهند کرد؟ چگونه میتوانند از نظر منشویک دیگری یعنی کوستروف سر باز زنند که در استکھلم یادآوری کرد. "عنوان سؤال ملی کردن نزد دهقانان، به معنی ایجاد تضاد با آنهاست. جنبش دهقانی از ما دور میشود و حتی علیه ما موضع خواهد

گرفت و ما در انقلاب بکه و تنها خواهیم ماند. این طرح قدرت سوسیال دمکراسی را کاهش میدهد، او را از دهقانان منزوی میکند و بدین سان قدرت انقلاب کاهش خواهد یافت" (ص ۸۸).

نمیتوان قدرت استدلال را منکر شد. تلاش جهت ملی کردن زمین خود دهقانان اقدامی علیه خواست آنها در جریان یک انقلاب ارضی دهقانی است. پس به گمان جان و کوستروف جای تعجب نیست که کنگره استکھلم نظر ملی کردن را رد کرده است.

آیا کنگره در پذیرش نظر آنها اشتباه نکرده است؟ با توجه به اهمیت ظهور یک واکند در سراسر روسیه، اشاره کوتاهی به تاریخ چندان بی مورد نخواهد بود.

۶

۳- دلائل اصلی هواداران «منطقه‌ای کردن» بوسیله حوادث آزمایش میشوند.

قبول کلی جان و کوستروف که در بالا یاد کردیم به تاریخ آوریل ۱۹۰۶ یعنی در جریان نخستین دوما انجام گرفته است. استدلال من (در جزوه تجدید نظر ۱۰۰) این بود که دهقانان موافق ملی کردن هستند. اما همان زمان به من گفته شد که کنگره اتحادیه دهقانی^۷ چیزی در این باره تصویب نکرده چرا که تحت تاثیر ایدئولوژی پردازان سوسیال رولوسیونر است و توده‌های دهقان هرگز چنین خواسته‌هایی را حمایت نخواهند کرد.

به این پرسش از آن پس بطور مستند در دومای نخست و دومای دوم پاسخ داده شد. نمایندگان دهقانی از تمام نقاط روسیه نیز در دومای نخست و بویژه در دومای دوم سخن گفتند. هیچ کس - شاید جز تبلیغاتچی‌های روسیا^۸ و نووی ورمیا^۹ - نمیتواند این واقعیت را انکار کند که خواست‌های سیاسی و اقتصادی توده‌های دهقانی در هر دو دوما بیان شده است. میشد فکر کرد که نظر ملی کردن زمین دهقانان عاقبت کنار گذاشته شده است، خاصه که بیانیه‌های مستقل بوسیله نمایندگان دهقانان در حضور احزاب ارائه شده است. میشد فکر کرد که مدافعین جان کوستروف، فریاد نمایندگان دهقانان در دوما را شنیده‌اند. میشد فکر کرد که سوسیال دمکراسی که توسط منشویک‌ها رهبری میشد به راستی مدافعین ملی کردن را که به واکند ضد-انقلابی در سراسر روسیه دامن میزنند "منزوی" خواهد کرد. در واقع آنچه روی

(۵۷) برنامه‌های ارضی...

داد، بکلی خلاف این افکار را نشان می‌دهد. در دومای نخست استی‌شینسکی و گروکو به زمین خود دهقانان (به تاکید جان) توجه داشتند. در هردو دوما، نمایندگان ماورا^۱ راست به همراه سخنگویان دولت، از مالکیت خصوصی زمین دفاع می‌کردند و علیه هرگونه مالکیت عمومی زمین موضع داشتند و هرگونه شکل منطقه‌ای کردن و ملی کردن (یا اجتماعی کردن) را رد می‌کردند. در هردو دوما نمایندگان دهقانان از سراسر روسیه به سود ملی کردن موضع گرفته بودند.

رفیق ماسلوف به سال ۱۹۰۵ نوشت: "ملی کردن زمین به عنوان وسیله حل (؟) مسأله ارضی در روسیه در زمان حاضر، قابل قبول نیست، اول از همه (بمابین "اول از همه" خوب دقت کنید) به این دلیل که بطور چاره‌ناپذیری تخیلی است. ملی کردن زمین انتقال کلیه زمین‌ها به دولت است. اما آیا دهقانان و بویژه دهقانان دارای زمین‌های کوچک، رضایت به انتقال زمین‌هایشان به کس دیگری خواهند داد؟ (پ. ماسلوف: نقد برنامه ارضی. مسکو ۱۹۰۵ ص ۲۰)

بدین سان در سال ۱۹۰۵ ملی کردن "اول از همه" تخیلی چاره‌ناپذیر بود، چرا که دهقانان آنرا نمی‌پذیرفتند. در سال ۱۹۰۷ در ماه مارس همین ماسلوف نوشت "کلیه گروه‌های نارودنیک (ترودویک‌ها، سوسیالیست‌های خلق‌گرا و سوسیال رولوسیونرها) مدافع ملی کردن به این یا به آن شکل هستند" (اوبرازووانی ۱۹۰۷ شماره ۳ ص ۱۰۰).

این وانده جدید شماس^۲! این است قیام کلیه دهقانان روسیه علیه ملی کردن!

اما ماسلوف بجای تعمق در این موضع مهمل کسانیکه می‌گفتند و مینوشتند که وانده دهقانی علیه ملی کردن وجود خواهد داشت، اما خود را در مقابل تجربه هردو دوما می‌دیدند، بجای تلاش در توضیح خطاهائی که به سال ۱۹۰۵ مرتکب شده بود، همچون ایوان فراموشکار رفتار کرد. او ترجیح داد تا کلماتی که گفته و من قبلاً بازگو کرده‌ام و نیز سخنرانی خود در کنگره استکهلم را فراموش کند. افزون بر این او با همان فکر روشنی که به سال ۱۹۰۵ اعلام کرده بود دهقانان توافق نخواهند کرد، اکنون موضع مخالف آن را می‌گوید. گوش کنید: "نارودنیک‌ها، منعکس‌کننده منافع و امیدهای مالکین کوچک هستند (به این نکته گوش کنید!) که خواهان ملی کردن میباشند" (پیشین).

این نمونه‌ای از دقت علمی هواداران منطقه‌ای کردن است. جهت حل یک مسأله مشکل پیش از اینکه نمایندگان برگزیده دهقانان سراسر روسیه بیانیه‌های سیاسی خود را صادر کنند، هواداران منطقه‌ای کردن در جانب مالکیت کوچک‌هستند و پس از بیانیه‌های هردو دوما، آنها در دفاع از همین "مالکیت کوچک" موضعی اتخاذ میکنند که یکسره با موضع گذشته متناقض است.

لازم به یادآوری است که ماسلوف این گرایش به ملی کردن از جانب دهقانان روسیه را از هیچ شرط و ویژه انقلاب ارضی روسیه بدست نیاورده، بل آن را نتیجه مشخصه کلی مالکیت کوچک در جامعه سرمایه‌داری میداند. باور نکردنی، لیک واقعیت است که ماسلوف میگوید: "مالکین کوچک، بیش از همه از رقابت و از تفوق مالکین بزرگ و تفوق سرمایه در هراسند". آقای ماسلوف، شما همه چیز را قاطی کرده‌اید! گرفتن املاک زمینداران (فئودال) و ابزار سرمایه‌ای تکرار پیشداوری‌های خرده - بورژوازی است. دهقانان به شدت علیه مالکیت فئودالی می‌جنگند زیرا بطور خاص در لحظه تاریخی حاضر، آنها [دهقانان] بیانگر تکامل آزاد سرمایه‌داری در کشاورزی هستند. ماسلوف چه میگوید؟ "مالکین کوچک ناتوان از رقابت با سرمایه - اربان در زمین‌های اقتصادی، امیدشان را به یاری حکومت می‌بندند که باید به کمک آنها علیه مالکین بزرگ بیاید... علت اینکه دهقانان روسیه قرن‌ها امید به یاری زمینداران و مأمورین حکومتی و قدرت مرکزی داشتند، علت اینکه ناپلئون در فرانسه از حمایت دهقانان بهره‌مند بود و توانست جمهوری را از میان بردارد، امید دهقانان به قدرت مرکزی بود. (اوبراژووانی ص ۱۰۰).

پیوتر ماسلوف چقدر معرکه استدلال میکند! در مرحله نخست، ملی کردن زمین چه ارتباطی به خصلت مشترک دهقانان روسیه در لحظه تاریخی موجود با دهقانان فرانسه زمان ناپلئون دارد؟ دهقانان فرانسه در زمان ناپلئون هوادار ملی کردن زمین نبودند و نمیتوانستند باشند. آقای ماسلوف شما کمی گیج شده‌اید. ثانیا، مبارزه علیه سرمایه چه ارتباطی به این قضیه دارد؟ ما مالکیت دهقانی بر زمین را با ملی کردن تمام زمین‌ها از جمله زمین دهقانان مقایسه می‌کنیم. دهقانان فرانسه زمان ناپلئون بطور ارتجاعی به مالکیت کوچک چون سنگری علیه سرمایه می‌نگریستند. اما دهقانان روسیه... یکبار دیگر بیرسم، دوست عزیز چه رابطهای میان آغاز و پایان استدلال شما هست؟ ثالثا، در بحث از امیدهایی که به قدرت

۱۵۹) طبقات و احزاب...

دولت بسته شده‌اند ماسلوف نشان داده که دهقانان از زیان بورکراسی بی‌خبرند و اصولاً اهمیت حکومت خودمختار محلی را نمی‌فهمند، درحالی‌که جناب پیوتر ماسلوف مترقی تمام این مسائل را میداند. این نقد از نارودنیک‌ها بسیار ساده شده‌است. اشاره به لایحه زمین (لایحه ۱۰۴) که ترودویک‌ها به نخستین و دومین دوما ارائه کرده‌اند^{۱۰} کافی است تا جنبه دروغین استدلال آقای ماسلوف را نشان دهد (یا بدان اشاره کند؟) حقایق نشان میدهند که برعکس اصل حکومت‌های خودمختار محلی و نفرت از راه‌حل بورکراتیک مسأله زمین در لایحه ترودویک‌ها به مراتب روشن‌تر است تا در نوشته‌های سوسیال‌دمکراتیک آقای ماسلوف! ما در برنامه خود صرفاً از "اصول دمکراتیک"، از انتخابات سازمان‌های محلی یاد کرده‌ایم در حالیکه لایحه ترودویک‌ها (ماده ۱۶) بطور متمایز و مستقیم از انتخابات سازمانهای حکومت خودمختار محلی براساس انتخابات "همگانی" برابر و مستقیم و با رأی مخفی بحث میکند. افزون بر همه این نکات لایحه فوق کمیته‌های محلی زمین را خواستار است - که تا آنجا که میدانیم سوسیال‌دمکرات‌ها از این خواست حمایت میکنند - و انتخابات آن را نیز به‌شبهه بالا می‌خواهد تا این کمیته‌ها بحث بر سر اصلاحات ارضی را سازمان دهند و زمینه آن را آماده کنند (مواد ۱۷ تا ۲۰). روش‌های بورکراتیک پیش‌برد اصلاحات ارضی مورد دفاع کادتها است و نه ترودویک‌ها، آن روش‌ها خواست بورژوازی لیبرال است و نه دهقانان. چرا ماسلوف این حقایق آشکار را تحریف میکند؟

رابعا، ماسلوف در "تشریح" درخشان خود از اینکه چرا مالکین کوچک "هوادر ملی کردن زمین" هستند، تاکید را بر روی امید دهقانان از حمایت قدرت مرکزی میگذارد و این نقطه تمایز میان هواداران منطقه‌ای کردن و طرفداران ملی کردن است. در یک مورد قدرت مرکزی و در مورد دیگر قدرت‌های محلی مطرح است. این گل سرسبد نظریات ماسلوف است که ما از نتایج اقتصادی و سیاسی آن مفصل‌تر بحث خواهیم کرد. اینجا باید اشاره کنیم که ماسلوف از پاسخ به پرسشی که تاریخ انقلاب ما مقابلش قرار داده طفره می‌برد، یعنی از این مسأله که آیا دهقانان از ملی کردن زمین‌های خودشان هراس ندارند؟ این قلب مسأله است.

اما این تمام مسأله نیست. مشخصه تلخ در تلاش ماسلوف برای توضیح ریشه‌های طبقاتی سیاست ترودویک‌ها که هوادار ملی کردن و علیه منطقه‌ای کردن هستند

چنین است: ماسلوف از مخاطبین خود این حقیقت را پنهان میکند که در مورد مسأله مصادره زمین‌ها، حتی نارودنیک‌ها نیز مدافع سازمان‌های حکومت خودمختار محلی بودند! بحث ماسلوف از "امید" دهقانان به قدرت مرکزی یک وراجی روشنفکرانه در باره دهقانان است. ماده ۱۶ لایحه زمین ترودویک‌ها که به هر دو دوما عرضه شده را بخوانیم: "اداره زمین‌های ملی شده باید به سازمان‌های حکومت خودمختار محلی سپرده شود که بطور همگانی، برابر، مستقیم و مخفی انتخاب میشوند و در حدودی که توسط قانون تعیین شده بطور مستقل عمل میکنند."

این جمله را با خواست مشابه آن در برنامه ما قیاس کنید: "ح.ک.س.د.ر. خواستار آن است که ۴۰۰ (زمین‌های خصوصی به استثنای زمین‌های کوچک مصادره شوند. زمین‌های کوچک باید در اختیار سازمان‌های خودمختار محلی قرار گیرند) در رابطه با تقسیم‌بندی‌های شهری و روستائی که در بند سوم آمده است) سازمان‌هایی که بر اساس اصول دمکراتیک انتخاب شده‌اند...". اینجا چه تمایزی میان حقوق قدرتهای مرکزی و محلی وجود دارد؟ چگونه "مدیریت" از "در اختیار داشتن" متمایز شده؟

چرا ماسلوف در بحث از روش ترودویک‌ها در مورد مسأله ملی کردن از خوانندگان - و شاید از خودش - محتوای آن ماده ۱۶ را پنهان میکند؟ زیرا این ماده بطور کامل جنبه پوچ نظریه "منطقه‌ای کردن" او را برملا میکند. برای فهم دلائل جانبدار منطقه‌ای کردن که ماسلوف در کنگره استکھلم مدافع آن بود، گزارش رسمی آن کنگره را بخوانید تا گریزهای بیشمار در مقابل عدم امکان منکوب کردن ملیت‌ها، تحت فشار گذاردن مناطق مرزی، انکار تمایز میان منافع محلی و غیرو بیابید. حتی پیش از کنگره استکھلم من به ماسلوف یادآوری کرده بودم (رجوع شود به تجدیدنظر... ص ۱۸) ^{۱۱} که کلیه دلایلی از این قبیل، در حکم "خطای فهم محض" هستند، زیرا برنامه ما به نقد حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها را همچون حکومت‌های خودمختار محلی و منطقه‌ای (یعنی تا این حد گسترده) به رسمیت شناخته است. در نتیجه از این سویه، نیازی به افزودن "تضمین‌هایی" علیه مرکز گرائی روزافزون، بورکراسی و نظم‌گرائی (حکومت مرکزی) نیست (و امکان این کار هم نیست)، زیرا این کار یا به معنی خارج شدن از متن است و یا ارائه تفسیری به شیوه ضدپرولتری و فدرالیست است.

(۶۱) برنامه‌های ارضی...

ترودویک‌ها به هواداران منطقهای کردن نشان دادند که حق با من بود ماسلوف باید اکنون بپذیرد که کلیه گروه‌ها که منافع و نفعه‌نظرهای دهقانان را بازتاب میکنند، به سود ملی کردن به شکلی موضع گرفته‌اند که حقوق و قدرت سازمان‌های خود مختار محلی را تضمین کند، تضمینی که مطلقاً از آنچه در برنامه ماسلوف آمده کمتر نیست! قانونی که نیروی سازمان‌های خود مختار محلی را تعیین میکند باید از مجلس مرکزی بگذرد. ماسلوف این نکته را نمیگوید. اما چنین تاکتیک‌های ترمغ‌آب کارآ نیستند، به این دلیل ساده که هیچ دستور کار دیگری را نمیتوان تصور شد.

واژه‌های "در اختیار خویش داشتن" حداکثر گنجی را نشان میدهند. هیچ‌کس میدانند که عاقبت چه‌کسی مالک^{۱۲} زمین‌های تصاحب شده از زمینداران است. آن‌ها صرفاً چنین معنی میدهند که دولت یگانه مالک است. پس "در اختیار خویش داشتن" دیگر به چه معنی است؟ حدود، اشکال و شرایط آن کدامند؟ این‌هم باید بسط مجلس مرکزی تعیین شود. این نکته خود بخود روشن است و حتی بیشتر از آن، هم در برنامه حزب ما تأکید خاص از "جنگل‌هایی با اهمیت ملی" و "زمین‌های آماده برای مهاجرت" شده است. روشن است که صرفاً دولت مرکزی در چنان وضعی است که "جنگل‌های با اهمیت ملی" را از زمین‌های جنگلی تمایزگذاری کند "زمین‌های آماده برای مهاجرت را از کلیه زمین‌های کشور جدا کند.

خلاصه، برنامه ماسلوف بویژه در یک شکل تحریف شده، اکنون برنامه حزب است و در قیاس با برنامه ترودویک‌ها کاملاً پوچ است. جای تعجب نیست که ماسلوف در بحث از ملی کردن حتی به دهقانان زمان ناپلئون پناه برده تا موضع ملی که در مقابل نمایندگان دموکراسی بورژوازی از طریق طرح "همگانی کردن" گزیده را از چشم مردم پنهان کند.

تنها تمایز اساسی - تمایزی واقعاً اساسی - بر سر زمین‌های تقسیم شده دهقانی است. ماسلوف از خبر این زمین‌ها گذشته، چرا که سخت‌از "وانده" در هراس است. در مقابل، نمایندگان دهقانی در هردو دوما به این هراس سوسیال دموکرات‌ها ندیدند و به نفع ملی کردن زمین خودشان موضع گرفتند!

هواداران منطقهای کردن اکنون علیه دهقانان ترودویک ایستاده‌اند و آنان مجبور میکنند تا زمین خودشان را ملی نکنند. شوخی تاریخ، دلائل ماسلوف،

جان، کوستروف و شرکا را اتخاذ کرد و بر سر خود آنها کوبید.

۴- برنامه ارضی دهقانان.

ما کوشش خواهیم کرد تا مسأله‌ای که آقای ماسلوف در برابر آن چنین بیدفاع مانده است را نشان دهیم (و نیز این مسأله را که چرا کلیه گروه‌های سیاسی که منافع و امیدهای زمینداران کوچک را بازتاب میکنند تاگزیرند از ملی کردن دفاع کنند). نخست باید دقت کنیم که لایحه ۱۰۴ یعنی پیشنهاد تروودویک‌ها به‌هر دو دوما واقعا تا چه حد بیانگر خواست‌های دهقانان تمام روسیه است. آنچه این لایحه ارائه میکند از ماهیت نمایندگان هردو دوما و نیز از خصلت مبارزه سیاسی بر سر مسأله ارضی که در حد "پارلمانی" میان سخنگویان طبقات متفاوت درگرفته، برخاسته است. نظر مالکیت زمین در کل و مالکیت دهقانی در جزء، هرگز در دوما سکوت نماند، برعکس بوسیله احزاب معینی دائما طرح شد. این نظر توسط حکومت در قالب استی شینسکی، گروگو و تمام وزیران و نیز مطبوعات رسمی دائما خطاب به نمایندگان دهقانی مطرح شد. احزاب سیاسی راست‌گرا نیز با آغاز از اسویاتوپولک-میرسکی "مشهور" در دومای دوم دائما در گوش دهقانان از اهمیت [تعیین] مالکیت دهقانی خوانده‌اند. صف‌بندی موجود نیروها بر سر این مسأله بوسیله انبوهی از ارقام و آمار که تردیدی در صحت آنها نبود (از دیدگاه منافع طبقاتی) شکل گرفت. حزب کادت در نخستین دوما آنگاه که لیبرال‌ها مردم انقلابی‌راهنوز نیروئی جدی به حساب می‌آوردند و کوشش در جلب محبت آنها داشتند، در جریان عمومی افتاد و از ملی کردن بحث نمود. چنانکه میدانیم لایحه زمین کادت‌ها که به دومای نخست ارائه شد دارای ماده‌ای در باره "زمین‌های در اختیار دولت" بود که کلیه زمین‌های تعیین حدود شده را دربر میگرفت و پیشنهاد میکرد که این زمین‌ها برای درازمدت به اجاره داده شوند. البته کادت‌ها در دومای نخست این خواست را تا حد اصول پیش نبردند، درواقع بی‌معنی است که در باره اصول حزب کادت بحث کنیم. غیر، این خواست که از زبان لیبرال‌ها بیرون می‌آمد پژواک ضعیف خواست‌های توده‌های دهقان بود. به‌نقد در دومای نخست، نمایندگان دهقان یک گروه سیاسی مستقل را شکل دادند و لایحه ۱۰۴ همچون پلاتفرم اصلی و اساسی

۶۳) برنامه‌های ارضی...

تمام دهقانان روسیه که همچون نیروی اجتماعی آگاهی به‌پیش می‌رفتند طرح شد. سخنران نمایندگان دهقانی در هردو دوما و مقالات نشریه ترودویک (همچنین اینروستیا که سیتانسیکیچ، دیوناتوف، ترودوایا روسیا) نشان دادند که لایحه ۱۰۴ با صداقت، منافع و امیدهای دهقانان را بیان میکند. از اینرو باید لایحه را با تفصیل بیشتری بررسی کرد.

جالب است که به ترکیب نمایندگانی که لایحه را امضاء کرده‌اند، دقت کنیم. در دومای نخست لایحه به ۷۰ امضاء ۷۰ نفر نماینده ترودویک، ۱۷ نماینده غیرحزبی، ۸ دهقان که اطلاعاتی از وابستگی حزبی آنان نداریم ۵ کادت (زوبچنکو، ولکف، گراسیموف که هر سه دهقان هستند، لوژکین پژشک و آفاناسیف کشیش) ۳ سوسیال دمکرات (آنتونف، کارگری از منطقه پرم، یرشوف کارگری از منطقه قازان و چوریوکف کارگری از منطقه مسکو) و یک نماینده هوادار خودمختاری لیتوانی رسیده‌است. در دومای دوم لایحه "۱۰۴ نفر"، تعداد ۹۹ امضاء داشت، و با کسر موارد تکراری، ۹۱ امضاء می‌بینیم که از میان آنها ۷۹ ترودویک، ۴ سوسیالیست خلق‌گرا، ۲ سوسیالیست رولوسیونر، ۲ نماینده از گروه قزاق‌ها، ۲ نماینده غیرحزبی، یک نماینده چپ‌تر از کادت‌ها (پترسون)، یک کادت (اودنو کوزوف دهقان) را میتوان نام برد. انبوهی دهقان (۵۴ نفر از ۹۱ نفر در دومای دوم و ۵۲ نفر از ۱۰۴ نفر در دومای نخست) میان امضاء کنندگان یافت میشوند. قابل توجه‌است که استثنای ویژه پ. ماسلوف که میگفت دهقانان صاحب زمین کوچک قادر به پذیرش ملی کردن نیستند، با اقدام نمایندگان دهقانی در هردو دوما شکست خورد. بعنوان مثال از منطقه پودولسک (که به سال ۱۹۰۵ حدود ۴۵۷/۱۳۴ دهقان صاحب زمین کوچک در آن بودند و صرفاً ۱/۶۳۰ نفر عضو کمون‌های روستایی بودند) ۱۳ نماینده (عمدتاً دهقانان مزرعه‌دار) لایحه زمین ۱۰۴ را در دومای نخست امضاء کردند و ۱۰ نماینده در دومای دوم چنین کردند! در میان امضاء کنندگان، نمایندگان سایر مناطقی که دارای دهقانان صاحب زمین کوچک میباشند (مناطق ویلنا، کوونو، کیف، پولتاوا، بسارابیا، و...) نیز یافت میشوند. تمایز میان اعضاء کمون روستایی و دهقانان صاحب زمین کوچک در رابطه با ملی کردن زمین ممکن است فقط به‌نظر کسانی مهم به‌اید که پیشداوری‌های نارودنیکی دارند، از آن دست پیشداوری‌ها که علیرغم پذیرش برنامه ارضی توسط نمایندگان دهقانی تمام روسیه از میان رفتنی

نیست. درواقع، خواست ملی کردن زمین نه به همراه شکلی خاص از مالکیت و نه به دلیل "تمایز و عادات مشترک" دهقانان، بل به دلیل شرایط عمومی کل نظام مالکیت دهقانی کوچک (هم به شکل کمون‌های روستائی و هم در مالکیت زمین‌های کوچک) که توسط مالکیت فئودالی از هم می‌پاشد، مطرح شده است.

در میان نمایندگان هردو دوما که هوادار نظر لایحه ۱۰۴ در مورد ملی کردن زمین‌ها هستند میتوان نمایندگان دهقانی سراسر روسیه را دید که نه فقط از مناطق زمین غیر سیاه یعنی مناطق مرکزی و صنعتی (آرخانگلسک، ولوگدا - در دوما ی دوم) یا مناطق شرقی و جنوبی (آستاراخان، بسارابیا، دن، اکاترنیوسلاو، کوبان، توریدا، استاوروپل) بل از مناطق روسیه کوچک، جنوب غربی، شمال غربی (سووالکی) و سبیری (توبولسک) می‌آیند. به‌موضوح فشاری که دهقانان از مالکیت فئودالی که به قوی‌ترین و خالص‌ترین شکل در مراکز کاملاً کشاورزی روسیه وجود دارد، می‌بینند، باعث شده که زمینداران کوچک همه جا مبارزه برای ملی کردن زمین را حمایت کنند.

ماهیت مبارزه، تمامی نشانه‌های فردگرایی خرده بورژوازی همراه دارد. در این وضع باید به این حقیقت تاکید کرد - و در نشریات سوسیالیستی ما چه آسان فراموش شده - که بزرگترین حمله به "سوسیالیسم" سوسیال رولوسیونرها در همین نخستین قدم از ورود دهقانان سراسر روسیه (با برنامه ارضی مستقل) به فضای باز سیاسی انجام شده است. لایحه اجتماعی کردن زمین که سوسیال رولوسیونرها ارائه میکردند (لایحه ۳۳ نفر در دوما ی نخست)^{۱۳} توسط اقلیتی از نمایندگان دهقانی حمایت شد و اکثریت درجانب لایحه ۱۰۴ سوسیالیست‌های خفث جای گرفتند، یعنی در جانب برنامه کسانی که سوسیال رولوسیونرها آنان را فردگرا می‌شناختند. بعنوان مثال در برگزیده مقالات سوسیال رولوسیونرها (که توسط ناشامیزل در سن پترزبورگ به سال ۱۹۰۷ منتشر شده. شماره ۱) مقاله‌ای از پ. ویشلیایف تحت عنوان "حزب سوسیالیست‌های خلقی و مسأله ارضی" می‌یابیم، نویسنده عقاید پشکونوف نویسنده سوسیالیست خلق‌گرا را نقد میکند و از او بازگفت می‌آورد که "لایحه ۱۰۴ مواضع ما در مورد طریق برخورد با مسأله زمین را روشن میکند" (ص ۸۱ از برگزیده). سوسیالیست رولوسیونرها به صراحت اعلام میکنند که "لایحه ۱۰۴ در تناقض کامل با تصدی اشتراکی زمین" است. همانطور که به‌طریق (کذا) قانون ارضی استولیهین

۶۵) برنامه‌های ارضی...

یعنی قانون ۹ نوامبر ۱۹۵۶ چنین است " (پیشین ص ۸۶) : ما نشان خواهیم داد که چگونه سوسیال رولوسیونرها از پیشداوری خویش در مورد ارزیابی تمایز اقتصادی راستین میان دو طریق یعنی طریق استولپین و طریق ترودویک آغاز کرده‌اند. سوسیال رولوسیونرها نظریات برنامه‌ای پشکونوف را همچون "بیان فردگرایی خودخواهانه" ارزیابی کرده‌اند (ص ۸۹). آنرا "از سرچشمه با لحن فردگرایی آلوده" دیده‌اند (ص ۹۱) و "مشوق گرایش‌های فردگرایانه و خودخواهانه میان توده‌های مردم" شناخته‌اند (ص ۹۳).

همه اینها درست. اما سوسیال رولوسیونرها وقتی باور میکنند که واژه‌های "قوی" قادر به محو این حقیقت هستند که قلب مسأله نه فرصت‌طلبی پشکونوف و شرکاء او، بل فردگرایی مزرعه‌داران کوچک است، کاملاً در اشتباه هستند. مسأله این نیست که پشکونوف چشمه سوسیال رولوسیونرها را آلوده کرده، بل اکثریت نمایندگان مترقی دهقانان محتوای اقتصادی راستین نارودنیسم یعنی اندیشه مزرعه‌داران کوچک را آشکار کرده‌اند. آنچه لایحه ۱۵۴ در هر دو دوما آشکار کرده ۱۴ ورشکستگی سوسیال رولوسیونرها در برابر نمایندگان توده‌های به‌راستی عظیم دهقانی سراسر روسیه است.

ترودویک‌ها در طرح ملی کردن زمین‌ها به‌خوبی اندیشه "خودخواهانه و فردگرا" دهقانان کوچک را نشان داده‌اند. آنها پیشنهاد کرده‌اند که زمین‌های تقسیم شده و مالکیت‌های کوچک شخصی در قید مالکیت صاحبان فعلی آنها بماند (ماده ۳ لایحه ۱۵۴) و ضوابط قانونی فراهم آید تا "بتدریج به مالکیت ملت درآیند". این واژه‌ها در برگردان به زبان مناسبات راستین اقتصادی بدین معنی است که: ما به‌عنوان نقطه شروع منافع مالکین راستین (راستین و نه اسمی) را در نظر میگیریم، اما می‌خواهیم فعالیت آنها آزادانه به‌سوی ملی کردن زمین انکشاف یابد ۱۵. ماده ۹ که تصریح میکند "اولویت باید به جمعیت محلی داده شود نه به خارجی‌ها و به جمعیت کشاورزی نه غیر کشاورزی" یکبار دیگر نشان میدهد که منافع زمینداران کوچک برای ترودویک‌ها در مرحله نخست قرار دارد. "حق برابر زمین" بیشتر یک جمله است. دولت به "افرادی که وسائل کافی برای کشاورزی ندارند" وام میدهد و کار آنها را تضمین میکند (ماده ۱۵ لایحه ۱۵۴). این همه آرزوهای غیرخواهانه بیش نیستند. آن کسانی واقعا" برنده‌اند که بتوانند قویتر شوند و از

کشاورزان بنده زمین بدل به کشاورزان آزاد و مرفه گردند. البته از دید منافع پرولتاریاست که از چنین اقداماتی هواداری میشود که کشاورزی روسیه از دست زمینداران فئودال و نیز کشاورزان برده زمین که سرکوب میشوند و در حاکمیت فقر و عادت (قرنها) قرار دارند، به دست کشاورزان آزاد سپرده شود. لایحه ۱۵۴ چیزی جز یک پلاتفرم مبارزه برای تبدیل بخشهای دهقانان برده به کشاورزان آزاد نیست.

۵. بزرگ مالکی به شیوه سده‌های میانه و انقلاب بورژوائی.

اینجا، این سؤال مطرح میشود که آیا در شرایط اقتصادی انقلاب ارضی بورژوا - دمکراتیک در روسیه چنان زمینه مادی وجود دارد که مالکین کوچک را وادار کند تا خواست ملی کردن زمین را عنوان نمایند؟ یا این خواست صرفاً "در حد حرف و آرزوی خیرخواهانه موژیک‌های معصوم و رویای کشاورزان زمین خلاصه میشود؟ برای پاسخ به این پرسش ما باید نخست شرایط انقلاب بورژوا - دمکراتیک را در کشاورزی بطور مشخص‌تری بررسی کنیم و سپس این شرایط را با دو طریق تکامل ارضی سرمایه‌داری که در روسیه امکان‌پذیر هستند و در بالا از آن یاد کردیم مقایسه نمائیم.

شرایط انقلاب بورژوائی در کشاورزی از خاستگاه مناسبات ارضی بطور مستقیم در آخرین مجلد کتاب مارکس بنام نظریه‌های ارزش افزوده بحث شده‌اند. مارکس پس از تشریح نظر رودبرتوس، محدودیت عظیم نظریه زمینداران پومرانیشی^{۱۶} را روشن میکند و به تفصیل جنبه‌های خطای این نظریه را نشان میدهد. (جلد دوم، دفتر نخست، ص ۵۸ - ۲۵۶ نخستین کلام بی‌معنی - ششمین کلام بی‌معنی آقای رودبرتوس) سپس مارکس به نظریه بهره‌ریکاردو باز میگردد (جلد دوم قطعه سوم (ب) "شرایط تاریخی نظریه ریکاردو")^{۱۷}

مارکس در بحث از ریکاردو و اندرسن میگوید: "هر دو از نظریه‌ای که در اروپای قاره‌ای بسیار غریب است آغاز میکنند (۱) هیچگونه مالکیت زمین چون مانعی بر سر راه سرمایه‌گذاری در زمین در کار نیست (۲) آنجا، کشاورزان از خاک‌های برتر به خاک‌های بدتر میپردازند. برای ریکاردو این پیشنهاد ارزش مطلق دارد، از تفسیراتی که نتیجه تکامل از طریق واکنش علم و صنعت است را کنار میگذارد. برای

اندرسن پیشنهاد فوق ارزش نسبی دارد، چرا که زمین‌های بدتر نیز به نوع برتر تبدیل خواهند شد. ۳) انبوه سرمایه لازم برای کشاورزی همواره آماده است.

حال، تا آنجا که به موارد ۱ و ۲ مربوط می‌شود، راستی که باید این نکته به چشم اروپائیان قاره همچون مورد خاصی جلوه کند که در کشوری که به‌گمان آنها مالکیت فئودالی بر زمین به‌شدت باقی است، اقتصاددانان از این نظر که مالکیت زمین وجود ندارد آغاز نمایند. و اندرسن و ریکاردو چنین کرده‌اند، توضیح مورد بالا چنین است: نخست، ویژگی "قانون حصارکشی" انگلیسی [یعنی قانونی که به حصار کشیدن زمین‌های عمومی مربوط است] که مطلقاً هیچ مورد مشابهی در تقسیم زمین‌های عمومی در اروپای قاره‌ای ندارد.

دوم، هیچ جای دنیا که در آن تولید سرمایه‌داری وجود داشته باشد [چون انگلستان] پس از هنری هفتم چنین سراسر است با مناسبات سنتی کشاورزی روبه‌رو نبوده است و چنین سریع مناسبات خود را شکل نداده و مناسبات پیشا سرمایه‌داری را تابع خود نساخته است. در این رویه، انگلستان انقلابی‌ترین کشور جهان بود. کلیه مناسباتی که بطور تاریخی به‌ارث باقی مانده بود - نه فقط وضعیت روستاها بل خود روستاها، نه فقط عادات جمعیت کشاورزی بل خود این جمعیت، نه فقط مراکز اقتصادی کهن بل خود اقتصاد - به سرعت کنار زده شدند، خاصه آنجا که در تضاد با شرایط تولید سرمایه‌داری در کشاورزی بودند و یا با آن شرایط انطباق نمی‌یافتند. آلمان، بعنوان مثال چنان مناسبات اقتصادی یافت که بوسیله روابط سنتی - اشتراکی زمین Feldmarken وضعیت مراکز اقتصادی و انقباض ویژه جمعیت تعیین شده بود. انگلیسی دریافت که شرایط تاریخی کشاورزی بطور پیشرویی بوسیله سرمایه از سده پانزدهم به اینسو ایجاد شده است. بیان معمولی فنی در پادشاهی متحد (انگلستان) و "تسویه دارایی‌ها" در هیچ‌یک از کشورهای اروپای قاره‌ای رخ نداده است. اما این "تسویه دارایی‌ها" به چه معنی است؟ بدین معنی است که - بدون توجه به جمعیت محلی (که از دهکده‌های موجود بیرون شده - که در زمین‌ها برای ایجاد مزرعه‌ها تقسیم گشته - که به مقتضای کشاورزی از هم گسیخته - که به ضربه‌ای انتقال یافته و آماده تبدیل از کشت و زرع به دامداری شده) کلیه شرایط تولید بجای اینکه به همان شکل دست‌آمده سنتی پذیرفته شوند، بطور تاریخی در قالب ضروری بر حسب وضعیت‌هایی که در آنها وضعیت برای بهترین شرایط سرمایه‌گذاری آماده بودند،

شکل گرفته‌اند. در این درجه هیچ‌گونه مالکیت زمین وجود نداشت، به سرمایه — مزرعه‌دار یا کشاورز — امکان داده شد که آزادانه کار کند، چرا که صرفاً "مسأله‌اش درآمد پولی بود. یک زمیندار پومرانیایی، فکر و خیالش متوجه زمین‌های اجدادی Angestammten مراکز اقتصادی، هیأت کشاورزی و غیروست، او با ترس از نظریات "غیر تاریخی" ریکاردو در باره انکشاف مناسبات کشاورزی یاد خواهد کرد. اما نمیتوان گفت که ریکاردو که از شرایط انگلستان آغاز کرده، به اندازه زمیندار پومرانیایی که در محدوده شرایط پومرانیایی اندیشد خرده گیر باشد. شرایط انگلستان یگانه شرایطی است که در آن شکل نوین مالکیت بر زمین یعنی مالکیت زمین به نظم آمده توسط تولید سرمایه‌داری (در دلخوهرترین شکل کامل خود) انکشاف یافته است. از اینرو نظریه انگلیسی، نظریه کلاسیک برای وجه تولید نوین یعنی سرمایه‌داری است. نظریه پومرانیایی از سوی دیگر مناسبات تکاملی را بر مبنای شکلی از نظر تاریخی فرودست که دیگر کاملاً آشکار شده، دآوری میکند (قطعه ۵۷) "۱۸ این استدلالی عمیق و درخشان از مارکس بود. آیا هواداران "منطقه‌ای کردن" از آن باخبرند؟

در مجلد سوم سرمایه (بخش دوم، قطعه ۱۵۶) مارکس یادآوری کرده که شکل مالکیت زمین که وجه تولید سرمایه‌داری در آغاز خود با آن سروکار دارد، سرمایه‌داری را دنبال نمیکند. سرمایه‌داری برای خود مناسبات ارضی لازم را از اشکال گذشته یعنی از اشکال مالکیت فئودالی بر زمین، مالکیت اشتراکی دهقانی، مالکیت کلان و غیرو می‌آفریند. ۱۹ در این فصل مارکس روش‌های متفاوت را که سرمایه با آنها اشکال ضروری مالکیت زمین را ایجاد میکند، باهم مقایسه کرده است. در آلمان تغییر شکل اشکال سده‌های میانه‌ای از مالکیت زمین به صورت اصلاحات رخ داد. خود را با قواعد و سنن دارائی فئودالی که به آهستگی به دارائی یونکری بدل میشد تطبیق داد، سرعت آن با رخوت دهقانان ۲۰ که در کشتار تبدیل دشوار از بیگار به Knecht "کارگر زمین" و Grauss bauern "دهقانان بزرگ" بودند، برابر بود. در انگلستان، این تغییر شکل به گونه‌ای انقلابی و خشن انجام گرفت، اما خشونت به سود زمینداران بر توده‌های دهقان تحمیل شد، که ناچار به پرداخت مالیات فرسودگی شدند، از روستاها رانده شدند، خلع ید گشتند، کشته دادند و به مهاجرت دست زدند. در آمریکا این تغییر شکل به گونه‌ای خشن در رابطه با

(۶۹) برنامه‌های ارضی...

برندگان ایالات جنوبی رخ داد. آنجا به خشونت زمینداران برده‌دار پاسخ داده شد. دارائی‌های آنها از هم پاشید و املاک وسیع فئودالی به مزارع کوچک بورژوازی بدل گردید^{۲۱} در رابطه با انبوه زمینهای "بی‌صاحب" آمریکا، این نقش‌ایجاد مناسبات ارضی نوین جهت همراهی با وجه تولید نوین (یعنی سرمایه‌داری) بوسیله "باز توزیع عمومی آمریکائی"، جنبش ضد بهره‌امریکائی در دهه ۱۸۴۰، قانون مزارع کوچک و غیرو^{۲۲} انجام گرفت. زمانیکه به سال ۱۸۴۶ هرمان کریگ یک کمونیست آلمانی از باز توزیع زمین به سیاق آمریکا دفاع کرد. مارکس پیشداوری‌های سوسیال رولوسیونر مآب و نظریه خرده‌بورژوازی این شبه سوسیالیسم را به مسخره گرفت، لیکن اهمیت تاریخی جنبش آمریکا علیه مالکیت زمین را تحسین کرد^{۲۳} و آنرا جنبشی معرفی کرد که بطریق پیشروئی منافع انکشاف نیروهای تولیدی و منافع سرمایه‌داری در آمریکا را بیان میکند.

عـ چرا مالکیت کوچک در روسیه ناچار شد از ملی کردن دفاع کند؟

از این زاویه به تکامل ارضی روسیه پس از نیمه دوم سده نوزدهم بنگریم، اصلاحات دهقانی "عظیم" ما چه بود؟ "کوتاه کردن دست" دهقانان، نهادن دهقانان در "زمین‌های حقیر"، تقویت نظم و قاعده جدید زمین بوسیله نیروهای نظامی، کشتار و تازیانه بود. این نخستین کنش از خشونت گسترده علیه دهقانان در جهت منافع سرمایه‌داری تازه‌پا در کشاورزی بود. این دومین "تسویه‌دارائی‌ها" برای سرمایه‌داری توسط زمینداران بود.

ملی کردن زمین، این پیشنهاد ترودویک‌ها برای انقلاب روسیه چه چیز را بهارمان آورد؟ درواقع خواستار "تسویه دارائی‌ها" برای سرمایه‌داری اما توسط دهقانان بود.

ریشه اساسی تمام حماقت‌های پاک‌دلانه هواداران منطقه‌ای کردن، عدم فهم آنها از اساس اقتصادی انقلاب ارضی بورژوازی در روسیه به دوشکل ممکن آن است، یعنی به شکل انقلاب زمینداران - بورژواها و به شکل انقلاب دهقانان - بورژواها. بدون "تسویه" مناسبات ارضی که به شیوه سده‌های میانه موجودند و نیز "تسویه" نظم نیمه‌فئودالی - نیمه‌آسیائی، هیچگونه انقلاب بورژوازی در کشاورزی وجود نخواهد داشت. زیرا سرمایه باید از طریق ضرورت اقتصادی برای خود کشاورزی

تجارتی آزاد ایجاد کند. آن "تسویه" موانع سدهای میانه در حوزه مناسبات کشاورزی در کل و "تسویه" نظام زمینداری یکبار و برای همیشه باید بطور اساسی بر املاک زمینداران و زمینهای تقسیم شده دهقانی تاثیر بگذارد. زیرا هر دو نوع مالکیت زمین اکنون در شکل موجود خود، به نظام کار - خدمت، به ریشههای بیگاری، به بردگی انطباق داده شده اند و نه به یک اقتصاد رشدیابنده بطریق آزاد سرمایه داری. "تسویه" به شکل استولپین بدون شک خط تکامل پیشروی سرمایه داری روسیه را تعقیب میکند اما صرفاً به منافع زمینداران انطباق داده شده است [پروان این شیوه میگویند] بگذار دهقانان ثروتمند به بانک "دهقانی" (بخوان زمینداری) بهای گزافی برای زمین بپردازند، در عوض ما بدانان آزادی چپاول و غارت کمونهای روستائی را میدهیم، میگذاریم به شدت توده ها را بچاپند، نقشه های آنها را خنثی کنند، کار دهقانان فقیر را فیصله دهند، هرگونه سرچشمه زندگی دهکده ها را تخریب کنند، زندگی هرگونه و هر تعداد از دهقانان صاحب زمینهای تقسیم شده "که سابقاً" برقرار شده را از میان بردارند و یک شکل خود ساخته را به عنوان اساس کشاورزی سرمایه داری نوین برپا نمایند. در این خطوط یک معنای اقتصادی غیر قابل بحث نهفته است، با وفاداری تام نمایشگر مشی راستین انکشاف است آن سان که در تسلط زمینداران که به یونکرها تبدیل شده اند، یافت میشود. خط دیگر کدامست؟ خط دهقانی چیست؟ یا از نظر اقتصادی غیر ممکن است (که در این حالت تمام سخنان در باره مصادره املاک زمینداران توسط دهقانان و در باره انقلاب ارضی دهقانان و غیرو یا فریب است و یا خواب و خیال) و یا از نظر اقتصادی ممکن است - یعنی یک عنصر از جامعه بورژوازی به عنصر دیگر این جامعه پیروز شده - که در این حالت ما باید نظر روشنی از شرایط مشخص آن تکامل داشته باشیم، غرض شرایطی است که در آن دهقانان مناسبات کهن ارضی را بدل به مناسبات نوین سرمایه داری میکنند، ما باید این مسأله را به توده ها نیز بطور روشن نشان دهیم.

طبیعتاً، این اندیشه پیدا میشود که این خط دهقانی بطور خاص تقسیم املاک زمینداران میان دهقانان همچون مالکیت خصوصی آنهاست. بسیار خوب. اما اگر این تقسیم در رابطه با شرایط به راستی نوین سرمایه داری در کشاورزی باشد، باید به شیوه ای نوین و نه به روشهای کهنه شده انجام پذیرد. تقسیم نباید امروز به -

(۷) برنامه‌های ارضی ...

اساس شکل کهن تقسیم میان دهقانان که صدسال پیش مطابق با خواست زمینداران و یا صاحب‌منصبان استبداد آسیائی انجام گرفته صورت پذیرد. بل باید که بر مبنای نیاز کشاورزی تجارتی آزاد انجام گیرد. برای برآوردن الزام سرمایه‌داری، این تقسیم باید تقسیمی میان کشاورزان آزاد باشد نه میان دهقانان "تن‌پرور" که اکثریت آنان زندگی اقتصادی خود را برحسب عادت و بطور سست در انطباق با شرایط پدرسالارانه و نه سرمایه‌داری ادامه می‌دهند. تقسیمی بر مبنای استانداردهای کهن یعنی در انطباق با اشکال کهن مالکیت که براساس تقسیم‌های دهقانی استوار باشد، مناسبات زمینداری کهنه را پاک نخواهد کرد. بل آن را معطوف از توده "تن‌پرورهای" انطباق نیافته و انطباق‌ناپذیر که قادر نیستند به کشاورزان آزاد بدل گردند خواهد کرد. این تقسیم اگر بخواهد پیشرو باشد، باید براساس روند دسته‌بندی نوین میان کشاورزان استوار باشد و این دسته‌بندی نوین همانا ملی کردن زمین است یعنی انحلال کامل بزرگ مالکی آزادی کامل در کشت بروی زمین، تبدیل بدون مانع دهقان گذشته به کشاورز آزاد.

نظام موجود کشاورزی دهقانی و منش مالکیت کهن دهقانی که استوار به تقسیم‌های گذشته است را در نظر آورید. "گو اینکه دهقانان بوسیله کمون‌های روستائی با سازماندهی ضعیف محلی و سازمانهای زمینداری کوچک بهم ارتباط دارند، باز از یکدیگر بواسطه عوامل عمده تفکیک در حد مالکیت و مساحت زمین، میزان پرداخت و غیره جدا هستند. بد نیست به آمار مستوفی در مورد منطقه ساراتف دقت کنیم. اینجا دهقانان به درجات زیر تقسیم شده‌اند: دهقانان دارای زمین‌های بخشیده شده^{۲۴} مالکین (نسبی)، مالکین تام، دهقانان [زمین‌های] دولتی، دهقانان دولتی با سهم در کمون‌های روستائی، دهقانان [زمین‌های] دولتی با سهم در کمون‌های روستائی، دهقانان (زمین‌های) دولتی با یک‌چهارم سهم، دهقانان دولتی که در گذشته به زمینداران تعلق داشت، دهقانان (زمین‌های) سلطنتی، دهقانان زمین‌های اجاری دولتی، دهقانان بی‌زمین، مالکینی که در گذشته از بزرگ‌مالکین بودند، دهقانان [به معنی کارگران زمین؟]، دهقانانی که املاکشان در گروست، مالکینی که در گذشته دهقانان زمین‌های سلطنتی بودند، مالکین مهاجر، مهاجرین خوش‌نشین، دهقانان دارای زمین‌های بخشیده شده که در گذشته به بزرگ مالکین تعلق داشته‌اند، مالکین که در گذشته دهقانان

زمین‌های دولتی بودند، بردگان آزاد شده، آنها که بهره کامل نمی‌پردازند، آنها که بلاعوض به ایشان زمین داده شده، دهقانان فصلی، دهقانان که در گذشته بر زمین‌های کارخانه‌ای کار می‌کردند، و غیره به اضافه دهقانان ثبت شده، مهاجرین مهاجرین به روسیه و غیره.

کلیه این درجات از نظر تاریخ مناسبات ارضی خویش در سطح زمین‌های تقسیم شده، مقدار دهقانان و غیره با یکدیگر تفاوت دارند. و در میان درجات نیز تمایزهای بیشماری میان یک نوع خاص میتوان یافت، گاه دهقانان یک روستا به دو مقوله کاملاً متمایز تقسیم میشوند؛ "دهقانانی که در گذشته به آقای تعلق داشتند و" دهقانانی که در گذشته به خانم تعلق داشتند". تمام این درجات متمایز در سده‌های میانه طبیعی بود^{۲۵} اگر تقسیم جدید املاک زمینداران در انطباق با این نظام فئودالی مالکیت زمین انجام گیرد - از طریق درجه‌بندی با یک بهره همگانی و یکسان یعنی تقسیم مساوی یا با تثبیت کردن چند سهم میسان (نرخ‌های) قدیم و جدید و یا بهر شکل دیگر - نه فقط تضمینی در دست نخواهد بود که نقشه جدید در هماهنگی با کشاورزی سرمایه‌داری است، بل برعکس موجب عدم هماهنگی آشکار خواهد شد. چنین تقسیمی مانع از تکامل اجتماعی خواهد گشت و بجای اینکه شکل جدید را از شکل کهن آزاد کند مورد کهنه را با مورد جدید گره خواهد زد. آزادی راستین صرفاً با ملی کردن زمین بدست می‌آید، از این رهگذر است که ایجاد شرایط برای برخاست کشاورزان آزاد، انکشاف کشاورزی آزاد بدون پیوند و مناسبت با اشکال گذشته (بدون ارتباط به مالکیت به شیوه سده‌های میانه در شکل مالکیت تقسیم شده دهقانی) ممکن است.

تکامل سرمایه‌داری که پس از اصلاحات روسیه در زمین‌های تقسیم شده به شیوه سده‌های میانه انجام گرفت، چنان بود که عناصر پیشروی اقتصادی خود را از تاثیر تعیین‌کننده واحدهای تقسیم شده رها کردند. از یکسو پروسه‌تاریا بر صحنه ظاهر شد که زمین‌ها را ناگزیر رها کردند و دیگر دهقانان مالک ظاهر شدند که زمین‌ها را به اجاره دادند و اقتصادی نوین از پاره‌های متفاوت نظام کهنه مالکیت که به شیوه سده‌های میانه برقرار بود ایجاد کردند. زمین‌ها که هم‌اکنون بوسیله دهقانان کم و بیش مرفه روسیه کشت میشود یعنی بوسیله کسانی که نتیجه دلخواه انقلاب را بدست آورده‌اند و بهراستی توانا هستند که به کشاورزان آزاد تبدیل شوند، بخشی از زمین

۷۳) برنامه‌های ارضی...

آنها متعلق به خود آنهاست و بخشی بصورت اجاره‌ای در اختیارشان میباشد (اجاره از اعضا کمون‌های روستائی) و شاید بخشی هم زمینی باشد که برای درازمدت از دولت و یا بطور سالانه از زمینداران یا بانک‌ها اجاره شده‌اند و زمین‌هایی از این قبیل، سرمایه‌داری خواهان انحلال تمام این اشکال و مقولات متمایز است. خواهان آن است که اقتصاد زمین بطور وسیع در انطباق با شرایط نوین و خواست‌های بازار و خواست‌های کشاورزی سازمان یابد. ملی کردن زمین با روش‌های انقلابی دهقانی این خواست سرمایه‌داری را بطور گسترده برآورده میکند، یکباره ثروت تمامی مردم فاسد بی‌مصرف برآمده از تمامی اشکال مالکیت به شیوه سده‌های میانه را از آنها میگیرد. دیگر نه بزرگ‌مالکی در کار خواهد بود و نه صاحب ملکی به شیوه مالکیت گذشته، باید صرفاً "مالکیت آزاد و نوین وجود داشته باشد و این شعار دهقانان پیشگام است. و این شعار به تمامی و در پیگیرترین و دقیق‌ترین شکل بیانگر منافع سرمایه‌داری است (که دهقانان پیشگام در سادگی خویش با ترسیم صلیب آن را خواستار است) و نیز بیانگر نیاز به عالیت‌ترین انکشاف نیروهای تولیدی زمین در شرایط تولید کالائی است.

میتوان از این مقدمات نتیجه گرفت که آقای پیوتر ماسلوف عجب باهوش است که فکر میکند تمایز فقط میان برنامه ارضی او و برنامه ارضی ترودویک‌هاست، آنهم در مورد آماده کردن مالکیت کهن که به شیوه سده‌های میانه برقرار است! زمین تقسیم شده دهقانان درواقع شکنجه‌گاهی برای دهقانان است که میکوشند از آن به‌سوی زمین آزاد بگریزند^{۲۶} اما علیرغم خواست‌های دهقانان برای زمین آزاد یعنی زمین ملی شده، پیوتر ماسلوف نمیتواند این شکنجه‌گاه و نظام کهنه را جاودانی کند، او پیشنهاد میدهد که بهترین زمین‌ها را از مالکین آنها مصادره کرده و به استفاده عمومی درآوریم، اما به شرط بقای نظام کهن مالکیت و روش‌های قدیمی کشاورزی. درواقع دهقان ترودویک، مصمم‌ترین بورژوازی انقلابی است، اما در قالب کلام یک خیال‌پرداز خرده‌بورژواست که فکر میکند "باز توزیع همگانه زمین" نقطه شروع هماهنگی و برادری خواهد بود^{۲۷} و نه کشاورزی سرمایه‌داری. پیوتر ماسلوف درواقع یک مرتجع است که از ترس و انده ضدانقلابی آینده‌قادر به تشخیص عناصر ضدانقلابی اشکال کهن مالکیت زمین و جاودانه شدن وجود شکنجه‌گاه دهقانی نیست و در همین حال بدون فکر، جملاتی که بطور مکانیکی درباره رشد بورژوازی

آموخته است را تکرار میکند. آنچه بعنوان شرایط راستین برای رشد راستین آزادانه بورژوازی و نه برای رشد استولیپین - بورژوازی در کشاورزی روسیه وجود دارد را ماسلوف و شرکا^{۲۷} او مطلقاً درک نمیکنند.

تفاوت میان مارکسیسم مبتذل پیوتر ماسلوف و روش‌های پژوهش علمی مارکس بهراستی در برخورد مارکس به خیال پردازی‌های خرده بورژوازی نارودنیک‌ها (از جمله سوسیال - رولوسیونرها) بهروشنی قابل درک است. در سال ۱۸۴۶ مارکس در مورد منش خرده بورژوازی سوسیال رولوسیونر امریکائی هرمان کریگ بحث کرده است، کریگ گونه‌ای باز توزیع همگانی را برای (کشاورزی) امریکا توصیه میکرد و اسم آن را "کمونیسم" می‌گذاشت. نقد دیالکتیکی و انقلابی مارکس پوشش آئین خرده - بورژوازی را کنار زد و هسته "حمله به مالکیت خصوصی" و "جنبش ضدبهره" را برملا کرد. مارکسیست‌های مبتذل، امروز، هرچند "باز توزیع برابر"، "اجتماعی کردن زمین" و "حق برابر در زمین" را نقد میکنند، خود را به تکرار همان آئین مشغول می‌کنند و آئین‌گرای بیجان را آشکار مینمایند و همین در مشاهده زندگی راستین انقلاب دهقانی آنان را به آئین منجمد نظریه نارودنیک می‌کشاند. ماسلوف و منشویک‌ها این آئین‌گرائی بیجان را در برنامه "منطقه‌ای کردن" که واپس مانده‌ترین اشکال سده‌های میانه را بیان میکند، وارد کرده‌اند - تا آنجا که در دوامی دوم چنین سخنان واقعاً "رسوایی به نام حزب سوسیال دمکرات ارائه کرده‌اند: "در حالیکه در مسأله روش تعیین حدود مالکیت زمین ما [سوسیال دمکرات‌ها] بسیار به این گروه‌ها [نارودنیک‌ها] نزدیک‌تریم تا به گروه آزادی خلق، در مسأله اشکال تصدی زمین از آنها دور هستیم (نشست ۴۷ تاریخ ۲۶ مه ۱۹۰۷ ص ۱۲۳۰).

بهراستی در انقلاب ارضی دهقانی، منشویک‌ها دور از ملی کردن انقلابی دهقانی ایستاده‌اند و به حفظ املاک (و نه فقط املاک بل اموال) به‌روش زمینداران لیبرال نزدیک‌تر هستند. حفظ املاک به معنی حفظ موقعیت پائین نگه داشته شده، واپس مانده و بردگی است. یک زمیندار لیبرال که رویاهش کاهش پرداخت است طبیعی است که برای مالکیت زمین با حفظ سهم عمده‌ای از مالکیت به شیوه کهن بکوشد^{۲۸} اما سوسیال دمکراتی که توسط "هواداران منطقه‌ای کردن" گمراه شده نمیتواند درک کند که صدای واژه‌ها از میان رفتنی است اما کنش‌ها ماندنی هستند. صدای واژه‌های برابری، اجتماعی کردن و غیرو از میان میرود، زیرا برابری در

تولید کالائی ممکن نیست. اما کنش‌ها باقی خواهند ماند، یعنی بزرگترین گسست از گذشته فئودالی که می‌تواند در سرمایه‌داری بدست آید، گسست از تقسیم زمین به شیوه سده‌های میانه و از عادت‌ها و سنت‌ها، باقی ماندنی است. زمانیکه مردم می‌گویند: "هیچ چیز از باز تولید برابر بدست نخواهد آمد" مارکسیست‌ها باید بدانند که این هیچ چیز بطور گسترده به اهداف سوسیالیستی مربوط می‌شود و به این حقیقت اشاره دارد که این چنان موردی نیست که سرمایه‌داری را از میان بردارد. اما از تلاش‌هایی که چنین باز توزیعی بدنیاال دارند، حتی از طرح نظر این باز-توزیع، نتایج بسیار زیادی بدست خواهند آمد که امتیازهایی برای انقلاب بورژوا-دمکراتیک محسوب خواهند شد.

پس این انقلاب یا با تفوق زمینداران بر دهقانان یعنی بقای شکل کهن مالکیت و اصلاحات استولیپینی با قدرت روبل ممکن خواهد شد و یا به مثابه نتیجه پیروزی دهقانان بر زمینداران تحقق خواهد یافت و با در نظر گرفتن شرایط عینی اقتصاد سرمایه‌داری، این مورد بدون انحلال کامل مالکیت زمین که به شیوه سده‌های میانه برقرار است [و وضعیت موجود] هر دوی زمیندار و دهقان ممکن نیست. گزینش میان اصلاحات ارضی استولیپین و ملی کردن انقلابی دهقانی است. صرفاً این راه‌حل‌ها از نظر اقتصادی واقعی هستند. هر راه‌حل میانی، از نظر منطقه‌ای کردن زمین‌ها یعنی نظر منشویک‌ها تا بازپرداخت غرامت‌گونه یعنی نظر کادتها، کوه فکری خرده‌بورژوازی، تحریف اهلپانه نظریه و ابتکاری حقیر خواهد بود و پس.

۷. نظریات دهقانان و نظریات نارود نیک‌ها درباره ملی کردن زمین.

این نکته که انحلال مالکیت فئودالی شرطی برای ایجاد کشاورزی دهقانان آزاد در انطباق با شرایط نوین سرمایه‌داری است، به روشنی توسط خود دهقانان بیان شده است. آقای گرومان در گفتار مفصل خود در کنگره دهقانان^{۲۹} این نظر درخشان دهقانان را چنین بیان کرده: "در طول بحث بر سر پرداخت بازخرید، نماینده‌ای بدون اینکه به کوچکترین مخالفتی برخورد گفته است که تعیین حدود مالکیت بدون غرامت بر بسیاری از دهقانان که با پول به زحمت دست آمده خود کشت می‌کنند گران خواهد آمد! اما تعداد چنین دهقانانی بسیار کم است و زمین اندکی نیز در اختیار آنهاست. در هر صورتیکه زمین تقسیم شود آنان زمین بدست

خواهند آورد، این نکته توضیح میدهد که آمادگی ترک زمین هم در زمین‌های تقسیم شده (پس از اصلاحات ۱۸۶۱) و هم در زمین‌های خریداری شده، موجود است "کمی جلوتر (ص ۲۰) آقای گرومان این نکته را بعنوان نظر همگانی دهقانان تکرار میکند.

"در هر صورتیکه زمین تقسیم شود، آنان زمین بدست خواهند آورد" آیا همین نکته کاملاً روشن نمیکند که کدام ضرورت اقتصادی موجب این استدلال شده است؟ تقسیم نوین کلیه زمین‌ها - هم املاک زمینداران و هم زمین‌های تقسیم شده - سهم نهم (یا حتی نود و نه درصد) از دهقانان را کاهش نخواهد داد و هیچ موجبی برای ترس از آن وجود ندارد. این تقسیم مجدد زمین ضروری است، زیرا کشاورزان واقعی را قادر میکند تا تصدی زمین خود را با شرایط نوین یعنی با نیازهای سرمایه‌داری ("فرامین بازار" به تولیدکننده) انطباق دهند و به مناسبات سده‌های میانه که اندازه، موقعیت و تقسیم زمین را تعیین میکند، تسلیم نشوند.

آقای پشکونوف یک "سوسیالیست خلق‌گرا" و یک عمل‌گرای هشیار (بخوان: سوسیال - کادت) است و ما قبلاً دیدیم که تلاش میکند تا خود را به خواست‌های توده‌های تولیدکننده کوچک سراسر روسیه انطباق دهد. او این نقطه نظر را حتی روشن‌تر بیان کرده است و مینویسد: "زمین‌های تقسیم شده که از نظر تولیدی مهمترین بخش سرزمین ماست، براساس گونه‌ای مالکیت اجتماعی ویژه و بدتر از آن براساس تقسیم میان گروه‌های کوچک مالکین، خانوارها و روستاها موجودند، در نتیجه دهقانان به مثابه یک کل نمیتوانند حتی در زمین‌های تقسیم شده بطور آزاد کشاورزی نمایند... جمعیت چنان توزیع نشده که نیازهای بازار برآورده گردد (به این نکته دقت کنید!) تحریم از زمین‌های دولتی باید برداشته شود، زمین‌های تقسیم شده باید از بند مالکیت رها شوند، حصارهای گرداگرد املاک خصوصی باید جابجا شوند. زمین باید به مردم روسیه بازگردانده شود که سپس بر مبنای نیازهای اقتصادی خویش روی آن کشت نمایند (آ. و. پشکونوف مساله ارضی در رابطه با جنبش دهقانی. سن پترزبورگ ۱۹۰۶ ص ۸۹-۸۸ و ۸۶ و ۸۳. تاکید از لنین) آیا روشن نیست که صدای این "سوسیالیست خلق‌گرا" صدای کشاورز آزادی است که میخواهد بر پای خود بایستد؟ آیا روشن نیست که برای کشاورزان واقعا

(۷۷) برنامه‌های ارضی...

ضروری است که "زمین‌های تقسیم شده از بند مالکیت" رها شوند تا جمعیت به شیوه‌ای نوین در تقسیم زمین "منطبق با نیازهای بازار" یعنی بر مبنای نیاز کشاورزی سرمایه‌داری تقسیم گردد؟ تکرار میکنیم که پشکونوف چنان هشیار است که هر شکل اجتماعی کردن و انطباق به قوانین اشتراکی را رد میکند - پیهوده نیست که سوسیال رولوسیونرها او را فردگرا میخوانند! - او هرگونه جلوگیری از کار اجباری در کشاورزی دهقانی را رد می‌کند.

در برابر این شکل از مجبور کردن دهقانان به پذیرش ملی کردن، ماهیت ارتجاعی حمایت از مالکیت موجود بر زمین‌های تقسیم شده کاملاً روشن میشود. آ. فین که در جزوه خود از آقای پشکونوف باز گفت آورده، از او به عنوان یک نارودنیک انتقاد کرده و میکوشد تا به او نشان دهد که انکشاف سرمایه‌داری از کشاورزی (آزادانه) دهقانی نتیجه میشود و صرفاً درون چنین نظامی ممکن خواهد بود و از این سؤال گریزی نیست (ص ۱۴ و بعد). از جزوای که یاد کردیم (چنین نقدی کاملاً ناکافی است، چرا که آ. فین سؤال عمومی انکشاف سرمایه‌داری را در نظر میگیرد، اما مسائل مشخص شرایط انکشاف آزادانه‌تر کشاورزی سرمایه‌داری به زمین‌های تقسیم شده را از نظر دور میکند! درواقع آ. فین صرفاً خود را با سؤال سرمایه‌داری در کل مشغول و محدود میکند و به همین دلیل آن پیروزی ساده‌ای هم که بر نارودنیسم بدست می‌آورد تکرار پیروزی گذشته است که سالهاست بدست آمده است. اما ما با سؤال‌های به مراتب مشخص‌تر^{۳۰} سروکار داریم یعنی با طریق زمینداری در تقابل با طریق دهقانی در "جابجا کردن حصارها" (اصطلاح مورد علاقه پشکونوف) در "تسویه" زمین‌ها به سود سرمایه‌داری.

در مناظره بر سر سؤال ارضی دردومای دوم، آقای موشنکو، سخنگوی رسمی حزب سوسیال - رولوسیونر، همچون آقای پشکونوف ماهیت سرمایه‌داری ملی کردن زمین و آنچه را که سوسیالیست‌های خرده بورژوا "اجتماعی کردن"، برقراری "حقوق برابر بر زمین" و... نام داده‌اند، فاش کرد. آقای موشنکو میگوید "احتمالاً" جمعیت فقط آن زمان تقسیم میشود که زمین حد گذاری نشده باشد، یعنی زمانی که حصارهایی که بر مبنای اصل مالکیت خصوصی زمین برقرارند جابجا شده باشند (نشست ۴۷، تاریخ ۲۶ مه ۱۹۰۷ ص ۱۱۷۲). دقیقاً! تقسیم جمعیت "شایسته" دقیقاً همان است که بازار و سرمایه‌داری میخواهند اما تقسیم "شایسته" در مورد

کشاورزان "شایسته" بوسیله زمینداران و مالکین زمین‌های تقسیم شده به تاخیر می‌افتد.

یک نکته دیگر در رابطه با بیانات نمایندگان اتحادیه دهقانی توجه ما را جلب کرده است. آقای گرومان در جزوه‌ای که قبلاً یاد کردیم نوشته است: "مسأله رسوای کمون‌های روستائی - این بنیان عقیدتی نارودنیسم کهنه‌ونو - اصولاً مطرح نیست و رد شده است. زمین باید در اختیار اشخاص و موسسات باشد و این منطبق بر بیانیه‌هایی است که در هردو دوما گذشته است" (ص ۱۲). پس دهقانان به روشنی و تأکید علیه کمون‌های روستائی کهن و به سود زمینداری فردی و استوار به تعاون داوطلبانه بحث کرده‌اند. در اینکه این صدای راستین دهقانان به مثابه یک کل است، جای شک نیست. حتی اشاره‌ای هم به کمون‌های روستائی در لایحه ۱۰۴ ترودویک‌ها نشده است. کمون‌های روستائی به تعاونی برای مالکیت زمین‌های تقسیم شده تبدیل شده است!

استولپین ناگزیر شد که کمون‌های روستائی را به سود عده انگشت‌شماری از افراد ثروتمند منحل کند، اما دهقانان خواستار انحلال آن و جایگزین کردن تعاونی‌های داوطلبانه و مالکیت "فردی" بر زمین‌های تقسیم شده [تقسیم نوین] هستند. ماسلوف و شرکاء بنام توسعه بورژوائی مبانی اساسی این توسعه را به مبارزه می‌خوانند و از مالکیت به سیاق سده‌های میانه دفاع می‌کنند. خدا ما را از شر چنین "مارکسیسمی" حفظ کند!

۸. خطای م. شانین و سایر مدافعین تقسیم زمین

م. شانین در جزوه‌اش همگانی کردن یا تقسیم زمین برای مالکیت خصوصی (ویلنا ۱۹۰۷) از زاویه دیگری و به شکل غیرارادی از استدلال دیگری به سود تقسیم زمین، یعنی از موردی که شدیداً از آن متنفر است بحث کرده. م. شانین با ارائه مثال ایرلند و تحلیل از شرایط اصلاحات بورژوائی در پهنه کشاورزی، صرفاً یک نکته را اثبات کرده، اینکه اصول مالکیت خصوصی زمین با مالکیت عمومی یا دولتی زمین خوانا نیست (اما این ناخوانی باید از طریق تجزیه و تحلیل همگانه اثبات شود و شانین حتی به فکر این کار هم نمی‌افتد). اگر او چیزی را ثابت کرده باشد، این نکته است که هر جا که دولت هرگونه اصلاحی را در پهنه کشاورزی که بر خطوط

(۷۹) برنامه‌های ارضی ...

سرمایه‌داری انکشاف می‌یابد، عنوان میکند، مالکیت خصوصی باید به رسمیت شناخته شود. اما کلیه این دلائل شاین خارج از بحث است، البته که تحت شرایط اصلاحات بورژوازی صرفاً مالکیت خصوصی بر زمین ممکن است، البته که ایجاد مالکیت خصوصی بر زمین در پادشاهی متحده (انگلستان) راه دیگری جز مالکیت خصوصی باقی نگذاشته بود، اما این همه چه ارتباطی به "انقلاب ارضی دهقانی" در روسیه دارد؟ م. شاین راه درست را نشان میدهد، اما این راه درست ایشان اصلاحات ارضی استولیپین است و نه انقلاب ارضی دهقانی^{۳۱}. تفاوت میان این دو شکل از نظر شاین دور مانده. بدون روشن بودن کامل این تمایز، بحث از برنامه ارضی سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه بحثی است کاملاً بی‌معنی. و زمانیکه م. شاین البته با انگیزه‌های خوب از مصادره علیه پرداخت بازخرید بحث میکند، چشم‌انداز تاریخی را یکسره از دست میدهد. او فراموش میکند که در جامعه بورژوازی مصادره به عنوان سلب مالکیت بدون پرداخت غرامت، بدون اصلاحات به عنوان ملی کردن زمین کاملاً غیرممکن است. بحث از مصادره زمانیکه امکان یک بدیل اصلاح طلب و نه انقلابی در مسأله ارضی ممکن است مثل این میماند که از استولیپین تقاضای انحلال بزرگ مالکی را داشته باشیم.

رویه دیگر جزوه شاین تاکید شدید آن بر منش کشاورزی بحران ارضی، به ضرورت مطلق اتخاذ اشکال والاتر اقتصادی، بر اهمیت کسب فن آوری کشاورزی که چنین در روسیه واپس مانده و از این دست مسائل است. شاین این نظریات درست را چنان یک‌جانبه مطرح میکند و چنان منکر اهمیت انحلال مالکیت فئودالی و تغییر مناسبات ارضی به مثابه شرط انقلاب فنی است که چشم‌اندازی یکسره خطا را ترسیم میکند. زیرا اصلاحات ارضی استولیپین نیز به توسعه فنی کشاورزی منجر خواهد شد و کاملاً در طریق درست ازدیدگاه منافع زمینداران قرار ندارد. از هم پاشاندن اجباری کمون‌های اشتراکی با قانون ۹ نوامبر ۱۹۰۶ و غیرو، ایجاد خوتورها و اوتروپ‌ها^{۳۲} یک شبیح نیست - شبیحی که مطبوعات سبکسر دمکرات از آن بحث میکنند - بل از موارد راستین توسعه اقتصادی استوار به حفظ قدرت و منافع زمینداران است. این یک طریق آهسته و دردناک برای توده‌های وسیع دهقانی و پرولتاریاست. اما یگانه طریق ممکن برای روسیه سرمایه‌داری در صورت عدم پیروزی انقلاب ارضی دهقانی، محسوب میشود.

به بررسی که شاین از خاستگاه چنین انقلابی طرح کرده است، دقت کنید. فن آوری نوین کشاورزی خواستار آن است که تعامی شرایط و روش‌های کهن، محافظه‌کار، وحشیانه و احمقانه و ناتوان اقتصاد ملک‌داری تغییر یابد. نظام سواحیدی، کشت ابتدائی، فقر اجدادی کشاورزان، روش‌های سنتی کشاورزی و نادانی عظیم نسبت به شرایط و نیازهای بازار همه باید از میان بروند. آیا چنین شکل از انقلابی کردن کشاورزی با حفظ نظام گذشته مالکیت سازگار و ممکن است؟ تقسیم زمین میان زمینداران فعلی به معنای حفظ نیمی از نظام مالکیت سده‌های میانه است.^{۳۳} تقسیم زمین می‌تواند پیشرو باشد اگر کشاورزی نوین و روش‌های کشاورزی نوین را به همراه آورد و روش‌ها و اشکال گذشته را از میان بردارد. اما این تقسیم اگر براساس نظام گذشته مالکیت استوار گردد، مطلقاً نمی‌تواند درآمدی به کشاورزی نوین محسوب شود. رفیق بوریسوف که مدافع تقسیم است در استکلم گفت: "برنامه ارضی ما برنامه‌ای برای دوران رشد انقلاب است، یعنی دوران ازهم پاشی نظم کهن و شکل‌گیری نظم اجتماعی - سیاسی نوین. این نظر اساسی برنامه ماست. سوسیال - دمکراسی نباید خود را با تصمیم‌هایی محدود کند که او را به حمایت از شکل‌ویژه‌ای از اقتصاد ناگزیر میکنند. در این جدال نیروهای اجتماعی نوین علیه مبانی نظم کهن، ضروری است که با تصمیم تعیین کننده‌ای کلاف بهم پیچیده را قطع نمائیم" (ص ۱۲۵ یادداشت‌های کنگره) این سخنان همه درست است و بطور درخشانی ارائه شده‌اند و کاملاً به سود ملی کردن طرح گشته‌اند، زیرا فقط ملی کردن می‌تواند نظام سده‌های میانه و کهن مالکیت را که به راستی چون کلاف بهم پیچیده‌ای است قطع کند و آزادی کامل را برای کشاورزی نوین فراهم آورد که به زمین‌های ملی شده انکشاف یابد.

مسأله عمده اینجا است که ما بر مبنای چه ضابطه‌ای می‌توانیم بگوئیم نظام نوین کشاورزی چنان انکشاف یافته که تقسیم زمین منطبق با آن ممکن است و در این تقسیم، موانع قدیم بر سر راه کشاورزی نوین پیدا نمیشوند؟ فقط یک ضابطه وجود دارد و آن هم عمل است. هیچ‌گونه آماری در جهان نمی‌تواند این اطمینان را ایجاد کند که عناصر پرورشی دهقانی در کشور مفروضی بطور لازم چنان "سخت و سفت شده‌اند" که می‌توانند نظام مالکیت را به اتخاذ نظام کشاورزی (مناسب) توانا سازند. این صرفاً می‌تواند بوسیله توده‌های کشاورز اثبات شود. عدم امکان اخذ

این اطمینان در زمان حاضر بوسیله این حقیقت اثبات میشود که توده‌های دهقان در انقلاب ما با برنامه ملی کردن زمین پیش آمده‌اند. کشاورز کوچک، همواره و در سراسر جهان به زمین کشاورزی خویش وابسته است (البته اگر به راستی زمین خود او باشد و نه تکه‌ای از زمین بزرگ مالک که برای کار - خدمت به او سپرده شده، چنانکه در اغلب موارد در روسیه چنین است) و "با تعصب" از ملک شخصی خود در دوره معینی از تاریخ و در زمان خاصی دفاع میکند. اگر در دوره حاضر توده‌های دهقان روسیه تعصب مالکیت خصوصی را ندارند (تعصبی که بوسیله کلیه طبقات حاکم و تمام سیاستمداران بورژوا - لیبرال تقویت میشود) و صرفاً گستره خواست ملی کردن زمین را در مقابل خویش دارند، پس دیگر هیچ‌گانه (و یا حتی احمقانه) خواهد بود که این خواست را به تاثیر تبلیغات (روسکوئی بوگاتستوو)^{۳۴} یا جزوه چرنوف نسبت دهیم. بواسطه این حقیقت است که شرایط راستین زندگی مالکین کوچک و کشاورزان کوچک در روستاها، آنان را با مسائل اقتصادی (نه اتخاذ کشاورزی نوین که به نقد بواسطه تقسیم زمین میان مالکین خصوصی طرح شده) و با تسویه زمین برای ایجاد کشاورزی نوین (از میان عناصر موجود) براساس زمین "آزاد" یعنی ملی شده، روبرو میکند. تعصب‌گرایی مالکین خصوصی در طول زمان میتواند خود را به مثابه خواست کشاورز تازه پیدا شده در تضمین مالکیت زمین‌آونشان دهد (و چنین هم میشود). ملی کردن زمین باید خواست توده‌های دهقانی در انقلاب روسیه و به عنوان شعار کشاورزانی که خواهان گسستن از زنجیر سده‌های میانه بودند، میشد. از این رو سوسیال دمکراتهایی که تقسیم زمین میان توده‌های دهقان را موعظه میکنند و به سوی ملی کردن روان هستند یا تازه در آستانه درک شرایطی هستند که نتیجه آنها پیدایش کشاورز آزاد و توانا به آفرینش کشاورزی سرمایه‌داری است، صرفاً "وقت‌شناسی تاریخی و عدم توانایی خود در ایفای سهمی در شرایط مشخص تاریخی را نشان میدهند."

"تقسیم گرایان" سوسیال دمکرات ما یعنی رفقا فین، بوریسوف و شانین از دوگانگی نظری "هواداران همگانی کردن" و از جمله از نقد مبتذل این دسته‌اخیر از نظریه مارکس در مورد بهره (که ما جلوتر بدان خواهیم پرداخت) دور هستند. اما نوع دیگری از اشتباه را مرتکب میشوند. در حالیکه یک موضع همگانه صحیح در حد نظریه دارند (و از این جهت با هواداران منطقه‌ای کردن کاملاً متفاوتند)

خطای برنامه‌ای ما به سال ۱۹۵۳ در مورد کوچک کردن زمین‌ها را تکرار میکنند. این خطا به این دلیل رخ داد که در حالیکه ما گرایش انکشاف را درست تشخیص میدادیم، نمیتوانستیم لحظه آن انکشاف را دریابیم. ما مطمئن بودیم که عناصر کشاورزی سرمایه‌داری کاملاً در روسیه شکوفا شده‌اند و این هم در کشاورزی زمینداری (منهای زمین‌های کوچک شده و شرایط بردگی آنها - و از اینرو خواست بازگشت زمین‌های کوچک شده به دهقانان) و هم در کشاورزی دهقانی رخ داده است. از اینرو به نظر می‌آمد که امکان ظهور یک بورژوازی قدرتمند هست و "انقلاب ارضی دهقانی" ممکن نیست. خطای برنامه نتیجه "هراس" از انقلاب ارضی دهقانی نبود بل معلول پربها دادن به درجه انکشاف سرمایه‌داری در کشاورزی روسیه بود. آن زمان بازمانده بردگی به گمان ما بسیار کم می‌آمد، از سوی دیگر ما کشاورزی سرمایه‌داری در زمین‌های تقسیم شده و املاک بزرگ مالکان را بسیار کامل و جا افتاده ارزیابی میکردیم.

انقلاب آن خطاها را تصحیح کرد و ضربان انکشاف را چنانکه شرح دادیم روشن نمود. تحلیل مارکسیستی از طبقات در جامعه روسیه چنان در جریان کلی حوادث و بطور خاص در دوماي نخست اثبات شد که سوسیالیسم غیر مارکسیستی بطور کامل از هم پاشید. اما بردگی در روستا بسیار شدیدتر از آنچه ما تخمین میزدیم باقی ماند. از اینرو جنبش دهقانی در سطح ملی ایجاد شد و سنگ محک انقلاب بورژوازی به مثابه یک کل شد. هژمونی در جنبش آزادی طلب بورژوازی که سوسیال دمکراتهای انقلابی همواره آن را برای پرولتاریا میخواهند، باید موشکافانه‌تر و به مثابه رهبری پرولتاریا که دهقانان را همراه خود دارد، تعریف شود. اما رهبری به سوی چه؟ به سوی انقلاب بورژوازی در پیگیرترین و قاطع‌ترین شکل آن، ما خطاهای خود را با طرح نیاز به مبارزه جهت از میان بردن بازمانده‌های نظام ارضی کهن و مبارزه با نظام ارضی کهن به مثابه یک کل همچون بخشی از هدف خود جبران کردیم. بجای سروصورت دادن اقتصاد زمینداری ما هدف از میان بردن آن را مقابل خود گذاشتیم.

اما علیرغم این تصحیح که تحت تاثیر حوادث ممکن شد، بسیاری از ما به نتایج منطقی ارزیابی نوین از درجه انکشاف سرمایه‌داری در کشاورزی روسیه نرسیدند. اگر خواست صادره کلیه املاک زمینداران از نظر تاریخی یک خواست درست به نظر

۸۳) برنامه‌های ارضی...

آید - که بدون تردید هم چنین هست - پس انکشاف سرمایه‌داری، مناسبات ارضی نوین می‌خواهد و سرآغاز سرمایه‌داری در اقتصاد زمینداری می‌تواند و باید به انکشاف گسترده و آزادانه سرمایه‌داری بر مبنای کشاورزی کوچک بازسازی شده، محسوب گردد. پذیرش خواست مصادره املاک زمینداران به معنی قبول امکان و ضرورت بازسازی کشاورزی کوچک در سرمایه‌داری است.

آیا این مسأله قابل قبول است؟ آیا این قمار نیست که از کشاورزی کوچک در سرمایه‌داری دفاع کنیم؟ آیا بازسازی کشاورزی کوچک یک رویای پوچ بیش نیست؟ آیا این "یک‌دام عوام فریبانه برای دهقانان" یعنی یک Bauernfang (به آلمانی: شکار دهقانان) نیست؟ بدون شک بسیاری از رفقا چنین می‌اندیشند. اما سخت در اشتباه هستند. بازسازی کشاورزی کوچک حتی در شرایط سرمایه‌داری ممکن است، اگر هدف تاریخی مبارزه علیه نظم پيشا سرمایه‌داری باشد. این همان طریقی است که کشاورزی کوچک را در (ایالات متحده) امریکا بازسازی کرد، یعنی جائیکه نظام برده‌داری به طریقی انقلابی در هم شکست و شرایط برای انکشاف سریع و آزاد سرمایه‌داری فراهم آمد. در انقلاب روسیه جدال برای زمین چیزی نیست مگر جدال برای نوسازی طریق انکشاف سرمایه‌داری. شعار همیشگی چنین بازسازی ملی کردن زمین است. حذف زمین‌های تقسیم شده [در اصلاحات ۱۸۶۱] از ملی کردن عملی است از نظر اقتصادی ارتجاعی (ما جداگانه با رویه سیاسی ارتجاعی آن برخورد خواهیم کرد). "هواداران تقسیم زمین" با وظیفه تاریخی انقلاب حاضر بازی می‌کنند، آنان چنین فرض می‌کنند که اهداف جدال توده‌ای دهقانی به نقد بدست آمده است، در حالیکه عملاً جدال تازه آغاز شده است. بجای تسریع روند بازسازی، بجای کار توضیحی برای دهقانان در باره شرایط بازسازی پیگیر، آنان کشاورز باز ساخته شده را تسکین می‌دهند و خواب می‌کنند^{۳۵} در شرایط تاریخی متفاوت و در مرحله تکامل ارضی دیگری، شاید این تقسیم گریزناپذیر باشد. اما در انقلاب ارضی روسیه سال ۱۹۰۷ تقسیم زمین بیان کاملاً خطائی از اهداف این انقلاب بدست خواهد داد.

فصل سوم: بنیاد نظری ملی کردن و منطقه‌ای کردن.

یک اشتباه خطرناک که کلیه نشریات سوسیال دمکراسی در مورد مسأله برنامه ارضی در کل و کاستی در بحث‌های کنگره استکهلم در جزء مرتکب شده‌اند، این است که تاویلات عملی را از نظری و تاویلات سیاسی را از اقتصادی مهمتر میدانند^۱ اکثر ما البته بهانه داریم و آن هم کار زیاد حزبی است که در شرایط آن ما از مسأله ارضی در انقلاب بحث کردیم: نخست پس از ۹ ژانویه ۱۹۵۵ چند ماه پیش از انفجار [انقلاب] یعنی سومین کنگره ح.ک.س.د.ر (بلشویکها) در لندن و کنفرانس اقلیت در همین زمان در ژنو، و سپس در روزهای پس از برخاست دسامبر^۲ و در استکهلم در جریان نخستین دوما، اما بهر حال، اکنون زمان جبران این کاستی فرا رسیده است و بررسی رویه نظری مسأله ملی کردن و منطقه‌ای کردن بطور ویژه ضروری است.

۱- ملی کردن زمین چیست؟

ما قبلاً" نحوه بیان رایجی که امروز مورد قبول همگان است بازگو کردیم "تمامی گروه‌های نارودنیک مدافع ملی کردن هستند" در واقع، این نحوه بیان رایج چندان دقیق نیست و از گفتن اینکه "مورد قبول همگان است" چندان چیزی دستگیر ما نمیشود. بخصوص اگر از این بیان ما مفهومی بهراستی یکسان از "ملی کردن" میان سخنگویان گرایش‌های سیاسی گوناگون را منظور داشته باشیم. توده‌های دهقان بطور خودانگیخته خواهان زمین هستند، زیرا آنان زیر ستم مالکیت فئودالی قرار دارند و همراه هیچ‌یک از اشکال تبدیل زمین به توده‌ها که توسط عقاید اقتصادی گوناگون

تبیین شده است نرفته‌اند. میان دهقانان صرفاً یک خواست فوری وجود دارد که از پس سالهای طولانی ستم کشی به زبان آمده - خواست احیاء، تقویت، تحکیم و گسترش کشاورزی کوچک، خواستی که به مرور زمان بدل به خواست مسلط شده و غیر از آن دیگر هیچ خواستی وجود ندارد. دهقان روشن کرده که خواهان تصاحب مالکیت فئودالی است، در این جدال دهقان از نظر مغشوش یگانگی تمامی توده‌های دهقانی یاد و از "زمین در مالکیت خلق" بحث کرده است. دهقان با غریزه تصاحب به پیش رانده شده، غریزه‌ای که از تقسیم و پاره پاره شدن بی پایان شکل امروزی مالکیت سده‌های میانه و از عدم امکان کشاورزی به شیوه کاملاً "خوانا" با "مالکیت فردی" - اگر این نظام مالکیت سده‌های میانه تداوم یابد - سرراست کرده است. ضرورت اقتصادی انحلال بزرگ مالکی و انحلال "زنجیرهای" مالکیت در زمین‌های تقسیم شده، مفاهیم منفی هستند که نظریات دهقانی ملی کردن را نشان می‌دهند. هنوز دهقانان در باره اینکه کدام یک از اشکال مالکیت برای بازسازی کشاورزی کوچک ضروری است - اشکالی که به اصطلاح جایگزین بزرگ مالی باید بشوند - نیاندیشیده‌اند.

معنای سلبی مفهوم با نظر مغشوش ملی کردن که بدون تردید در ایدئولوژی نارودنیک‌ها هم برتری دارد، خواست‌ها و آرزوهای دهقانان را بیان میکند. برداشتن موانع کهن، روبیدن همه بزرگ مالکان، "برداشتن حصار" زمین‌ها، برداشتن زنجیرهای مالکیت از زمین‌های تقسیم شده، تقویت کشاورزی، جایگزین کردن "برابری، برادری و آزادی" بجای "عدم برابری" (یعنی مالکیت فئودالی) این نکات نهم ایدئولوژی نارودنیک‌ها را تشکیل می‌دهند. حق برابر بر زمین، حدکشی برابر زمین و اجتماعی کردن صرفاً اشکال گوناگون بیان نظریاتی واحد و جملگی مفاهیم منفی هستند، زیرا نارودنیک‌ها قادر به درک نظم نوین به مثابه نظام معین مناسبات اجتماعی اقتصادی نیستند. نارودنیک‌ها انقلاب ارضی کنونی را به مثابه گذاری از بردگی، عدم برابری و اختناق در کل به برابری و آزادی می‌بینند، نه بیشتر. این کوتاه فکری خصلت نمای انقلابیون بورژواست که مشخصه‌های سرمایه داری جامعه نوین که خود آفریده‌اند را نمی‌توانند ملاحظه کنند.

مارکسیسم در تقابل با دیدگاه سطحی نارودنیسم، نظام نوینی که ظاهر میشود را کند و کاو میکند. حتی با کاملترین نوع آزادی برای دهقانان و با کاملترین نوع

۸۷) بنیاد نظری...

برابری میان مالکین کوچک که زمین خلق - یا زمین هیچکس یا "خدا" - را صاحب کرده‌اند. باز در مقابل ما، نظام تولید کالائی قرار گرفته است. مولدین کوچک وابسته و در خدمت بازار هستند. از مبادله محصولات نیروی پول زاده می‌شود. تبدیل محصول کشاورزی به پول با تبدیل نیروی کار به پول دنبال می‌شود. تولید کالائی، تولید سرمایه‌داری می‌شود. و این نظریه یک دگم نیست بل یک توصیف ساده و تعمیم آنچه امروز در کشاورزی دهقانان روسیه رخ می‌دهد محسوب می‌شود. هرچه کشاورزی از تراکم زمین، ستم بزرگ مالکی، فشار مناسبات سده‌های میانه و نظام مالکیت گذشته، بردگی و استبداد بیشتر رها شود، مناسبات سرمایه‌داری در حد کشاورزی زورمندتر رشد خواهد یافت. این حقیقتی است که تمامی تاریخ روسیه پس از اصلاحات بی‌تردید به صحت آن گواهی می‌دهد.

در نتیجه، مفهوم ملی کردن زمین در بیان واقعیات اقتصادی مقوله کالائی و متعلق به جامعه سرمایه‌داری است. آنچه در این مفهوم واقعی است، چیزی که دهقانان بدان می‌اندیشند نیست و باز آنچه نارودنیک‌ها می‌گویند هم نیست، بل چیزی است که از مناسبات اقتصادی جامعه کنونی برمیخیزد. ملی کردن زمین در مناسبات سرمایه‌داری نه کمتر و نه بیشتر از این نکته است که بهره به دولت انتقال یابد. بهره در جامعه سرمایه‌داری چیست؟ درآمد از زمین به‌طور کلی نیست. آن بخش از ارزش افزونه است که پس از اینکه میانگین سود بر سرمایه از آن کسر شد، باقی می‌ماند از این‌رو بهره متضمن کار دستمزدی در کشاورزی، تبدیل کشاورز به مزرعه‌دار سرمایه‌دار و به یک صاحب واحد (تولیدی) است. ملی کردن [در شکل ناب آن] بدین معنی است که دولت بهره را از صاحب شرکت تولید کشاورزی بگیرد و این کشاورز سرمایه‌دار مزد را به کارگر دستمزدی بپردازد و میانگین سود - میانگین در رابطه با کل واحدهای تولیدی، کشاورزی و غیر کشاورزی - در کشوری یا سلسله‌ای از کشورها - را دریافت کند.

بدین‌سان مفهوم نظری ملی کردن بطور جدا ناشدنی به نظریه بهره یعنی بهره سرمایه‌داری به‌مثابه شکل ویژه درآمد طبقه‌ای خاص (زمینداران) در جامعه سرمایه‌داری وابسته است.

نظریه مارکس انواع بهره را از هم تمایز می‌دهد: بهره اختلافی (یا تفاضلی) و بهره مطلق. نخستین از ماهیت محدود زمین، تصاحب آن با [اشکال] اقتصادی

سرمایه‌داری کاملاً مستقل از اینکه آیا مالکیت خصوصی بر زمین وجود دارد یا شکل دیگری از مالکیت برقرار است برمیخیزد. میان زمین‌های زراعی جداگانه تمایزی در بارآوری زمین، موقعیت در رابطه با بازار و قدرت تولیدی سرمایه‌گذاری در زمین وجود دارد. خلاصه کنیم، این اختلافها میتوانند چنین جمع‌بندی شوند (البته بدون از یاد بردن این نکته که آنها نتیجه علل متفاوتی هستند) که دست‌آخسر میان زمین‌های بهتر و زمین‌های بدتر تفاوت وجود دارد. بهای تولید محصول کشاورزی بوسیله شرایط تولید اما نه بر مبنای زمین میانگین، بل بر مبنای زمین بدتر تعیین میشود، زیرا محصولات زمین‌های بهتر به تنهایی برای پاسخ به تقاضا کافی نیستند. اختلاف میان بهای منفرد تولید و بالاترین بهای تولید، بهره اختلافی است (بیاد خواننده می‌آوریم که غرض مارکس از بهای تولید، سرمایه‌ای است که در تولید محصولات به کار گرفته شده به اضافه میانگین سود بر سرمایه).

بهره اختلافی بطور گریزناپذیر در کشاورزی سرمایه‌داری وجود دارد، حتی اگر مالکیت خصوصی بر زمین بطور کامل از میان برود. در شرایط مالکیت خصوصی بر زمین این بهره بوسیله زمیندار تصاحب میشود، زیرا رقابت میان سرمایه‌ها، کشاورز اجاری را با میانگین سود بر سرمایه راضی خواهد کرد. زمانی که مالکیت خصوصی بر زمین از میان برود، این بهره به دولت تعلق میگیرد. این بهره نمیتواند تا زمانی که وجه تولید سرمایه‌داری برقرار است از میان برود.

بهره مطلق اما از مالکیت خصوصی بر زمین برمیخیزد. این نوع بهره، عنصری از انحصار و عنصری از بهای انحصاری را در خود دارد^۳ مالکیت خصوصی بر زمین هم رقابت آزاد را و هم درجه سود، شکل‌گیری میانگین سود در واحدهای تولیدی کشاورزی و غیر کشاورزی را به تاخیر می‌اندازد. و از آنجا که کشاورزی در حد فنی پائین‌تری از صنعت قرار دارد و ترکیب سرمایه (در کشاورزی) سهم بیشتری از سرمایه متغیر نسبت به سرمایه ثابت دارد بهای فردی محصول کشاورزی بالاتر از میانگین میشود. از اینرو با به تاخیر انداختن حد آزاد [دلخواه] سود در واحدهای کشاورزی در همان مقیاس واحدهای غیر کشاورزی تولید، مالکیت خصوصی زمین این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان محصول کشاورزی را نه در بالاترین بهای تولید بل در حدی بالاتر از ارزش یک محصول منفرد فروخت (زیرا، بهای محصول بوسیله میانگین سود بر سرمایه تعیین میشود، در حالیکه بهره مطلق مانع از شکل‌گیری این

"میانگین" میشود و این کار را از راه تثبیت انحصاری ارزش فردی در درجهای بالاتر از میانگین انجام میدهد).

بدین سان بهره اختلافی بطور گریزناپذیر، یک مشخصه ذاتی هر شکل از کشاورزی سرمایه داری است. بهره مطلق چنین نیست و صرفاً در شرایط مالکیت خصوصی زمین و در شرایطی که بطور تاریخی موجب واپس ماندگی کشاورزی میشوند^۴ یعنی واپس ماندگی که بوسیله انحصار تثبیت میگردد، ایجاد میشود.

کائوتسکی این دو شکل بهره را بویژه در مناسبتی که با ملی کردن زمین دارند، باهم مقایسه کرده است و میگوید: "بهره زمین همچون بهره اختلافی از رقابت برمیخیزد و همچون بهره مطلق از انحصار نتیجه میشود... در عمل بهره زمین خود را به شکل تقسیم شده نمایش نمیدهد. غیرممکن است که بتوان گفت کدام بخش بهره اختلافی است و کدام بخش بهره مطلق. افزون بر این، بهره زمین عموماً با سود سرمایه زمینداران همراه است، آنجا که زمیندار خود کشت میکند، بهره زمین همچون بخشی از سود کشاورزی نمایان میشود. باوجود این، تمایز میان دو شکل بهره بسیار مهم است. بهره اختلافی از منش سرمایه داری تولید و نه از مالکیت خصوصی بر زمین نتیجه میشود. این بهره حتی در شرایط ملی کردن زمین نیز باقی است، چنانکه [در آلمان] بوسیله مدافعین اصلاحات ارضی که بهر حال وجه سرمایه داری را در کشاورزی حفظ میکند خواسته شده است. در آن حالت بهره دیگر نه به اشخاص بل به دولت متعلق است. بهره مطلق از مالکیت شخصی بر زمین نتیجه میشود و از اینرو نتیجه تضاد منافع میان مالکین و مابقی جامعه است. ملی کردن انحلال آن بهره و کاهش بهای محصول کشاورزی را تا رقمی معادل آن بهره امکان میدهد [تاکید از لنین است] تمایز دوم میان بهره اختلافی و بهره مطلق این است که بهره اختلافی چنان بخشی نیست که به بهای محصول کشاورزی تاثیرگذار باشد، در حالیکه بهره مطلق بر بها تاثیر دارد. نخستین از بهای تولید نتیجه میشود و دومی از ازدیاد بهای بازار نسبت به بهای تولید. نخستین از (ارزش) افزونه و از سود اضافه برمیخیزد، یعنی سودی که از کار تولیدی بیشتر بر زمین و یا بر زمینی که بهتر طرحریزی شده نتیجه میشود. دومی از درآمد اضافی از برخی اشکال کار کشاورزی بدست میآید و صرفاً به عنوان کاهش از کمیت موجود ارزش به سود زمیندار، یعنی کاهشی از انبوه ارزش افزونه ممکن میشود. از اینرو با

کاهش از سود و یا کاهش از مردها خواهد بود. اگر بهای کالاهای غذایی بالارود و مردها هم افزایش یابد آنگاه سود سرمایه تقلیل خواهد یافت. اگر بهای کالاهای غذایی بالارود، بدون اینکه مردها افزایش یابند آنگاه کارگران تحت فشار خواهند بود. عاقبت هم مورد آخر اتفاق خواهد افتاد - و این را میتوان همچون قاعده همگانی دید - زیان ناشی از بهره مطلق توسط کارگران و سرمایه داران زاده میشود^۵

بدینسان مسأله ملی کردن زمین در جامعه سرمایه‌داری به دو بخش اساساً متمایز یعنی مسأله بهره اختلافی و بهره مطلق مربوط میشود. ملی کردن، مالک نخست را تغییر میدهد و وجود دومی را کم‌بها میکند. از اینرو از یکسو اصلاحات ناکامل در محدوده سرمایه‌داری (تغییر مالک در بخش ارزش افزونه) محسوب میشود و از سوی دیگر انحصاری را که انکشاف سرمایه‌داری به مثابه یک کل را به تاخیر میانداخت، از میان برمیدارد.

بدون تمایز میان این دوسویه یعنی ملی کردن بهره اختلافی و بهره مطلق غیرممکن است که بتوان معنای اقتصادی مسأله ملی کردن در روسیه را درک کرد. این نکته ما را به انکار ماسلوف از نظریه بهره مطلق میرساند.

۲- پیوتر ماسلوف یادداشت‌های ناهنجار مارکس را تصحیح می‌کند.

من قبلاً^۶ به سال ۱۹۵۱ در نشریه زاربا^۷ (که در خارج از روسیه نشر مییافت) امکان یافتن تا مفهوم خطای ماسلوف در مورد بهره - که در مقاله‌اش در نشریه ژیزن^۸ آمده بود - را رد کنم. مناظره‌ای که پیش از کنگره استکهلم و در جریان کنگره ادامه داشت، چنانکه قبلاً^۹ گفتم بطور عمده به رویه سیاسی مسأله متمرکز شده بود. اما پس از (کنگره) استکهلم م. اولنوف در مقاله‌ای تحت عنوان "اصول نظری منطقه‌ای کردن زمین" (اوبراژووانی ۱۹۵۷ - شماره ۱) از کتاب ماسلوف در مورد مسأله ارضی در روسیه بحث کرد و بویژه به نادرستی نظریه اقتصادی ماسلوف که بهره مطلق را نفی میکند تاکید گذاشت.

ماسلوف به اولنوف در مقاله‌ای در نشریه اوبراژووانی شماره‌های ۲ و ۳ پاسخ گفت. او حریف را "گستاخ"، "ازخود راضی"، "برحرف" و... نامید. واقعیت این است که در حوزه نظریه مارکسیستی این ماسلوف است که گستاخ و به شکل

(۹۱) بنیاد نظری...

احمقانه‌ای از خود راضی است. زیرا مشکل بتوان بهتر از "نقد" متفرعن ماسلوف از مارکس نمایشی از جهالت یافت. ماسلوف همچنان بر خطاهای گذشته خود پافشاری میکند: "تضاد میان نظریه بهره مطلق و کل نظریه توزیع که در مجلد سوم [سرمایه مارکس] آمده چندان روشن است که در بحث از آن صرفاً باید به این حقیقت اشاره شود که مجلد سوم اثری است که پس از مرگ نویسنده منتشر شده و یادداشت‌های ناهنجاری از او را همراه دارد" (ماسلوف: مسأله ارضی، چاپ سوم، ص ۱۰۸، پانویس ۷).

صرفاً کسی که از نظریه مارکس در مورد بهره هیچ چیز نداند میتواند چنین چیزی بنویسد. اما مدارای آقامنشانهای که پیوتر ماسلوف بی‌همتای ما با نویسنده آن یادداشت‌های ناهنجار انجام میدهد دیگر واقعا "معرکه است" این "مارکسیست" چنان بزرگ است که لازم نمیداند پیش از درس دادن به دیگران خود تلاش کند تا مارکس را بشناسد یا دستکم کتاب نظریه‌های ارزش افزونه که به سال ۱۹۵۵ منتشر شده را مطالعه کند، کتابی که در آن نظریه بهره چنان ساده تشریح شده که حتی ماسلوف هم میتواند آن را درک کند!

این است استدلال ماسلوف علیه مارکس: "چنین گفته میشود که بهره مطلق از ترکیب اندک سرمایه در کشاورزی منتج شده... همانطور که ترکیب سرمایه، تقلیل دهنده هیچ‌یک از بهای محصول، نرخ سود، توزیع ارزش افزونه میان واحدهای تولیدی در کل نیست، قادر به آفرینش هیچ بهره‌ای هم نیست. اگر ترکیب سرمایه در کشاورزی کمتر از ترکیب آن در صنعت باشد، بهره اختلافی از ارزش افزونه‌ای که دست‌آمده کشاورزی است نتیجه خواهد شد. اما تا آنجا که شکل‌گیری بهره مطرح است [نسبت بالا] تاثیر ندارد. در نتیجه اگر "ترکیب" سرمایه تغییر نکند در نهایت تاثیری بر بهره نخواهد گذاشت. رقم بهره دست آخر بوسیله منش ریشه‌آن تعیین نمیشود بل صرفاً بوسیله تمایزی که در بالا یاد کردیم، یعنی تمایز در بارآوری کار در شرایط متفاوت تعیین میگردد. (پیشین ص ص ۱۰۹-۱۰۸. تاکید از ماسلوف). جالب است که بدانیم آیا "نقد" بورژوازی از مارکس به چنین درجه‌ای از سبکسری رسیده است یا خیر. ماسلوف بی‌همتای ما کاملاً گیج شده و زمانی هم که به شرح نظریات مارکس میپردازد همچنان گیج است (از قضا این در مورد آقای بولگاکف و کلیه مهاجمین به مارکسیسم نیز درست است، گو اینکه آنان با ماسلوف

متفاوتند چرا که دستکم صادق‌تر هستند و خود را مارکسیست نمی‌خوانند) این گفته حقیقت ندارد که به نظر مارکس بهره مطلق نتیجه ترکیب اندک سرمایه کشاورزی است. بهره مطلق از مالکیت خصوصی بر زمین نتیجه میشود. این مالکیت خصوصی انحصار خاصی می‌آفریند و ربطی به وجه تولید سرمایه‌داری که میتواند در زمین‌های اشتراکی همچون در زمین‌های ملی شده وجود داشته باشد، ندارد.^۹ انحصار غیر سرمایه‌داری که بوسیله مالکیت خصوصی زمین ایجاد شده، مانع از اندازه‌گیری سود در آن شاخه‌های تولید میشود که در پناه این انحصار هستند. برای اینکه "ترکیب سرمایه تأثیری بر نرخ سود" نداشته باشد (و باید افزود: ترکیب سرمایه منفرد و یا سرمایه شاخه منفردی از صنعت، اینجا هم ماسلوف نظر مارکس را به شیوه مغشوشی شرح داده است) و برای اینکه نرخ میانگین سود شکل گیرد، سود تمامی واحدهای تولیدی جدا از هم و کلیه شاخه‌های تک افتاده صنعت باید درجه‌بندی [و اندازه‌گیری] شود اندازه‌گیری از طریق رقابت آزاد، سرمایه‌گذاری آزاد سرمایه در کلیه شاخه‌های تولید بدون تمایز، ممکن است. آیا چنین آزادی آنجا که انحصار غیر-سرمایه‌داری وجود دارد هم امکان‌پذیر است؟ خیر، امکان‌پذیر نیست. انحصاری که بوسیله مالکیت خصوصی زمین ایجاد شده کاهش سرمایه‌گذاری آزادانه، رقابت آزاد، اندازه‌گیری سود کشاورزی نامتجانس (برآمده از ترکیب اندک سرمایه کشاورزی) است. دلائل ماسلوف نمایشگر حداکثر بیدانسی اوست و این در دو صفحه بعد مقاله‌اش بطور ویژه آشکار میشود. آنجا به... آجرسازی اشاره شده (ص ۱۱۱) در این شاخه هم درجه فن‌آوری اندک است، ترکیب ارگانیک سرمایه پائین‌تر از میانگین است، چنانکه در مورد کشاورزی چنین است، اما بهره وجود ندارد!

"جناب نظریه پرداز" محترم، هیچگونه بهره‌ای در آجرسازی وجود ندارد. زیرا بهره مطلق نتیجه ترکیب پائین سرمایه نیست، بل محصول انحصاری است که از مالکیت خصوصی برآمده، مانع از رقابت و نیز اندازه‌گیری سودهای "ترکیب‌های پائین" سرمایه میشود. انکار بهره مطلق به معنی انکار مشخصه اقتصادی مالکیت خصوصی بر زمین است.

دلیل دوم ماسلوف علیه مارکس چنین است: "بهره از" آخرین سرمایه - گذاری، هم بهره [در نظریه] رود برتوس و هم بهره مطلق مارکس محو میشوند، زیرا اجاره همواره میتواند "آخرین" سرمایه‌گذاری را "یکی مانده به آخرین" کند

۹۳) بنیاد نظری...

و این در صورتی است که بتواند چیزی همراه سود متعارف و معمولی بیآفریند.^{۱۰}
(ص ۱۱۲)

پیوتر ماسلوف همه چیز را قاطی کرده، او "گستاخانه" همه چیز را قاطی کرده است.

اولاً در مورد مسأله بهره قرار دادن رودبرتوس با مارکس در یک کفه نمایانگر حداکثر بیدانشی است. نظریه رودبرتوس براساس این فرض استوار است که ارتکاب محاسبات خطای زمیندار پومرانیائی (اگر مواد خام را در کشاورزی "به حساب نیآوریم") برای کشاورز سرمایه دار هم اجباری است. سر سوزنی از تاریخوارگی در نظریه رودبرتوس وجود ندارد. زیرا او کشاورزی را در کل در نظر میآورد و بدون توجه به زمان و مکان از کشاورزی در هر کشور و هر دوره تاریخی بحث میکند. مارکس اما، یک دوره خاص تاریخی را در نظر میگیرد که در آن سرمایه داری موجد انکشاف فن آورانه سریعتری در صنعت نسبت به کشاورزی شده است. مارکس نشان میدهد کشاورزی سرمایه داری بوسیله مالکیت غیر سرمایه داری بر زمین محدود میشود.

ثانیاً اشاره به اجاره نشینی که "همواره میتواند" آخرین سرمایه گذاری را بدل به یکی مانده به آخرین کند، نشان میدهد که پیوتر ماسلوف بی همتای ما قادر به درک نه فقط (نظریه) بهره مطلق مارکس نیست بل [نظریه] بهره اختلافی او را هم درک نکرده است. رسوائی است، اما حقیقت دارد. در طول دوران اجاره، اجاره نشین "همواره میتواند" تمامی بهره را به خود اختصاص دهد و چنین هم میکند اگر "او آخرین سرمایه گذاری را بدل به یکی مانده به آخرین" کند. اگر - مسأله را ساده تر کنیم و چنانکه خواهیم دید درست تر - بتواند سرمایه تازه در زمین سرمایه گذاری کند. در طول دوران اجاره، مالکیت خصوصی بر زمین برای اجاره نشین متوقف میشود، با پرداخت بهره او خود را از آن انحصار "خلاص" میکند و انحصار دیگر دست و پا گیر او نیست^{۱۱} به این دلیل است که در سرمایه گذاری، سرمایه تازه توسط اجاره نشین، سود اضافی و بهره اضافی به اجاره نشین تعلق میگیرد و نه به مالک. مالک صرفاً زمانیکه مدت اجاره به پایان رسید و مدت جدیدی میخواهد شروع شود، آن بهره اضافی را میگیرد. پس این کدام ساز و کار (مکانیسم) است که بهره اضافی را از جیب اجاره نشین به جیب مالک منتقل میکند؟ ساز و کار رقابت آزاد، چرا که اجاره نشین نه فقط میانگین سود بل سود اضافی (= بهره) را هم

دریافت میکند و سرمایه به سوی این واحد تولیدی که بطور غیر معمولی سود میدهد حرکت میکند. پس روشن است که چرا آنگاه که همه موارد دیگر برابرند، از یکسو اجاره طولانی به سود اجاره نشین و اجاره کوتاه مدت به سود مالک زمین است و از سوی دیگر بعنوان مثال پس از برقراری قانون غله زمینداران انگلیسی به صورت اجاره این را افزودند که کشاورز (اجاره نشین) نمیتواند کمتر از ۱۲ پاند [حدود صدوده روبل] برای هر اکر (جریب) بپردازد، حال آنکه در گذشته این مبلغ ۸ پاند بود. زمینداران در واقع رشد فن آوری کشاورزی از نظر اجتماعی لازم که به عنوان نتیجه قانون غله ممکن میشد را به حساب آورده بودند.

اکنون این مسأله مطرح میشود: کدام شکل بهره اضافی توسط اجاره نشین در طول اجاره تصاحب میشود؟ صرفاً "بهره مطلق یا بهره اختلافی هم؟ پاسخ این است که در واقع هر دوی آنها. به همین دلیل پیوتر ماسلوف از فهم نظر مارکس "پیش از انتقاد از آن یادداشت های ناهنجار" عاجز است، او باید میدانست که بهره اختلافی نه از مساحت های مختلف زمین، بل از منافع سرمایه گذاری شده در همان مساحت زمین بدست آمده است^{۱۱}

ثالثاً (از خواننده عذر میخواهیم که این سیاهه اشتباهاتی که ماسلوف در هر جمله مرتکب شده، چنین طولانی شد. اما زمانی که بخواهیم با کسی که بقول آلمانها Koufusionsrat (= اغتشاشگر) "بارآوری" است سروکله بزنیم، مگر میتوان کار دیگری کرد؟) ثالثاً، دلیل ماسلوف در مورد آخرین و یکی مانده به آخرین سرمایه گذاری بر مبنای "قانون" رسوای بازده نزولی استوار است. همچون اقتصاددانان بورژوا، ماسلوف نیز آن قانون را صحیح میدانند (و برای مهم جلوه دادن آن، حتی گاه این اختراع احمقانه را حقیقت میخواند) و باز همچون اقتصاددانان بورژوا، ماسلوف آن قانون را با نظریه بهره مرتبط دانسته با بی پروایی کسی که همواره نظریه را رد میکند، اعلام میدارد که "اگر بواسطه این حقیقت نبود که بارآوری آخرین سرمایه گذاری، نزول میکند، آنگاه چیزی بنام بهره زمین وجود نداشت" (ص ۱۱۴).

برای نقد این "قانون" مبتذل بورژواشی بازده نزولی خواننده را به آنچه به سال ۱۹۵۱ در ضدیت با آقای بولگاکف نوشته ام رجوع میدهم^{۱۲} در مورد آن مسأله هیچ تمایز اساسی میان بولگاکف و ماسلوف نیست. به عنوان پیوستی به آنچه در

۹۵) بنیاد نظری...

مورد بولگاکف گفته‌ام، صرفاً "یک قطعه از" یادداشت‌های ناهنجار "جلد سوم را بازگو میکنم تا نقد ماسلوف - بولگاکف را علیرغم همه جلال آن برملا کنم" معتقدین به مفاهیم سطحی بجای فهم ریشه‌ای ماهیت راستین دلائل طبیعی که به فرسودگی زمین منجر میشوند (فهمی که در تمام نوشته‌های اقتصادی در مورد بهره اختلاقی بواسطه درجه [اندک پیشرفت] شیمی کشاورزی در زمان نگارش آنها، ناشناخته بود) به این نتیجه رسیده‌اند که هر حجم سرمایه را در محدوده زمین معینی نمیتوان سرمایه‌گذاری کرد. نشریه وست مینستر علیه ریچارد جونز استدلال کرده که نمیتوان تمام انگلیس را از کشاورزی در میدان سوهو سیر کرد^{۱۳}

این یگانه استدلال ماسلوف و کلیه مدافعین "قانون بازده نزولی" است. آنان میگویند که اگر این قانون کارآ نباشد و در نتیجه سرمایه‌گذاری نوین به حد سرمایه گذشته بارآور باشد، آنگاه نیازی به گسترش سطح زیر کشت نیست. زیرا با سرمایه‌گذاری مکرر میتوان از کوچکترین مساحت زمین، کمیت بسیار زیادی از محصول کشاورزی بدست آورد. یعنی این امکان پیدا میشود که "تمام انگلیس را از طریق کشاورزی در میدان سوهو سیر کرد" و "کشاورزی تمامی کره ارض را در یک دسیاتین انجام داد"^{۱۴} و غیره. اما مارکس همین استدلال "مدافع قانون" بازده نزولی را چنین بکار گرفته است: "اگر این نکته بعنوان یک مشکل ویژه کشاورزی طرح شود، درست نیست. امکان دارد که اینجا سرمایه‌گذاری پیدریبی نتایج درخشانی بدهد، زیرا خاک همچون ابزار تولید بکار می‌آید و این مشابه کارخانه نیست. یا (سرمایه - گذاری) صرفاً در درجه محدودی نگه داشته شود، زیرا فقط به عنوان سرچشمه، جا یا مکان، امکان عمل [تولیدی] را فراهم می‌آورد. در قیاس با صنایع دستی پراکنده این نکته حقیقت دارد که صنعت بزرگ محصول بیشتری را در حوزه کوچکی متمرکز میکند. با اینهمه میزان معینی از مکان همواره در هر حد مفروض بارآوری ضروری است، ساختن یک عمارت هم محدودیت‌های عملی خود را دارد. گذشته از این، هرگونه گسترش تولید همواره گسترش مکان را همراه داشته است. سرمایه ثابت که در ماشین‌ها و غیرو بکار گرفته شده در استفاده بهبود نمی‌یابد، بل برعکس فرسوده میشود. سرمایه‌گذاری نوین شاید به راستی در این زمینه بهبود چندی را هم بدنبال بیاورد. اما با هر انکشاف مفروض در قدرت تولیدی، ماشین‌ها همواره زوال می‌یابند [فرسوده میشوند]، اگر بارآوری به سرعت انکشاف یابد، تمامی ماشین‌های

گذشته باید با ماشین‌های بهتر تعویض شوند، به عبارت بهتر (ماشین گذشته) در دست میرود. زمین اگر درست دقت شود، در طول زمان بهبود می‌یابد. امتیاز خاک، امکان سرمایه‌گذاری نوین بدون از دست دادن سرمایه‌های پیشین را میدهد و این امکان تغییر در محصول را از سرمایه‌گذاری‌های پیدرپی میدهد (سرمایه جلد ۳. متن اصلی ۳۱۴) ۱۵

ماسلوف ترجیح میدهد که بجای تعمق در نقد مارکس، داستان کهنه اقتصاددانان بورژوا در باره قانون بازده نزولی را تکرار کند و با اینهمه در حال تحریف نظریات مارکس گستاخانه مدعی شود که در کار گسترش مارکسیسم است. ماسلوف نظریه بهره را از نقطه نظر بطور ناب بورژوائی خود در مورد "قانون طبیعی" بازده نزولی تحریف میکند و درجه‌این تحریف را میتوان در سخن‌پردازی او که به تاکید هم ارائه شده است یافت: "اگر سرمایه‌گذاری بعدی سرمایه در همان مساحت زمین به کشاورزی گسترده منجر میگشت و بهمان حد [سرمایه‌داری گذشته] بارآور بود، رقابت زمین‌های نوین به سرعت از میان میرفت، زیرا به بهای غلات، هزینه حمل و نقل نیز به هزینه تولید افزوده میشد" (ص ۱۰۷)

بدین‌سان، رقابت میان کشورها میتواند صرفاً "بوسیله قانون بازده نزولی تشریح شود! دقیقاً" آنچه که اقتصاددان بورژوا میگوید! اما اگر ماسلوف قادر به مطالعه یا درک مجلد سوم سرمایه نیست، دستکم باید با کتاب کائوتسکی *مسأله ارضی* یا با جزوه پاروس^{۱۶} در مورد بحران ارضی که آشنا باشد. شاید تشریح همه‌فهمی که این مارکسیست‌ها ارائه کرده‌اند به ماسلوف امکان دهد تا دریابد که سرمایه‌داری بهره را رشد میدهد و جمعیت صنعتی را نیز افزایش میدهد و بهای زمین (= بهره سرمایه‌ای) آن بهره را در درجه متورم آن نگه میدارد. این در مورد بهره اختلافی نیز درست است. برای دومین بار می‌بینیم که ماسلوف از درک هرچه که مارکس نوشته حتی در مورد ساده‌ترین شکل بهره زمین ناتوان است.

اقتصاددانان بورژوا روی "رقابت زمین‌های نوین" بوسیله "قانون" بازده نزولی حساب میکنند، زیرا بورژوا (آگاهانه یا غیرآگاهانه) رویه اجتماعی-تاریخی مسائل را نفی میکند. اقتصاددانان سوسیالیست (یعنی مارکسیست) در مورد رقابت بین کشورها نیز با این حقیقت روبرو میشوند که زمینی که برای آن بهره‌ای پرداخت نشده بهای بالای غلات که بوسیله سرمایه‌داری در کشورهای کهن اروپا

تثبیت شده را می‌شکند و بهره زمین را بطور سرسام‌آوری بالا میبرد. اقتصاددانان بورژوا قادر به فهم یک نکته نیستند (و نمی‌توانند آن را از خود و دیگران پنهان نمایند) که میزان بهره که بوسیله مالکیت خصوصی زمین تثبیت شده مانعی بر سر راه رشد کشاورزی است و از اینرو گناه را به گردن موانع "طبیعی" و "حقیقت" بازده نزولی می‌اندازند.

۳- آیا ضروری است که مارکس را برای رد کردن نارودنیک‌ها رد کنیم؟

پیوتر ماسلوف پاسخ می‌دهد که بله ضروری است! او در "تدوین نظریه" ابلهانه‌اش برای تهذیب ما می‌گوید: "اگر بخاطر این "حقیقت" نبود که بارآوری کار پیدریبی در یک مساحت معین زمین کاهش مییابد، آرمان سوسیال‌رولوسیونرها و سوسیال نارودنیک‌ها شاید تحقق مییافت، هر دهقان در همان تکه زمینی که به او رسیده، هرچه که میخواست کار میکرد و زمین نیز به هر "درخواست" او با کمیت درخوری از محصول "پاسخ" میداد" (اوبراژووانی شماره ۲، ۱۹۷ ص ۱۲۳)

بدین‌سان اگر نظر مارکس توسط پیوتر ماسلوف رد نشده بود، شاید نارودنیک‌ها حق داشتند! این گوهر خرد از "نظریه پرداز" ما بدست آمده. اما ما به همان طریق ساده مارکسیستی خود فکر میکنیم که آرمان جاودان کردن تولید کوچک‌نها "قانون" ابلهانه بورژوائی بازده نزولی، بل با حقیقت تولید کالائی، تفوق بازار، امتیاز تولید کشاورزی در گستره بزرگ بر تولید کوچک کشاورزی و غیرورد شده است. ماسلوف این همه را تغییر داده است! او کشف کرده که اگر بخاطر قوانین بورژوائی که مارکس آنها را رد کرده نبود، نارودنیک‌ها حق داشتند!

اما این تمام قضیه نیست. (در اینصورت) تجدیدنظرطلبان هم حق داشتند. این هم استدلال دیگری از اقتصاددان ملی ما "اگر اشتباه نکنم، من (یعنی پیوتر ماسلوف) نخستین کسی هستم که (ببین عجب آدم حساسی هستم!) تاکید خاص به تمایز میان مشخصه کشاورزی و توسعه فن‌آورانه برای انکشاف کشاورزی قائل شده‌ام و بطور خاص بر جدال تولید بزرگ و تولید کوچک تاکید کرده‌ام. درحالیکه افزایش (تولید) کشاورزی و گسترش کار و سرمایه بدنبال آن، تا همین حد در هر دوی تولید بزرگ کشاورزی و تولید کوچک غیر بارآور هستند، توسعه فن‌آوری که بارآوری کار در کشاورزی را همچون در صنعت رشد میدهد، امتیازات متعدد و

استثنائی برای تولید به گستره بزرگ می‌آفریند، این امتیازات تقریباً "بطور کامل بوسیله شرایط فن‌آوری تعیین میشوند (شما آقای عزیز همه چیز را قاطی کرده‌اید، امتیاز تولید در گستره بزرگ در رویه تجاری دارای اهمیت زیاد است) از سوی دیگر عمل کشت و زرع همواره میتواند بطور یکسان در واحدهای کوچک و بزرگ انجام یابد (کشت و زرع "میتواند" انجام یابد. آشکارا ماسلوف هوشمند ما گونه‌ای کشاورزی می‌شناسد که میتواند بدون کشت و زرع انجام گیرد) بعنوان مثال جایگزین کردن [نظام] چرخ چند محصول زنی بجای نظام سه واحدی، یا افزایش در کمیت کود، شخم زنی عمیق‌تر و غیره میتواند بطور یکسان در کشاورزی به گستره بزرگ و به گستره کوچک بکار گرفته شود و بطور یکسان به بارآوری کار تاثیر گذارد. اما بعنوان مثال پیدایش ماشین‌های درو، بارآوری کار را صرفاً در واحدهای بزرگتر افزایش میدهد، زیرا با صرفه‌تر است که زمین‌های زیر کشت در مساحت کم بوسیله دست درو شوند"

بله، بدون شک ماسلوف "نخستین" کسی است که چنین بلاهت پایان ناپذیری را به بحث وارد کرده است! صرفاً تصور کنید که یک عمل شخم زدن (شخم زنی عمیق‌تر) به معنی "کشت و زرع زمین" و یک ماشین درو "توسعه فن‌آورانه" به حساب می‌آید. بدین سان بنا بر آئین ماسلوف بی‌همتای ما شخم زنی توسعه فن‌آوری نیست و یک ماشین درو گسترش کار و سرمایه نیست. کود مصنوعی، شخم زنی، علف چینی در حکم "افزایش" هستند. ماشین درو و در کل "اکثر ماشین‌های کشاورزی" بیانگر "توسعه فن‌آوری" هستند. ماسلوف این مهمات را به این دلیل سرهم کرده تا بتواند به شکلی از "بازده نزولی" که پیشرفت فن‌آوری را نفی میکند سر بیرون آورد؛ بولگاکف با این بیان که توسعه فن‌آوری موقتی اما رکود دائمی است و ماسلوف با ارائه دیدنی‌ترین تقسیم‌ها درون توسعه فن‌آوری کشاورزی (تقسیم به "افزایش" و "تکمیل فن‌آورانه") از آن سر بیرون می‌آورند.

افزایش چیست؟ گسترش در کار و سرمایه است. یک ماشین درو، بنا به کشف ماسلوف کبیر ما گسترش در سرمایه نیست. یک (دستگاه) بذرافشان به معنی گسترش در سرمایه نیست! "جایگزینی چرخ چند محصول زنی بجای نظام سه واحدی" بطور یکسان در کشاورزی به گستره بزرگ و کشاورزی کوچک اجرا شدنی است. این حقیقت ندارد. پیدایش ماشین چند محصول زنی، نیازمند کاربرد سرمایه اضافی است و

(۹۹) بنیاد نظری...

به مراتب بیشتر در کشاورزی به گستره بزرگ فعلیت دارد. در این رابطه به آمار کشاورزی آلمان که من ارائه کرده‌ام (در مسأله ارضی و منتقدین مارکس) رجوع شود.^{۱۷} آمار روسیه نیز به همین حقیقت گواهی می‌دهد. کمی تعمق نتیجه می‌دهد که مسأله نمیتواند نوع دیگری باشد، ماشین چند محصول‌زنی نمیتواند بطور یکسان در کشاورزی به گستره کوچک و به گستره بزرگ فعلیت یابد. همچنین افزایش در کمیت کود نمیتواند "بطور یکسان" در آن دو به کار رود، زیرا واحدهای بزرگ کشاورزی (۱) دارای احشام بیشتری هستند که اینجا دارای بزرگترین تاثیر است (۲) احشام را بهتر تغذیه میکنند و از نظر ما شوره در مضیقه نیستند (۳) دارای امکانات عالیه‌تری از جهت انبار کود هستند (۴) دارای کمیت بالایی از کود مصنوعی هستند. ماسلوف به‌طریقی واقعا "گستاخانه" آمار شناخته شده کشاورزی را بی - اعتبار میکند. عاقبت شخم‌زنی عمیق نمیتواند بطور یکسان در کشاورزی کوچک و بزرگ بکار گرفته شود. کافی است به دو حقیقت اشاره کنیم، نخست استفاده از ماشین شخم‌زنی بطور سریعی در واحدهای بزرگ کشاورزی رشد یافته (به آمار آلمان که یاد شد رجوع شود که اکنون احتمالا) به ماشین‌های الکتریکی مبدل شده است)^{۱۸}. شاید حتی ماسلوف هم بفهمد که این همه "به یک شکل" در کشاورزی بزرگ و کوچک انجام نمیشود، مثلاً "در کشاورزی کوچک استفاده از گاو به عنوان وسیله شخم رشد یافته است. اما درست فکر کنید، ماسلوف کبیر، آیا این میتواند بدین معنی باشد که شخم‌زنی عمیق یکسان است؟ دوم، حتی به فرض که کشاورزی بزرگ و کوچک یک حیوان را برای شخم‌زنی بکار گیرند، ضعف گاوها شرایط یکسان در شخم‌زنی عمیق را برهم خواهد زد.

خلاصه، به رحمت میتوان حتی یک جمله در تمامی تلاش بیهوده "نظری" ماسلوف یافت که درجه بالای گیجی بی‌همتا و نادانی حیرت‌آور او را نشان ندهد. اما ماسلوف بدون برآشتگی نتیجه‌گیری میکند که: "هر آنکس که نزد خود تمایز میان این دو رویه انکشاف کشاورزی (اصلاح در کشت و اصلاح فن‌آورانه) را روشن کرده باشد، به سادگی تمام دلائل تجدیدنظر طلبی و نارودنیسم روسیه را واژگون خواهد کرد" (اوبرازووانی ۱۹۰۷، شماره ۲ ص ۱۲۵).

خوب، خوب. ماسلوف یک غیر نارودنیک و غیر تجدیدنظر طلب است، صرفاً به این دلیل که از "یادداشت‌های ناهنجار" مارکس گذشته و به آنجا رسیده که نزد

خود پیشداوری‌های از کار افتاده اقتصاد سیاسی از کار افتاده بورژوازی را "روشن کند" این همان ترانه قدیمی است که با صدای تازه‌ای خوانده میشود. مارکس علیه مارکس همان حرف برنشتین و استرووه است. ماسلوف اعلام میکند که بدون ویران کردن مارکس نمیتوان تجدیدنظرطلبی را ویران کرد.

نتیجه‌گیری، تفصیلی خصلت‌نما دارد. اگر مارکس که نظریه بهره مطلق را ایجاد کرده در اشتباه باشد، اگر بهره نمی‌تواند بدون "قانون بازده نزولی" وجود داشته باشد، اگر نارودنیک‌ها و تجدیدنظرطلبان، در صورت فقدان آن قانون حق داشته باشند، آنگاه میتوان دید که "تصحیح"‌های ماسلوف در مارکسیسم در حکم پایه اصلی "نظریات" اوست. و چنین باشد. اما چرا ماسلوف میکوشد آن را پنهان کند؟ این اواخر برگردان کتاب ماسلوف *مسئله ارضی در روسیه به آلمانی* منتشر شده است. برای من جالب بود که بدانم ماسلوف به چه شکلی مهملات نظری بکتای خود را به سوسیال دمکراتهای اروپا معرفی کرده است. دیدم که او آنها را اصلاً معرفی نکرده است. در مقابل اروپائی‌ها، ماسلوف "کل" نظریه خود را در جیب پنهان کرده است. او هرآنچه که در نفی بهره مطلق، قانون بازده نزولی و غیرو نوشته را از برگردان کتابش حذف کرده است. من در این رابطه بیاد داستانی افتادم: بیگانه‌ای برای نخستین بار در بحثی میان فلاسفه کهنه‌کار حضور یافت، اما کاملاً ساکت ماند. یکی از فلاسفه به او گفت: "اگر تو عاقل باشی سکوتت احمقانه است و اگر احمق باشی عاقلانه است"

۴- آیا رد کردن بهره مطلق ارتباطی با برنامه منطقه‌ای کردن دارد؟

هر چه هم ماسلوف بدلیل اهمیت کشفیات درخشان خود در حوزه اقتصاد سیاسی مغرور شده باشد، باز آشکارست که او در صحت روابطی که برقرار کرده، شک دارد. بهر حال در قطعه‌ای که یاد کردیم (اوبرازووانی، شماره ۲ ص ۱۲۰) اویکسره منکر میشود که میان منطقه‌ای کردن و "حقیقت" بازده نزولی رابطه‌ای وجود دارد، عجیب است: "قانون بازده نزولی" به‌گمان ماسلوف در رابطه با رد کردن بهره مطلق و در جنگ علیه نارودنیکسم مطرح بود ولی حالا در رابطه با برنامه ارضی ماسلوف جایی ندارد! سفسطه این استدلال که هیچ مناسبتی میان نظریه منطقه‌ای کردن کشاورزی و برنامه ارضی در روسیه که ماسلوف ارائه میکند، قائل نیست، به—

سادگی قابل شناخت است.

نفی بهره مطلق در واقع نفی معنای اقتصادی مالکیت خصوصی زمین در سرمایه‌داری است. آنکس که مدعی است صرفاً "بهره اختلافی وجود دارد بطور گریزناپذیری به این نتیجه هم میرسد که در شرایط کشاورزی سرمایه‌داری و انکشاف سرمایه‌داری چندان تفاوتی ندارد که زمین به دولت تعلق داشته باشد یا متعلق به اشخاص باشد. در هر دو حالت از دیدگاه نظریه‌ای که منکر وجود بهره مطلق است، صرفاً "بهره اختلافی وجود دارد. به روشنی چنین نظریه‌ای باید هم به نفی ملی کردن همچون ضابطه‌ای جهت تسهیل انکشاف سرمایه‌داری و روشنگر مسیر آن برسد. در چنین دیدگاهی، ملی کردن از پذیرش دو شکل بهره برخاسته است یعنی از شکل سرمایه‌داری یا شکلی که در سرمایه‌داری نمیتوان آن را حتی در زمین‌های ملی شده محو کرد (بهره اختلافی) و شکل غیرسرمایه‌داری که با انحصار (مالکیت) سروکار دارد و شکلی است که سرمایه‌داری بدان نیازی ندارد، چراکه مانع انکشافش میشود (بهره مطلق).

به این دلیل ماسلوف بدنیال "نظریه‌اش" بطور چاره‌ناپذیری به این نتیجه میرسد که "تفاوتی ندارد که بهره زمین را بهره اختلافی بخوانیم یا بهره مطلق" (اوبراژووانی، شماره ۳ ص ۱۰۳) و عملاً "یگانه مسأله این است که آن بهره به چه کسی تعلق میگیرد، قدرت محلی یا قدرت مرکزی؟، اما چنین دیدی نتیجه‌جهالت نظری است. کاملاً" سوای این مسأله که بهره به چه کسی پرداخت میشود و برای کدام اهداف سیاسی به مصرف میرسد، مسأله بسیار مهم تغییرات در شرایط همگانه کشاورزی سرمایه‌داری و انکشاف سرمایه‌داری بوسیله نفی مالکیت خصوصی بر زمین است. ماسلوف حتی این مسأله یکدست اقتصادی را طرح نکرده است. درواقع مسأله به مغزش خطوط نکرده و نمیتوانست هم بکند - چرا که او بهره مطلق را حذف کرده است. بدین‌سان برخورد - بگوئیم - "سیاستمداران" و یک‌جانبه که مسأله صادره مالکیت‌های بزرگ را کنار میگذارد، درواقع این مسأله که از چه کسی بهره گرفته میشود را کنار گذاشته است. بدین‌سان دوگانگی تخریبی در برنامه براساس پیش‌بینی "انکشاف پیروزمند انقلاب" استوار است (این تعریف در قطعنامه تاکتیک‌ها که به برنامه ماسلوف در کنگره استکهلم افزوده شد، آمده است) انکشاف پیروزمند انقلاب بورژوازی پیش از هرچیز مستلزم تغییرات بنیادی اقتصادی است که به راستی تمامی

بازمانده‌های فتودالیزم و انحصارات به شیوه سده‌های میانه را از میان بردارد. در منطقه‌ای کردن، ما شاهد دو جریانی کشاورزی^{۱۹} هستیم. ترکیبی از کهنه‌ترین، قدیمی‌ترین و از کار افتاده‌ترین اشکال مالکیت سده‌های میانه و فقدان مالکیت خصوصی با پیشرفته‌ترین نظام مناسبات ارضی سرمایه‌داری (نظامی از نظرگاه نظریه، آرمانی) کنار هم قرار می‌گیرند. این دو جریانی کشاورزی یک پوچ نمائی نظری است، از نقطه نظر ناب اقتصادی یک مورد ناممکن است. اینجا ترکیب مالکیت خصوصی و همگانی زمین ترکیبی بطور ناب مکانیکی است و به نظر کسی که تمایزی میان نظام کشاورزی سرمایه‌داری در حالت مالکیت خصوصی زمین و در حالت فقدان این مالکیت نمی‌بیند، کاملاً "قلابی" مینماید، تنها مسأله‌ای که چنین "نظریه پردازی" با آن روبروست این است: چطور بهره (مهم نیست آن را چه بنامید اختلافی یا مطلق) از این دست به آن دست می‌رود؟

بهرآسانی در یک کشور سرمایه‌داری غیرممکن است که بتوان نیمی از زمین‌ها (۱۳۸ میلیون دسیاتین از ۲۸۵ میلیون) را در مالکیت خصوصی [عده معدودی] نگه داشت. پس دو بدیل وجود دارد، یا مالکیت خصوصی در مرحله‌ای معین از انکشاف سرمایه‌داری موردنیاز است و واقعاً با منافع بنیادی طبقه کشاورز سرمایه‌دار در ارتباط است - که در این حالت بطور گریزناپذیر همه‌جا به مثابه اساس جامعه بورژوازی وجود خواهد داشت و بر مبنای معینی شکل خواهد گرفت - یا مالکیت خصوصی برای مرحله‌ای معین از انکشاف سرمایه‌داری جنبه اساسی نیست و از منافع طبقه کشاورز نتیجه نمیشود و حتی با آن منافع در تضاد است - که در این حالت حفظ این شکل عملاً ممکن نیست -.

حفظ انحصار [سده‌های میانه] در نیمی از زمین‌های زیرکشت، ایجاد امتیازات برای دسته‌ای کوچک از مالکین در یک جامعه سرمایه‌داری، تدارک "قلمرو مسکن" که مالکین را از اجاره‌نشین‌های زمین‌های همگانه جدا میکند، همه مهملاتی هستند که از مهملات نظریه اقتصادی ماسلوف جداناپذیرند. از اینرو اینجا باید معنای اقتصادی ملی کردن که ماسلوف و هوادارانش آن را عقب زده‌اند، روشن سازیم.^{۲۰}

۵- انتقاد به مالکیت خصوصی زمین از دیدگاه انکشاف سرمایه‌داری.

نفی اشتباه‌آمیز بهره مطلق، یعنی شکلی که در آن مالکیت خصوصی زمین در درآمد سرمایه‌داری تحقق مییابد، به یک ناکامی مهم در ادبیات سوسیال‌دمکراسی و کلیه مواضع سوسیال‌دمکراسی در مورد مسأله ارضی در انقلاب روسیه انجامید. بجای اتخاذ موضع انتقادی از مالکیت خصوصی بر زمین، بجای استوار کردن این انتقاد بر تحلیل اقتصادی، بجای تحلیل تکامل دقیق اقتصادی، سوسیال‌دمکرات‌ها بدنبال ماسلوف، این نقد را تسلیم نارودنیک‌ها کردند. نتیجه اینهمه، ابتذال افراطی نظری در مارکسیسم و از شکل‌اندازی وظایف تبلیغاتی آن در انقلاب بوده. نقد بر مالکیت خصوصی زمین در سخنرانی‌های دوما، در ادبیات تبلیغی و آغالشگر صرفاً "از جانب نارودنیک‌ها یعنی از نقطه‌نظری خرده‌بورژوازی و شبه‌سوسیالیستی ارائه شد. مارکسیست‌ها که قادر به جداسازی هسته راستین این ایدئولوژی خرده‌بورژوازی نبودند، نتوانستند درک کنند که وظیفه آنها در بررسی مسائل، وارد کردن عنصر تاریخی و جایگزین کردن دیدگاه پرولتری بجای نظرگاه خرده‌بورژوازی (نظریات تجریدی از برابری و عدالت و غیرو) در مورد ریشه‌های راستین جدال علیه مالکیت خصوصی زمین در جامعه پیشرونده سرمایه‌داری است. نارودنیک‌ها می‌اندیشند که نفی مالکیت خصوصی، نفی سرمایه‌داری است. این نظر خطاست. نفی مالکیت خصوصی بیانگر خواست ناب‌ترین شکل انکشاف سرمایه‌داری است و ما باید به ماکسیست‌ها "واژه‌های فراموش شده" مارکس را یادآور شویم که از مالکیت خصوصی از دیدگاه شرایط اقتصاد سرمایه‌داری نقد میکرد.

مارکس چنین نقدی را نه فقط علیه مالکیت بزرگ، بل علیه مالکیت کوچک راستا داد. مالکیت آزادانه زمین توسط دهقانان کوچک، همراه ضروری تولید کوچک در کشاورزی در شرایط تاریخی خاصی است. آ، فین کاملاً حق داشت که در مورد این نکته در مخالفت با ماسلوف تاکید میکرد. اما قبول این ضرورت تاریخی که به وسیله تجربه اثبات شده، یک مارکسیست را از وظیفه ارزیابی همه‌جانبه‌ای مالکیت کوچک‌ها نمیکند. آزادی راستین چنین مالکیتی بدون حق و آزادی خرید و فروش زمین تصور ناکردنی است. مالکیت خصوصی زمین ضرورت کاربرد سرمایه در زمین خریداری شده را ایجاب میکند. مارکس در این مورد در مجلد سوم سرمایه نوشت

"یکی از جنبه‌های بد و خاص کشاورزی به گستره کوچک، آنجا که با مالکیت آزاد ترکیب شده، از سرمایه‌گذاری کشاورز در خرید زمین برمیخیزد" (جلد ۳، بخش ۲، ۳۴۲). "کاربرد سرمایه در بهای زمین، این سرمایه را از کشاورزی بیرون میکشد" (پیشین ۳۴۱). ۲۱

"کاربرد سرمایه سیولی برای خرید زمین، سرمایه‌گذاری کشاورزی نیست. این کار به معنی کاهش در سرمایه به حجم زیاد است (سرمایه‌ای که دهقانان میتوانند آن را در حوزه تولید به کار اندازند) و حجم ابزار تولید آنان را بسیار کاهش میدهد و از این رهگذر اساس اقتصادی باز تولید را بست میکند. دهقانان تهیدست را ناچار میکند که به صراف‌ها متوسل شوند، زیرا نظام وام به ندرت در این حوزه کار میکند. این کار به معنای ایجاد مانعی در راه کشاورزی است، حتی آنجا که خرید در مورد زمین‌های بزرگ و املاک وسیع رخ دهد. در واقع این کار در تضاد با وجه تولید سرمایه‌داری است که در مجموع نسبت به این مسأله که مالک و امدار هست یا خیر، بی تفاوت است و توجهی به این نکته ندارد که او ملک خود را خریده یا به او ارث رسیده است" (ص ۳۴۵ - ۳۴۴) ۲۲

بدین سان هم گروه و هم ربا اشکال گریز سرمایه‌از مشکلاتی که مالکیت خصوصی زمین در کاربرد آزادانه سرمایه در کشاورزی می‌آفریند، هستند، در جامعه استوار به تولید کالائی غیر ممکن است که بتوان اقتصاد را بدون سرمایه گرداند. دهقان و ایدئولوژی پردازانش یعنی نارودنیک‌ها قادر به درک این نکته نیستند، از این رو مسأله به این نکته تقلیل می‌یابد که آیا سرمایه میتواند آزادانه و بطور مستقیم در کشاورزی گذاشته شود و یا از طریق واسطه نهادهای وام‌دهنده و بهره‌دهنده چنین خواهد شد. دهقان و نارودنیک‌ها که برخی از سلطه کامل سرمایه در جامعه نوین بی‌خبرند و برخی فراسوی پندارها و تخیلات می‌نگرند تا واقعیات ناپسند را نبینند فکر خود را متوجه کمک مالی از خارج میکنند، ماده ۱۵ لایحه زمین ۱۵۴ چنین است "کسانیکه زمین را از صندوق ملی بدست می‌آورند و ابزار لازم و کافی برای کارکرد ضروری کشاورزی ندارند، باید از طریق وام‌ها و تضمین‌های دولت بتوانند کار کنند" بدون تردید چنین یاری مالی در کشاورزی روسیه به شرطی که انقلاب دهقانی پیروز شود، ضروری است. کائوتسکی در کتابش *مسأله ارضی در روسیه* بدرستی بر این نکته تاکید گذاشت. اما آنچه که ما اینجا از آن بحث می‌کنیم، معنای

(۱۰۵) بنیاد نظری...

اجتماعی - اقتصادی تمامی این "وام‌ها و تضمین‌ها" است، معنایی که نارودنیک‌ها قادر به فهم آن نیستند. دولت صرفاً "یک ابزار کمکی به تبدیل پول میان سرمایه‌داران است، اما این پول را از خود سرمایه‌داران بدست می‌آورد. در نتیجه در بهترین شرایط سازماندهی یاری دولت و تفوق سرمایه، باز کنار نمی‌روند و پرسش قدیمی همچنان باقی میماند: اشکال ممکن سرمایه‌گذاری در کشاورزی کدامند؟

و این پرسش بطور گریزناپذیر ما را به نقد مارکسیستی از مالکیت خصوصی زمین راهنمایی میکند. این شکل از مالکیت یک مانع در سرمایه‌گذاری آزادانه است. با آزادی کامل برای سرمایه‌گذاری زمین باید وجود داشته باشد که در این حالت از میان رفتن مالکیت خصوصی یعنی ملی کردن زمین را خواهیم داشت و یا حفظ مالکیت خصوصی بر زمین باقی میماند که در این حالت نفوذ سرمایه از راه‌های پر پیچ و خم یعنی گروی زمین توسط مالک و دهقانان، بردگی دهقانان به یاری زور، اجاره دادن زمین به آنان که صاحب سرمایه‌اند را خواهیم داشت.

مارکس میگوید: "اینجا در کشاورزی به گستره کوچک، بهای زمین، به مثابه نتیجه مالکیت خصوصی زمین همچون رادعی بر تولید ظاهر میشود. در کشاورزی به گستره بزرگ و مالکیت‌های عظیم که بر مبنای سرمایه‌داری کار میکنند، باز مالکیت همچون رادعی است، زیرا محدود کننده سرمایه‌گذاری مولد کشاورزان اجاری است که در تحلیل نهایی سود آن نه به خود آنها بل به مالک میرسد" (سرمایه جلد ۳، بخش ۲ ص ۴۷-۳۴۶) ۲۳

در نتیجه، انحلال مالکیت خصوصی حداکثر کاری است که میتوان در جامعه بورژوازی جهت برداشتن کلیه موانع در راه سرمایه‌گذاری آزادانه کشاورزی و گذر آزادانه سرمایه از یک شاخه تولیدی به شاخه دیگر، انجام داد. انکشاف آزادانه، گسترده و سریع سرمایه‌داری، آزادی کامل برای ستیز طبقاتی، محو شدن تمامی تعیین‌های زاید که کشاورزی را بدل به گونه‌ای صنعت "شاق" کرده‌اند همه دستاوردهای ملی کردن زمین در نظام سرمایه‌داری هستند.

۶ - ملی کردن زمین و بهره پولی.

یک استدلال جالب علیه ملی کردن بوسیله آ. فین که مدافع تقسیم زمین است ارائه شده، او میگوید: هر دوی ملی کردن و منطقه‌ای کردن به معنی گذار بهره به بدنه عمومی [= اجتماع] است مسأله این است که کدام نوع از بهره این گذار را انجام میدهد، بهره سرمایه‌داری که چنین نمیشود، زیرا "معمولا" دهقانان بهره به معنای سرمایه‌داری آن را از زمین خود بدست نمی‌آورند (مسأله ارضی و سوسیال دمکراسی ص ۷۷ و نیز ص ۶۳) پس بهره پیشا سرمایه‌داری چنین میشود^{۲۴}

منظور مارکس از بهره پولی پرداخت کل تولید افزونه به شکل پول توسط دهقانان به زمینداران است. شکل واقعی وابستگی اقتصاد دهقانی به زمینداران در اقتصاد پیشا سرمایه‌داری، بهره کار Arbeitsrente بود که به بیان بهتر، همان بیگاری است، سپس بهره به شکل محصول یا بهره به شکل نوع [محصول] و عاقبت به شکل بهره پولی ظاهر شد. آ. فین میگوید "آن شکل حتی امروز رایج‌ترین نوع بهره در کشور ماست" (ص ۶۳).

بدون شک، کشاورزی اجاری استوار به بردگی و بندگی، رایج‌ترین شکل کشاورزی در روسیه است و بنا به نظریه مارکس، آنچه که دهقان در چنین نظام اجاری میپردازد، عمدتاً بهره پولی است. کدام نیرو، امکان بزور ستاندن این بهره از دهقان را فراهم می‌آورد؟ آیا این نیروی بورژوازی و سرمایه‌داری پیشرفته است؟ مطلقاً خیر. نیروی مالکیت فئودالی است. زمانیکه این نوع مالکیت از هم بپاشد و این نقطه شروع شرط اساسی برای انقلاب ارضی دهقانی است - دیگر دلیلی در دست نیست که از "بهره پولی" به معنای پیشا سرمایه‌داری آن بحث کنیم. از اینرو، یگانه مشخصه استدلال فین این است که او یکبار دیگر به پوچ بودن جداسازی مالکیت دهقانی بر زمین از سایر زمین‌ها در جریان یک انقلاب ارضی تاکید گذاشته، از آنجا که زمین‌های تقسیم شده معمولا" بوسیله زمین‌های بزرگ مالکان احاطه شده‌اند و از آنجا که شرایط موجود تعیین سرحد زمین‌های دهقانی از زمین‌های بزرگ مالکان به حیات بردگی امکان داده، بقای این سرحدگذاری ارتجاعی است. برخلاف تقسیم زمین و ملی کردن، منطقه‌ای کردن زمین این سرحدگذاری را می‌پذیرد.

... (۱۰۷) بنیاد نظری...

البته، وجود مالکیت کوچک زمین یا درست‌تر بگوئیم، وجود کشاورزی کوچک تغییرات چندی در نظریه همگانه بهره سرمایه‌داری ایجاد میکند، اما آن را از میان نمیرد. بعنوان مثال مارکس یادآور شده که بهره مطلق به معنای دقیق آن معمولاً در کشاورزی کوچک وجود ندارد، یعنی بطور عمده برای ارضای نیاز خود کشاورز موجود نیست (جلد ۳، بخش ۲ ص ۳۳۹ و ۳۴۴) اما هرچه تولید کالائی بیشتر تعمیم یابد، بیشتر هم کلیه احکام نظریه اقتصادی در مورد کشاورزی دهقانی صادق خواهد بود، زیرا در شرایط جهان سرمایه‌داری قرار میگیرد. نباید فراموش کرد که بدون ملی کردن زمین و تصدی برابر زمین، این حقیقت جا افتاده که دهقانان مرفه روسیه به نقد بر راستای سرمایه‌داری کشاورزی گذر می‌نمایند، از میان خواهد رفت. من در کتابم انکشاف سرمایه‌داری در روسیه نشان دادم که بر مبنای آمار و ارقام دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ حدود یک‌پنجم خانوارهای دهقانی بیش از نیمی از تولید کشاورزی دهقانی و سهمی بسیار بالاتر از زمین‌های اجاری را در دست دارند و نیز نشان دادم که کشاورزی اینان امروزه تولید کالائی است و نه کشاورزی بر اساس اقتصاد - طبیعی و بالاخره، این دهقانان نمیتوانند بدون ارتش عظیم کارگران زمین وجود داشته باشند^{۲۶} میان این دهقانان عناصر بهره سرمایه‌داری وجود دارد، این دهقانان منافع خود را از طریق پشکونوف بیان مینمایند که هوشیارانه لغو کار اجاری را همچون "اجتماعی کردن زمین" رد میکند و باز هوشیارانه نقطه نظر فرد - گرایی اقتصادی دهقانی را بیان میکند. اگر در ناکجاآباد نارودنیک‌ها ما به دقت عنصر اقتصادی راستین را از عناصر دروغین ایدئولوژی تمایز دهیم آنگاه خواهیم دید که دهقانان بورژوا بالاترین سود را از انحلال مالکیت فئودالی خواهند برد، جدا از اینکه این انحلال از طریق تقسیم، ملی کردن یا منطقه‌ای کردن صورت پذیرد. "وام‌ها و تضمین‌های" دولت هم در وجه نخست، در بند منافع دهقانان بورژوا خواهند بود. "انقلاب ارضی دهقانی" چیزی نیست جز فرودستی کل نظام مالکیت نسبت به شرایط توسعه و موفقیت این کشاورزی دهقانی. بهره پولی عنصر در حال مرگ گذشته است که راهی هم جز مرگ ندارد. بهره سرمایه‌داری عنصر تازه بدنیا آمده و متعلق به آینده است که یا در شرایط سلب مالکیت از دهقانان تهیدست به شیوه استولنپین (همچون "ماده ۸۷") و یا در شرایط سلب مالکیت از بزرگ - مالکان ثروتمند توسط دهقانان انکشاف خواهد یافت.

۷- در کدام شرایط ملی کردن عملی است ؟

نظری که غالباً مارکسیست‌ها ارائه کرده‌اند اینست که ملی کردن صرفاً در مرحله بالائی از انکشاف سرمایه‌داری عملی است. یعنی زمانیکه سرمایه‌داری بطور کامل شرایط را برای "جدا شدن زمیندار از کشاورزی" و با استفاده از گروگذاری یا کرایه دادن فراهم کرده باشد. چنین فرض شده که کشاورزی سرمایه‌داری در گستره وسیع باید به نقد خود را برای ملی کردن زمین آماده کرده باشد زیرا قطع بهره بدون تاثیر بر ارگانیزم اقتصادی، باید از پیش تدارک دیده شده باشد ۲۷.

آیا این نظری درست است؟ از دیدگاه نظری نمیتوان آن را با دلیل و بحث اثبات کرد، نمیتوان با بازگفت مستقیم از آثار مارکس از آن هواداری کرد، حقایق و تجربیات، بیشتر علیه آن گواهی میدهند تا له آن. از دیدگاه نظری، ملی کردن انکشاف ناب "آرمانی" سرمایه‌داری در کشاورزی است. این که چنین ترکیب شرایط و رابطه نیروها که امکان ملی کردن را در جامعه سرمایه‌داری فراهم می‌آورند غالباً به اشکال دیگری در تاریخ طرح شده‌اند، مسأله دیگری است. اما ملی کردن صرفاً یک نتیجه و معلول انکشاف سرمایه‌داری نیست، بل از زمره شرایط آن است. فکر اینکه ملی کردن صرفاً در مرحله بسیار بالای انکشاف سرمایه‌داری تحقق پذیر است به معنای انکار آن به مثابه ضابطه پیشرفت بورژوازی است. زیرا همه جا انکشاف بالای کشاورزی سرمایه‌داری "اجتماعی کردن تولید کشاورزی" یعنی انقلاب اجتماعی را در دستور کار قرار داده است (و در طول زمان بطور گریزناپذیر در کشورهای دیگر هم در دستور کار قرار خواهد داد). هیچ ضابطه رشد بورژوازی به مثابه ضابطه‌ای بورژوازی آنجا که جدال طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی جاد شده کار نخواهد بود. چنین ضابطه‌ای در آن جامعه بورژوازی "جوان" که هنوز توان‌هایش شکوفا نشده و تناقضاتش را تماماً تکامل نداده و پرولتاریائی زورمند برای ورود مستقیم به صحنه انقلاب سوسیالیستی نساخته، بیشتر محتمل است. مارکس امکان ملی کردن زمین را اینجا میداد و گاه مدافع آن بود، نه فقط در دوره انقلاب بورژوازی آلمان به سال ۱۸۴۸ بل در [ایالات متحده] آمریکا به سال ۱۸۴۶ که بنا به تحلیل دقیق مارکس در همان زمان در سرآغاز انکشاف صنعتی بود، تجربه کشورهای گوناگون سرمایه‌داری به ما هیچ مثالی از ملی کردن زمین در ناب‌ترین شکل آن نشان نمیدهد.

۱۰۹) بنیاد نظری...

موردی بیش و کم مشابه آن را در زلاند نو یعنی در یک دموکراسی سرمایه‌داری جوان می‌بینیم که البته آنجا کوچکترین نشانه‌ای از انکشاف سرمایه‌داری در کشاورزی یافت نمی‌شود. گاه موردی مشابه آن را در [ایالات متحده] آمریکا نشان می‌دهند، آنجا که حکومت، قانون زمین‌های کوچک را گذراند و زمین‌ها را میان کشاورزان کوچک براساس نرخ پائین تقسیم کرد.

خیر، انجام ملی کردن در دوره سرمایه‌داری کاملاً "انکشاف یافته، به معنی نفی آن به مثابه ضابطه رشد بورژوازی است و چنین کاری مستقیماً" در تناقض با نظریه اقتصادی است. به‌گمان من مارکس در استدلال زیر که در نظریه‌های ارزش افزونه ارائه کرده، سیاهه‌ای از شرایط را جهت ملی کردن جدا از آنچه اکثراً "تصور میشود بدست داده است. پس از توضیح اینکه زمیندار موجودی کاملاً" زائد در تولید سرمایه‌داری است و صرفاً "اگر زمین به دولت تعلق داشته باشد به هدف‌این تولید "پاسخ کامل داده میشود" مارکس میگوید: "به این دلیل است که در حد نظریه، بورژوازی رادیکال به انکار مالکیت خصوصی زمین میرسد... در عمل، اما او فاقد این شهامت است، چرا که هجوم به یک شکل مالکیت - یعنی مالکیت خصوصی در مناسبت با شرایط کار - برای اشکال دیگر مالکیت سرمایه‌داری بسیار خطرناک خواهد بود. افزون بر این همه، باید یاد داشت که بورژوا خود را محدود میکند، (نظریه‌های ارزش افزونه جلد ۲ بخش ۱ ص ۲۰۸) ۲۸

مارکس اینجا به موقعیت انکشاف نیافته سرمایه‌داری در کشاورزی به مثابه مانع اجرای ملی شدن اشاره نکرده است. او به دو مانع دیگر اشاره دارد و به شدت هوادار اجرای ملی کردن در دوره انقلاب بورژوازی است. مانع نخست: بورژوازی رادیکال فاقد شهامت هجوم به مالکیت خصوصی زمین است، زیرا از خطر هجوم سوسیالیستی به کل مالکیت خصوصی، یعنی از انقلاب سوسیالیستی در هراس است. مانع دوم: "بورژوا خود را محدود میکند". واضحاً آنچه مارکس میخواهد بگوید این است که وجه تولید سرمایه‌داری به نقد خود را در حوزه مالکیت فئودالی زمین محصور کرده است، یعنی این مالکیت خیلی بیشتر بورژوازی است تا فئودالی. زمانیکه بورژوازی به مثابه یک طبقه وابسته به مالکیت زمین در گستره وسیع و مسلط آن گردید و خود را هم "محدود کرد"، "جاخوش کرد و کاملاً" مالکیت زمین را به خود وابسته نمود" آنگاه یک جنبش اصیل اجتماعی از جانب بورژوازی جهت دفاع از ملی کردن،

غیرممکن خواهد بود. غیرممکن، به این دلیل ساده که هیچ طبقه‌ای علیه خودش کار نمیکند.

اگر کلی بگوئیم، این دو مانع صرفاً در دوران پیشرفت سرمایه‌داری و نه دوران زوال آن، یعنی در دوران انقلاب بورژوازی و نه دوران انقلاب سوسیالیستی زوددنی هستند. این نظر که ملی کردن صرفاً در دوران انکشاف سرمایه‌داری ممکن است، نظری مارکسیستی نیست و با هردوی پیشنهادهای کلی نظریه مارکس و جملات او که در بالا بازگو کردیم در تناقض است. مسأله شرایط از نظر تاریخی مشخص را که در آنها ملی کردن دست‌آمدنی است با بحث از این و آن نیرو و طبقه به حد افراطی ساده میکند و آن را به تجریدی طرح‌گونه و برهنه خلاصه مینماید.

"بورژوازی رادیکال" در دوران سرمایه‌داری کاملاً پیشرفته نمیتواند با شهامت باشد. در چنین دورانی "محدود شدن" تقریباً کامل بورژوازی دیگر چاره‌ناپذیر است. در دوران انقلاب بورژوازی شرایط عینی به "بورژوازی رادیکال" یاری میدهد تا شجاع باشد، زیرا در طرح پرسش‌های تاریخی این دوره، بورژوازی به مثابه یک طبقه هنوز از انقلاب پرولتاریائی در هراس نیست. در دوران انقلاب بورژوازی هنوز خود را محدود نکرده است. آنجا مالکیت بر زمین هنوز به مقدار زیادی در سراشیب فتودالیسم شکل میگیرد. پدیده توده کشاورزان بورژوا که علیه اشکال اصولی مالکیت مبارزه میکنند و از اینرو عملاً حصول "رهائی زمین" در شکل کامل بورژوازی آن یعنی ملی کردن کاملاً ممکن است. در کلیه این زمینه‌ها انقلاب بورژوازی روسیه خود را در شرایط عملی کاملاً مساعدی مییابد. با استدلالی کاملاً اقتصادی ما باید بطور قطع به وجود بازمانده‌های فتودالیسم در نظام مالکیت روسی در هردوی زمین‌های بزرگ مالکی و زمین‌های تقسیم شده دهقانی اعتراف کنیم. در چنین شرایطی تضاد میان سرمایه‌داری نسبتاً پیشرفته در صنعت و واپس ماندگی روستا کاملاً روشن میشود و بنا به دلایل عینی انقلاب بورژوازی را سخت بارآور میکند و شرایط را برای بهترین توسعه کشاورزی فراهم میآورد. ملی کردن زمین بطور ویژه شرطی برای سریع‌ترین توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی ماست. ما "بورژوازی رادیکالی" در کشور خود داریم که هنوز "خویشتن را محدود نکرده" است و از هجوم پرولتاریا در هراس نیست این بورژوازی رادیکال در روسیه، دهقان بورژواست.

از این نقطه نظر تمایز میان توده بورژوازی لیبرال روسیه و توده دهقانان

(۱۱۱) بنیاد نظری...

روسیه در مورد ملی کردن زمین کاملاً "عقلانی" است. زمیندار لیبرال، حقوقدان، کارخانه‌دار یا تاجر لیبرال جملگی به حد کافی "خود را محدود کرده‌اند" آنان از چیزی جز هجوم پرولتاریا هراس ندارند. آنان راهی جز قبول راه استولپین - کادت را ندارند. فقط به آن رودخانه طلا که به سوی زمینداران، مأمورین عالیرتبه حکومتی، حقوقدادان و تاجر به شکل میلیون‌ها [روبل] از جانب بانک "دهقانی" روان است بیاندیشید. در نظام "پرداخت بازخرید" کادت‌ها، این رودخانه طلا به مسیر متفاوتی هدایت شده، شاید کمتر وفور نعمت داشته باشد، اما هنوز صدها میلیون (روبل) همراه دارد و به همان دست‌ها ختم میگردد. دربراندازی انقلابی تمامی اشکال کهن مالکیت زمین، نه مأمورین دولتی و نه حقوقدانان هیچ سهمی ندارند. تاجر هم - غرض توده آنهاست - چندان دوربین نیستند که گسترش آینده بازار خانگی دهقانی را به امکان فوری ره‌ودن چیزیکی از اشراف ترجیح دهند. فقط دهقانان که امروز بوسیله روسیه کهنه به تابوت‌ها سپرده میشوند، قادرند بازسازی کامل نظام زمیندارای در روسیه را عملی کنند.

۸. آیا ملی کردن به معنای گذار به تقسیم است؟

اگر ملی کردن به مثابه ممکن‌ترین کنش در دوران انقلاب بورژوازی در نظر گرفته شود، پس باید این نظر بطور گریزناپذیر به قبول این نکته هم بیانجامد که ملی کردن میتواند تبدیل به تقسیم زمین گردد. نیاز اقتصادی راستین که توده‌های دهقان را ناچار به انجام ملی کردن میکند، نیاز به بازسازی تمامی مناسبات کهن ارضی و "تسویه" کلیه زمین‌ها جهت انطباق مناسبات ارضی با نظام نوین کشاورزی است. اگر چنین باشد، واضح است که کشاورزانی که خود را با نظام نوین آشتی داده‌اند و تمام نظام مالکیت را بازسازی کرده‌اند، خواستار آن خواهند شد که نظام ارضی نوین، کاملاً "تحکیم یابد"، یعنی آنچه از دولت گرفته‌اند بدل به ملک خود آنها شود.

آری، بی‌گفتگو این مسأله درست است، ما به ملی کردن نه از طریق دلایل تجربیدی، بل از طریق محاسبه مشخص در مورد منافع مشخص یک دوران مشخص نزدیک شده‌ایم و البته احمقانه خواهد بود اگر توده کشاورزان کوچک را "ایدالیست" بدانیم یا چنین بیاندیشیم که آنها بر مبنای منافع خویش در مرحله تقسیم متوقف

خواهند شد. در نتیجه ما باید این نکات را در نظر بگیریم: (۱) آیا منافع آنان در تقسیم زمین است؟ (۲) در کدام وضعیت تقسیم زمین بر برنامه ارضی پرولتری اثر میگذارد؟ (۳) چگونه تقسیم زمین بر برنامه ارضی پرولتری اثر میگذارد؟

ما به نقد به پرسش نخست پاسخ مثبت داده‌ایم. به پرسش دوم هنوز هیچگونه پاسخ روشنی نمیتوان داد. بدنبال دوران ملی کردن انقلابی خواست تقسیم از اشتیاق به تحکیم مناسبات ارضی در عالیتترین درجه ممکن آن در انطباق با الزامات سرمایه‌داری بیرون می‌آید. شاید هم از اشتیاق مالکین فعلی زمین به افزایش درآمد خود به خرج مابقی جامعه بیرون آید. عاقبت، شاید از اشتیاق به "آرام کردن" (یا خودمانی بگوئیم: سرکوب) پرولتاریا لایه‌های نیمه‌پرولتری برآمده که نزد آنها ملی کردن زمین در حکم عنصری است که "آرزوی" اجتماعی کردن کل تولید اجتماعی را "بیدار میکند". این هر سه امکان، خود را به یک اساس اقتصادی خلاصه میکنند، زیرا تحکیم نظام نوین مالکیت سرمایه‌داری کشاورزان نوین بطور خودکار احساسات ضد پرولتری می‌آفریند و این کشاورزان را به ایجاد امتیازات نوینی برای خودشان در پرده حق مالکیت میراند. از اینرو، مسأله خود را دقیقاً به تحکیم اقتصادی خلاصه میکند. عنصر ثابت و همیشگی که علیه این نکته وجود دارد، انکشاف سرمایه‌داری است که سلطه کشاورزی به گستره بزرگ را می‌آفریند و خواهان تسهیلات جدی برای "تبدیل و تحکیم" کشاورزان کوچک به بزرگ است. یک عنصر موقتی هم که علیه آن نکته وجود دارد، زمین‌های آماده برای مهاجرت در روسیه است: تحکیم اقتصاد نوین به معنی افزایش درجه فن‌آوری کشاورزی است. ما قبلاً نشان دادیم که هر گام به پیش در فن‌آوری کشاورزی برای روسیه هرچه بیشتر زمین‌های نوینی که برای مهاجرت آماده هستند را "می‌گشاید".

بحث ما از پرسش دوم، ما را به استنتاج زیر میکشاند: وضعیت‌هایی که در آنها خواست کشاورزان نوین برای تقسیم زمین بر تعامی تاثیرات مخالف پیروز میشود نمیتوانند از پیش با دقت طرح شوند. بهر حال باید برای این حقیقت اهمیت زیادی قائل شد که انکشاف سرمایه‌داری پس از انقلاب بورژواشی بطور گریزناپذیر به چنین وضعیت‌هایی امکان ظهور میدهد.

در رابطه با آخرین پرسش که به روش حزب کارگری در برابر خواست احتمالی کشاورزان نوین برای تقسیم زمین مربوط میشود، یک پاسخ دقیق میتوان داد. پرولتاریا

(۱۱۳) بنیاد نظری...

میتواند و باید از بورژوازی مبارز، آنگاه که جدالی به راستی انقلابی علیه فئودالیسم میکند هواداری کند. اما وظیفه پرولتاریا این نیست که از بورژوازی آنگاه که بیحرکت است، دفاع کند. اگر پیروزی یک انقلاب بورژوائی در روسیه بدون ملی کردن زمین ممکن نباشد، پس قطعی است که حرکت به سوی تقسیم زمین بدون درجه معینی از "بازگشت" و حرکت دهقانی (یا از نظر مناسبات مسلم: کشاورزی) به سوی ضد - انقلاب ممکن نخواهد بود. پرولتاریا علیه کلیه تلاش‌هایی از این دست سنت انقلابی خود را بکار خواهد گرفت و هرگز به آنها یاری نخواهد رساند.

بهر حال خطای بزرگی است که بیاندیشیم در جریان حرکت طبقه کشاورز نوین به سوی تقسیم زمین ملی کردن پدیده‌ای انتقالی است و خود دارای معنای جدی نیست. ملی کردن در هر حال دارای معانی مادی و اخلاقی بیشمار است. معنای مادی دارد، چرا که هیچ چیز نمیتواند روستاها را که امروز در وضعیت نیمه خرابه و آسپائی هستند بازسازی کند و توسعه سریع کشاورزی را ممکن سازد. هر راه حل دیگری برای مسأله کشاورزی نقطه شروعی چنین مساعد برای انکشاف اقتصادی در انقلاب ایجاد نخواهد کرد. معنای اخلاقی ملی کردن در دوره انقلابی این است که پرولتاریا به انحلال "شکلی از مالکیت خصوصی" یاری خواهد کرد که بطور گریز - ناپذیر در همه جهان انعکاس خود را بجا خواهد گذاشت. پرولتاریا مدافع پیگیرترین و جدی‌ترین انقلاب بورژوائی و عالیترین شرایط برای انکشاف سرمایه داری است، از اینرو به قدرت علیه تمامی عدم اطمینان‌ها، سستی‌ها، ترس‌ها و انفعال‌ها که بورژوازی قادر به فائق آمدن بر آنها نیست خواهد ایستاد.

فصل چهارم: تأویلات سیاسی و تاکتیکی در مسأله برنامه ارضی.

چنانکه قبلاً دیدیم، تأویلات سیاسی و تاکتیکی به شکل نامناسبی مقام عمده در بحث حزب در مورد برنامه ارضی را اشغال کرده‌اند. هدف ما بررسی این تأویلات تا حد امکان بصورت نظامدار و کوتاه و نیز نشان دادن مناسبت میان اقدامات (و نظریات) سیاسی گوناگون و اساس اقتصادی انقلاب ارضی است.

۱- «تضمینی علیه بازگشت (ارتجاع)».

من در گزارش خود از کنگره استکهلم از این استدلال یاد کردم و بحث بر سر آن را از حافظه خود نقل نمودم. اکنون ما در برابر خود متن رسمی یادداشت‌های کنگره را داریم. پلخانیف در کنگره استکهلم ندا داد: "این مسأله کلیدی موضع من است. من به امکان بازگشت می‌اندیشم" (ص ۱۱۵). اجازه بدهید تا این مسأله کلیدی را با دقت بیشتری بررسی کنیم. نخستین اشاره به آن در نخستین سخنرانی پلخانیف این است: "لنین میگوید که ما باید با قدرت ملی کردن زمین را به انجام برسانیم، اما برای ملی کردن با قدرت کافی نخست باید تضمینی علیه بازگشت ارتجاع داشته باشیم اما چنین تضمینی وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد. تاریخ فرانسه یا تاریخ انگلستان را بیاد آورید، در هر یک از این کشورها پیشرفت انقلاب بدنبال خود [دوره] بازگشت را داشت. شاید همین در کشور ما هم رخ دهد، برنامه ما باید چنان باشد که در جریان اجرای آن، بتوانیم نیروئی که احتمالاً بازگشت را در پی خواهد داشت به حداقل برسانیم. برنامه باید اساس اقتصادی تزارسم را حذف کند. ملی کردن زمین در طول دوره انقلابی آن اساس را محو

نخواهد نمود. از اینرو به گمان من خواست ملی کردن یک خواست ضدانقلابی است (ص ۴۴) "اساس اقتصادی تزاریسیم" دیگر چیست؟ پلخانیف در همان سخنرانی خود میگوید: "وضعیت در کشور ما چنان است که زمین به همراه کشاورزان در خدمت دولت قرار دارد و براساس این خدمت، استبداد روسی انکشاف یافته است. برای سرنگونی این استبداد، ضروری است که اساس اقتصادی آن را حذف کنیم (از اینرو) من در حال حاضر با ملی کردن مخالفم" (ص ۴۴)

پیش از هر چیز اجازه بدهید که منطق این استدلال درباره بازگشت [ارتجاع] را بررسی کنیم. نخست "چنین تضمینی وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد" دوم "[باید] نیروئی که احتمالا" بازگشت را در پی خواهد داشت به حداقل برسانیم" این نکته بدین معنی است که ما باید تضمینی علیه بازگشت اختراع کنیم، اگرچه نمیتواند چنین تضمینی وجود داشته باشد! و صفحه بعد (ص ۴۵) می بینیم که پلخانیف در همان سخنرانی عاقبت تضمینی را اختراع میکند "در جریان بازگشت (منطقه‌ای کردن باعث میشود) که زمین (خوب دقت کنید!) به نمایندگان سیاسی نظام کهن سپرده نشود" بدین سان اگرچه "نمیتواند" تضمینی در کار باشد، اما تضمینی در کار هست. سحر و جادوئی درخشان در کار است و مطبوعات منشویکی هم چقدر در برابر سحر و جادو از خود بیخود میشوند.

زمانیکه پلخانیف سخن میگوید درخشان و بذله‌گوست. او همچون دایره جادوئی کاترین منفجر میشود، می‌پیچد و جرقه میزند، اما مشکل آنجا آغاز میشود که سخنرانیش واژه به واژه در نظر گرفته شود و تابع نظم منطقی گردد:

اصولا" بازگشت به چه معنی است؟ به معنی بازگشت قدرت دولتی به نمایندگان سیاسی نظام کهنه است. آیا میتواند تضمینی علیه این بازگشت وجود داشته باشد؟ خیر، چنین تضمینی وجود ندارد. پس ما چنین تضمینی را باید از خود اختراع کنیم و آن هم منطقه‌ای کردن زمین‌هاست که "زمین" را [به نظم کهن] نخواهد سپرد... اما پرسیدنی است: منطقه‌ای کردن چگونه مانعی بر سر راه "سپردن زمین" ایجاد میکند؟ یگانه مانع همانا قانونی است که از مجلسی انقلابی در مورد زمین‌ها بگذرد (زمین‌هایی که قبلا" به بزرگ مالکان تعلق داشتند و غیرو) تا در اختیار نیروهای منطقه‌ای قرار گیرند. اما قانون چیست؟ بیان اراده طبقاتی که پیروز شده‌اند و قدرت دولت را در اختیار دارند، قانون است. آیا میتوانید بگوئید

(۱۱۷) تأویلات سیاسی...

که قانون "مانع از سپردن زمین به نمایندگان نظام کهن" خواهد شد، زمانیکه این نمایندگان قدرت دولتی را دوباره در اختیار خویش دارند؟

و این مهملات پس از کنگره استکهلم از جانب سوسیال دمکراتها حتی از تربیون دوما عنوان شد.^۱ درباره این سؤال مشهور "تضمین علیه بازگشت" باید دقت کنیم. از آنجا که ما نمیتوانیم چنین تضمینی در دست داشته باشیم، طرح این سؤال در رابطه با برنامه ارضی به معنی منحرف کردن و متوقف کردن اندیشه مخاطب و ایجاد گنگی و ابهام در بحث است. ما در چنان موقعیتی نیستیم که فراخوان انقلاب سوسیالیستی در غرب را که یگانه تضمین مطلق علیه بازگشت [ارتجاع] در روسیه است به اراده خود صادر کنیم. اما "تضمینی" نسبی و مشروط یعنی تضمینی که بزرگترین مانع ممکن در راه بازگشت را فراهم میآورد وجود دارد: انقلاب را در روسیه تا دورترین اهدافش پیش برانیم و آن را به طریقی پیگیر و تعیین کننده انجام دهیم. هرچه انقلاب بیشتر پیش رفته باشد نظام کهنه سخت تر میتواند بازگردد و حتی اگر بازگردد، بیشترین دستاوردها باقی خواهند ماند. هرچه زمین کهن را عمیق تر با انقلاب شیار زده باشیم، بازگشت نظام کهن مشکل تر خواهد بود. در حوزه سیاسی هم پیدایش یک جمهوری دمکراتیک بیانگر تغییری عمیق تر و ریشه ای تر از حکومت های دمکراتیک محلی است، نخستین چنین فرقی میکند (و خواهان آن است) که نیروی انقلابی بزرگتر، نیروی هوش بیشتر و سازماندهی عالیترا از جانب توده های مردم وجود داشته باشد. این موجد سنت هائی است که درهم کوبیدن آنها برای ارتجاع بسیار مشکل خواهد بود. به این دلیل است که بعنوان مثال امروز سوسیال دمکراسی چنین ارزش والائی برای دستاوردهای انقلاب فرانسه (علیرغم بازگشتی که بدنبال داشت) قائل است و دقیقاً از این جهت با کادتها تفاوت دارد (و از سوسیال دمکراتهائی که همچون کادتها می اندیشند هم؟) چرا که کادتها ترجیح میدهند زمستووهائی دمکراتیک در یک نظام سلطنتی چونان "تضمین علیه بازگشت" وجود داشته باشد.

در حوزه اقتصادی باید گفت که ملی کردن در یک انقلاب ارضی از هر چیز پیش رونده تر است زیرا تمامی اشکال شده های میانه ای مالکیت را درهم می شکند. در زمان حاضر دهقان بر قطعه زمین خود کشت میکند، قطعه ای که از تقسیم (سال ۱۸۶۱) به او رسیده، قطعه ای که از زمین های تقسیم شده یا از زمین های بزرگ مالکی

اجاره کرده است و از این قبیل. ملی کردن، امکان میدهد که تمامی این حصارها را تا آخرین حد ممکن از هم بپاشیم و کل زمین‌ها را برای نظام نوین اقتصادی در انطباق با نیازهای سرمایه‌داری "تسویه" کنیم. البته حتی اجرای چنین تسویه‌ای هیچ‌گونه تضمینی علیه بازگشت نظام کهن ایجاد نخواهد کرد، امید دادن به خلق در مورد "تضمین علیه بازگشت" شیادی است. اما تسویه نظام کهن زمین‌داری به این شکل چنان توانی به نظام نوین اقتصادی میدهد که بازگشت نظام کهنه بسیار مشکل میشود، زیرا هیچ نیروئی در روی زمین نمیتواند انکشاف سرمایه‌داری را متوقف کند. در منطقه‌ای کردن بازگشت به نظام کهن بسیار آسانتر است، زیرا منطقه‌ای کردن عملاً "قلمرو سکونت" را حفظ میکند و مرزی که مالکیت سده‌های میانه را از مالکیت نوین و همگانی جدا میکند، را باقی نگه میدارد. پس از ملی کردن اگر ارتجاع بخواهد بازگردد باید میلیون‌ها کشاورز سرمایه‌دار و نوین راجعت احیای نظام کهنه مالکیت از میان بردارد. اما پس از منطقه‌ای کردن ارتجاع در بازگشت هیچ‌گونه مرز تازه کشاورزی را در مقابل خویش نخواهد یافت، آنچه باید انجام دهد امضای ورقه‌ای است که در آن مالکیت قطعه زمین منطقه‌ای x به نجیب‌زاده زمیندار y و z و غیره باز میگردد یا بهره "زمین‌های منطقه‌ای شده" را به زمینداران می‌سپرد.

اکنون باید از خطای منطقی پلخانف در مورد مسأله بازگشت (ارتجاع) واز گیجی او در مفاهیم سیاسی بگذریم و به جوهر اقتصادی بازگشت توجه نمائیم. یادداشت‌های کنگره استکهلم بطور کامل سخنان مرا منعکس کرده‌اند که پلخانف بازگشت (ارتجاع در) انقلاب فرانسه که بر مبنای سرمایه‌داری بود را با بازگشت "نظام کهن نیمه آسیائی ما" اشتباه گرفته است (یادداشت‌های کنگره ص ۱۱۶) از اینرو نیازی نمی‌بینم که آنچه در گزارشم گفته‌ام را اینجا تکرار کنم، پس صرفاً به مسأله "روشن کردن اساس اقتصادی استبداد" خواهم پرداخت. آنچه در زیر می‌آید مهمترین قطعه از سخنرانی پلخانف در این رابطه است: "این واقعیت دارد که بازگشت (در فرانسه) بازمانده‌های فئودالیسم را احیاء نکرد، اما معادل این بازمانده‌ها در کشور ما اتصال و رابطه نظام کهن فئودالی در مورد زمین و کشاورزی با دولت یعنی ملی بودن قدیمی زمین در روسیه است. پس در کشور ما بسیار ساده است که ارتجاع به آن ملی کردن (کذا) بازگردد، زیرا شما خود، خواست ملی

کردن را عنوان کرده‌اید و آن میراث نظام کهن نیمه‌آسیائی را سالم نگه داشته‌اید" (ص ۱۱۶)

پس اینطور؟ پس از بازگشت (ارتجاع) در واقع بازگشت آن ملی کردن، یعنی ملی کردن نیمه، آسیائی "آسانتر خواهد شد" زیرا لنین (و دهقانان) اکنون خواستار ملی کردن هستند. این دیگر چیست؟ یک تحلیل تاریخی - ماتریالیستی است یا یک "واژه پردازی" بطور ناب خردمندانه؟ آیا کاربرد واژه "ملی کردن" بازگشت شرایط نیمه آسیائی را تسهیل میکند یا برخی تغییرات اقتصادی چنین میکنند؟ پلخانیف با چنین دیدی، باید اینرا بفهمد که منطقه‌ای کردن و تقسیم زمین‌ها یک مبنای نظام آسیائی یعنی بزرگ مالکی به شیوه سده‌های میانه را باقی نگه میدارد. در نتیجه از دید جوهری و از دید جوهر اقتصادی انقلاب (و نه بر پایه حقایقی که میتوان آنها را به دلخواه برگزید) ملی کردن بطور کامل اساس اقتصادی استبداد آسیائی را از میان برمیدارد. "سحر و جادوی" پلخانیف اینجاست که او مالکیت زمین سده‌های میانه را با وابستگی، باج و خراج و بندگی همراهش "گونه خاصی از ملی کردن" میخواند اما دو شکل همراه آن نظام مالکیت یعنی مالکیت زمین‌های تقسیم شده و مالکیت فئودالی را از هم جدا میکند. به عنوان نتیجه این بازی با واژه‌ها، مسأله راستین تاریخی که مالکیت سده‌های میانه بوسیله کدام اقدام ارضی باید نفی گردد به کلی از شکل افتاده است. از همه چیز گذشته، این بازی پلخانیف بسیار خشن هم هست.

گنجی بی‌همتای پلخانیف در مورد مسأله بازگشت بوسیله دو وضعیت درک شدنی است. نخست پلخانیف در بحث از "انقلاب ارضی دهقانی" کاملاً از درک منش و ویژه تکامل سرمایه‌داری آن عاجز است. او نظریه نارودنیکو امکان تکامل غیر - سرمایه‌داری را با دید مارکسیستی که دونوع تکامل ارضی سرمایه‌داری امکان پذیر است با هم اشتباه گرفته است. پلخانیف همیشه به "ترس مبهم از انقلاب دهقانی" تسلیم میشود (چنانکه من به او در استکهلم هم گفته‌ام. یادداشت‌ها ص ۱۵۷-۱۵۶)^۲ و این ترس به شیوه‌ای از نظر اقتصادی ارتجاعی نه به نظام کشاورزی امریکائی بل به بندگی به شیوه سده‌های میانه ختم خواهد شد. عملاً از نظر اقتصادی آن انقلاب دهقانی ممکن نیست و دلیل آنهم اصلاحات دهقانی و طریق تکامل حواله به بحال آن است. در اصلاح دهقانی، پوسته فئودالیسم (هم

فئودالیسم بزرگ مالکی و هم "فئودالیسم دولتی" که پلخائف بدنبال مارترف در استکھلم بدان اشاره کرده) بسیار مقتدر است. اما تکامل اقتصادی زورمندتر از آن است و بجای این پوسته فئودالی، محتوای سرمایه‌داری را می‌نشانند. جدا از موانعی که بواسطه مالکیت به شیوه سده‌های میانه پیدا میشود، هم اقتصاد دهقانی و هم بزرگ مالکی انکشاف می‌یابند و گرچه آهسته، اما در طریق بورژوازی راه می‌پیمایند. اگر موردی راستین در هراس پلخائف از بازگشت استبداد آسیائی راجوئیم، نظام مالکیت میان دهقانان دولتی (از دهه ۱۸۸۰) و میان دهقانان دولتی سابق (از دهه ۱۸۹۰) را خواهیم یافت که بدل به شکل ناب "فئودالیسم دولتی" شده است، اما عملاً امروز این مالکیت آزادتر از نظام بزرگ مالکی است، زیرا استثمار فئودالی عملاً از اواخر نیمه دوم سده نوزدهم غیرممکن شده است. بندگی میان دهقانان دولتی "با زمین‌های وسیع"^۴ کمتر و انکشاف بورژوازی دهقانی میان آنها سریعتر بوده است. امروز در روسیه یا تکامل آهسته و دردناک پروسه - یونکری یا تکامل سریع و آزاد آمریکائی ممکن است. هرچیز دیگر تخیل است.

دومین مورد گنجی برخی از رفقای ما در مورد بازگشت [ارتجاع] شرایط نامطمئن بهار سال ۱۹۰۶ بود. جنبش دهقانی به مثابه جنبش توده‌ای هنوز به حرکت درنیامده بود و هنوز کاملاً امکان داشت که فرض کنیم جنبش دهقانی و اتحادیه دهقانی بیان نهائی خواست راستین بخش عمده و اکثریت دهقانان نیستند بورکراسی استبدادی هنوز امید نهائی را به اینکه "عوزیک‌ها به یاریمان خواهند آمد" از دست نداده بود (اصطلاح قدیمی روسکویه گوسودار ستووارگان ویت‌ها در بهار ۱۹۰۶) یعنی امید داشت که دهقانان به راست بپیوندند. از اینرو در قانون ۱۱ دسامبر ۱۹۰۵ سهم عمده‌ای به نمایندگان دهقانی داده شد. حتی در آن زمان بسیاری از سوسیال دمکراتها می‌اندیشیدند که حکومت میتواند دهقانان را با این نظر فریب دهد که "بهتر است زمین‌ها به تزار تعلق داشته باشند تا به زمینداران". اما جریان هردو دوما، قانون ۳ ژوئن ۱۹۰۷^۵ و قانون ارضی استولپین کافی بودند تا چشم همه را باز کنند. استبداد برای نجات آنچه که ممکن است، سیاست جایگزینی اجباری مالکیت خصوصی بر زمین بجای کمون‌های روستائی را اتخاذ کرد، یعنی ضدانقلاب را نه براساس گفتار مبهم دهقانی در مورد ملی کردن (زمین به "کمون" تعلق داشته باشد و از این دست حرفها) بل به یگانه اساس ممکن اقتصادی استوار

(۱۲۱) تأویلات سیاسی...

کرد. اساسی که قدرت زمینداران بر آن می‌تواند باقی بماند؛ تکامل سرمایه‌داری به الگوی پروسه. اکنون شرایط بسیار روشن‌تر شده است و زمان آن رسیده که هرگونه هراس مبهم از بازگشت "آسیائی" بوسیله جنبش دهقانی علیه مالکیت خصوصی زمین زدوده شود. ۶

۲- حکومت خودمختار محلی به مثابه «سدی مقابل ارتجاع».

پلخائف در [کنگره] استکهلم گفت: "در بدنه حکومت خودمختار محلی که زمین در تصاحب آن است منطقه‌ای کردن سدی مقابل ارتجاع ایجاد خواهد کرد و این سدی خواهد بود به راستی نیرومند، بعنوان مثال قزاق‌های ما را در نظر بگیرید" (ص ۴۵) بسیار خوب "ما قزاق‌هایمان را در نظر خواهیم گرفت" و خواهیم دید که اشاره به آنها چقدر بیهوده است. اما پیش از همه، اجازه بدهید زمینه همگانه‌این نظر را که حکومت خودمختار محلی می‌تواند سدی در برابر ارتجاع باشد، بررسی کنیم. این نظر توسط هواداران منطقه‌ای کردن در شرایط بسیاری ارائه شده و کافی است تا از گفتار جان (نام مستعار پ. ماسلوف) یادآوری کنیم که در حکم پیوستی است به قاعده پلخائف: "تمایز میان ملی کردن و منطقه‌ای کردن، اگر بپذیریم که هر دو به یکسان در راه دمکراتیزه کردن نظام سیاسی پیش می‌روند، چیست؟ تفاوت این است که منطقه‌ای کردن خیلی بیشتر قادر به تحکیم دستاوردهای انقلاب و نظام دمکراتیک است و بعنوان اساس انکشاف آینده آن محسوب می‌شود، در حالیکه ملی کردن صرفاً نیروی دولت را تقویت میکند" (ص ۱۱۲).

تاکنون منشویک‌ها منکر امکان وجود تضمین‌هایی علیه بازگشت ارتجاع بودند، اما در یک لحظه "تضمین‌ها" و "موانع" را همچون جادوی شعبده‌بازی ایجاد کرده‌اند! آخر کمی فکر کنید حضرات! چگونه حکومت خودمختار محلی می‌تواند سدی در برابر ارتجاع باشد یا دستاوردهای انقلاب را حفظ و تحکیم کند؟ صرفاً یک سد در برابر ارتجاع و یک وسیله تحکیم دستاوردهای انقلاب وجود دارد. آن آگاهی طبقاتی و سازماندهی توده‌ای پرولتاریا و دهقان است و در یک دولت سرمایه‌داری که نه بر مبنای اراده دلخواه بورکراسی بل با خواست‌های سرسختانه انکشاف اقتصادی متمرکز یافته، آن سازماندهی باید در نیروئی که در دولت تجمع یافته منعکس شود، در فقدان یک جنبش متمرکز دهقانی و بدون مبارزه سیاسی دهقانی در گستره ملی

که بوسیله پرولتاریای تمرکز یافته‌ای رهبری گردد، هیچ‌یک از "دستاوردهای انقلاب" نمیتوانند بطور جدی "تحکیم شوند" و هیچ‌گونه "سدی علیه ارتجاع" هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. حکومت خودمختار محلی که در کل به راستی دموکراتیک است عملاً غیرممکن است، مگر اینکه حاکمیت زمینداران به کلی از میان برود و مالکیت فئودالی و بزرگ مالکی انحلال یابد. منشویک‌ها با پذیرش این نکته در حرف، با منتهای بی‌خردی معنای راستین آن را نفی میکنند. این حکومت بدون پیروزی طبقات انقلابی و بدون تسخیر قدرت سیاسی و دولت توسط آنها میسر نیست، باید دانست که گذر دو سال از انقلاب حتی به سرسخت‌ترین "مردان چشم بسته"^۷ این نکته را آموخته است که طبقات انقلابی در روسیه صرفاً "میتوانند پرولتاریا و دهقان باشند، "انقلاب ارضی دهقانی" که شما آقایان از آن اینقدر زیاد حرف می‌زنید برای پیروزی به عنوان یک انقلاب دهقانی باید قدرت مرکزی را از طریق دولت تسخیر کند.

بدنه‌های حکومت دموکراتیک خودمختار محلی صرفاً "میتوانند ذرات این قدرت مرکزی دهقانان دموکراتیک باشند، صرفاً" با جنگ علیه گسیختگی محلی و منطقه‌ای دهقانان، صرفاً" با دفاع، زمینه‌سازی و سازماندهی جنبش تمرکز یافته دهقانی در سراسر روسیه، خدمت راستین به هدف "انقلاب ارضی دهقانی" میسر است، این کار از طریق تقویت واپس ماندگی منطقه‌ای و تحدید منطقه‌ای، ایالتی دهقانان مطلقاً ممکن نیست. شما آقایان پلخانیف و جان بطور خاص در خدمت همین تخدیر، از این نظر ملوفا^۸ ارتجاعی و نابخردانه دفاع میکنند که حکومت خودمختار محلی میتواند "سدی مقابل ارتجاع" باشد و یا "دستاوردهای انقلاب را تحکیم کند". زیرا تجربه دو سال انقلاب روسیه به شکل دردناکی نشان داده که بطور خاص این گسیختگی محلی، منطقه‌ای جنبش دهقانی (فراموش نکنیم که جنبش سربازان هم پاره‌ای از جنبش دهقانی است) بیش از هر چیز مشول شکست انقلاب بوده است. ارائه برنامه "انقلاب ارضی دهقانی" و همراه کردن آن با فقط دموکراتیزه کردن حکومت خودمختار محلی و نه با دموکراتیزه کردن حکومت مرکزی و نیز این فرض که حکومت خودمختار محلی "سد" و "وسیله تحکیم" است، در واقع چیزی جز تکرار نتایج پیوند کادتها با ارتجاع نیست.^۸ کادتها بر وجود حکومت‌های خودمختار "دموکراتیک" محلی تاکید میکردند زیرا نمیخواستند با مهمترین مسائل سروکار پیدا کنند. منشویک‌ها نمی‌فهمند که چه حرف مهمی است که بگویند "انقلاب

۱۲۳) تأویلات سیاسی ...

ارضی دهقانی " در دستور روز است . از اینرو آنان در تفسیر سیاسی خود از برنامه ارضی بالاترین درجه بیفکری را ارائه میکنند . این هم اگر مایلید نمونه‌ای از استدلال جان : " رفیق لنین میترسد که ارتجاع زمین‌های صادره شده را از بدنه‌های حکومت خود مختار محلی بازپس بگیرد . شاید در مورد زمین‌هایی که به دولت سپرده شوند چنین شود ، ولی نمیتوان احتمال آن را برای زمین منطقه‌ای شده هم قائل شد . حتی دولت استبدادی روسیه نمیتواند زمین را از بدنه حکومت خود مختار محلی ارمنی بازپس بگیرد ، زیرا در اینصورت فراخوان مقاومت نیرومندی به مردم داده خواهد شد " (ص ۱۱۳)

شاهکار است ، اینطور نیست ؟ تمام تاریخ استبداد ، چپاول زمین‌های محلی ، منطقه‌ای و ملی است و حضرات دانشمند ما میکوشند تا به مردم که در انزوای ایالتی خود تخدیر شده‌اند اطمینان دهند که " حتی استبداد " زمین را از کلیسای ارمنی نگرفته است . اگر هم چنین باشد صرفاً " بدلیل انقلاب سراسر روسیه است ... میگویند در مرکز استبداد برقرار باشد و در ایالات " زمین‌های ارمنی غصب نشوند " . آخر تا چه حد باید حماقت فضل فرو شانه جنبش سوسیال دموکراسی ما را فرا گرفته باشد ؟ و این هم از قزاق‌های پلخائف : " قزاق‌های ما را در نظر آورید ، آنها همچون مرتجعین رفتار کرده‌اند ، اما اگر حکومت [استبدادی] بخواهد به زمین آنها دست درازی کند ، آنها مردانه علیه آن خواهند ایستاد . در نتیجه شایستگی منطقه‌ای کردن بطور خاص در این است که حتی در جریان بازگشت ارتجاع هم کارآیی خود را حفظ خواهد کرد " (ص ۴۵)

واقعاً که این " در نتیجه " چقدر درست است ! اگر استبداد علیه مدافعین استبداد برخیزد ، آنگاه این مدافعین استبداد علیه آن برخوانند خاست ، مالکیت قزاقی نه فقط در جریان بازگشت ارتجاع فایده دارد ، بل به مثابه ابزار حمایت از آنچه که پیش از بازگشت باید سرنگون شود درمی‌آید . در مخالفت با پلخائف اشمیت توجه را به این رویه مهم منطقه‌ای کردن جلب کرد ، او گفت : بگذارید به شما یادآوری کنم که ماه گذشته استبداد امتیازات زیادی را برای قزاق‌ها تضمین کرده است . در نتیجه از همگانی کردن زمین قزاق‌ها در هراس نیست ، حتی امروز چنان رفتار میکند که به راستی یادآور منطقه‌ای کردن است ... منطقه‌ای کردن نقش ضد- انقلابی ایفاء خواهد کرد " (ص ص ۲۴-۱۲۳)

پلخائف چنان از این سخنان برآشفته که گفتار گوینده را در مورد این مسأله قطع کرد و پرسید که آیا او از قزاق‌های ارنبورگ حرف میزند یا از قزاق‌های دیگری و سپس کوشید تا دستور جلسه را با تقاضای وقت صحبت برای خود تغییر دهد و عاقبت این جملات کتبی را ارائه کرد: "رفیق اشمیت، سخنان مرا در مورد قزاق‌ها بطور تحریف آمیزی بازگو کرده است. من اشاره‌ای به قزاق‌های ارنبورگ نداشتم. من فقط گفتم به قزاق‌ها دقت کنید. آنها همچون ماوراء ارتجاعی رفتار کرده‌اند، با اینهمه اگر حکومت بخواهد به زمین آنها دست درازی کند، مردانه علیه آن خواهند ایستاد. و بدون کم و زیاد هم اگر چنین اقدامی در حق هریک از بدنه‌های محلی که بوسیله انقلاب به آنها زمینی که از بزرگ مالکین گرفته شده، تعلق یافته، بخواهد انجام شود، آنان نیز چنین خواهند کرد و این اقدام از جانب آنان تضمینی علیه ارتجاع در جریان بازگشت آن خواهد بود" (ص ۱۲۷)

البته نقشه درخشانی است. سرنگون کردن استبداد بدون دست زدن به ترکیب آن، گرفتن چند منطقه از او و آزاد گذاشتن دست او که اگر میتواند آنها را بازپس بگیرد. این نقشه همانقدر درخشان است که برنامه سلب مالکیت از سرمایه داران بوسیله حفظ نظام سیرده‌های بانکی، اما مسأله این نیست. مسأله اینست که منطقه‌ای کردن زمین که نقش خارق‌العاده‌ای در انقلاب پیروز خواهد داشت اکنون نقش ضدانقلابی دارد و این نکته‌ای است که پلخائف از آن طفره میرود.

در حال حاضر زمین قزاق‌ها منطقه‌ای کردن واقعی را نشان میدهد. مناطق عظیمی به قزاق‌های جدا از هم - ارنبورگ، دن و سایرین - تعلق دارد. قزاق‌ها میانگینی معادل ۵۲ دسیاتین برای هر خانوار زمین در اختیار دارند و دهقانان میانگینی معادل ۱۱ دسیاتین زمین برای هر خانوار. اضافه بر این قزاق‌های ارنبورگ ۱/۵ میلیون دسیاتین از "زمین‌های ارتشی" را در دست دارند و قزاق‌های دن ۱/۹ میلیون دسیاتین از آن زمین‌ها را در اختیار دارند و غیرو. این "منطقه‌ای کردن" به معنی پرورش مناسبات ناب فئودالی است. این منطقه‌ای کردن که به نقد موجود است دربرگیرنده جدائی و لایه‌های گوناگون دهقان از یکدیگر شده است که بر مبنای تمایز در مساحت و اندازه زمین و میزان مالیات و اشکال تصدی زمین به شیوه سده‌های میانه در قبال خدمت و غیرو از هم جدا شده‌اند. "منطقه‌ای کردن" جنبش همگانی دمکراتیک را همراهی نمیکند، بل آن را پاره پاره میکند، به مناطق

(۱۲۵) تأویلات سیاسی . . .

جداگانه تقسیم میکند و عاقبت آنچه از پیروزی دست‌آمدنی است را تضعیف میکند و هر منطقه را از منطقه دیگر منزوی می‌سازد .

در دومای دوم ما نماینده قزاق‌های راست‌گرا یعنی کارا اولف که در پشتیبانی از استولپین سخن میگفت را دیدیم (او به اقدامات استولپین صحنه می‌گذاشت و نیز درجه‌بندی اجباری زمین را قبول داشت) او به همان شدت پلخانیف ملی‌کردن را رد میکرد و آشکارا به سود منطقه‌ای کردن در مناطق موضع داشت (نشست هجدهم، تاریخ ۲۹ مارس ۱۹۰۷ گزارش رسمی ص ۱۳۳۶) .

کارا اولف، قزاق دست‌راستی جوهر مسأله را هزاران بار درست‌تر از ماسلوف و پلخانیف درک کرده است . تقسیم در مناطق تضمینی علیه انقلاب است . اگر دهقانان روسیه (به یاری جنبش متمرکز پرولتری و نه جنبش "منطقه‌ای") قادر به شکستن بندهای انزوای منطقه‌ای خود نشوند و جنبش سراسری در روسیه را برپا نکنند، انقلاب همواره در معرض حمله نمایندگان مناطق ممتاز گوناگون خواهد بود . قدرت مرکزی نظام کهن از این نمایندگان به مثابه ابزار ضروری در مبارزه خود استفاده خواهد کرد . منطقه‌ای کردن شعار ارتجاعی است که انزوای مناطق به - شیوه سده‌های میانه را آرمانی میکند و مانع آگاهی دهقانان به نیاز انقلاب ارضی متمرکز یافته، میگردد .

۳- قدرت مرکزی و تحکیم دولت بورژوائی .

هواداران منطقه‌ای کردن از قدرت مرکزی دولت بیش از هر چیز بیزارند . بیش از آنکه ما به استدلال آنها بپردازیم ، باید بدانیم که ملی کردن از نظرگاه سیاسی و حقوقی به چه معنی است (ما در بالا از محتوای اقتصادی آن بحث کرده‌ایم) . ملی کردن به معنی انتقال تمامی زمین‌ها به مالکیت دولت است . مالکیت دولتی بدین معنی است که دولت بهره زمین را میگیرد و قوانین همگانه حاکم بر دارایی و استفاده از زمین را در تمامی کشور نظم میدهد . در ملی کردن چنین قوانین همگانه‌ای محققاً شامل ممنوعیت هر شکل واسطه‌ای، یعنی ممنوعیت واگذاری یا تبدیل زمین به هرکس غیر از کشاورز مستقیم و غیرو میشود . گذشته از این اگر دولت مورد بحث برآستی دموکراتیک باشد (نه به معنای منشویکی آن یعنی شکل نووسدسکی) مالکیتش بر زمین مطلقاً مانع آن نیست (و برعکس تسهیل کننده است) که زمین در اختیار

حکومت‌های خودمختار محلی و منطقه‌ای در حدود قوانین کشور قرار گیرد. چنانکه من به نقد در جزوه‌ام تجدیدنظر طلبی... نشان داده‌ام^۹ برنامه حداقل ما، هنگامیکه خواست حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها را طرح میکند و حکومت خودمختار محلی را می‌پذیرد و غیرو بطور مستقیم خواهان آن تسهیل است. بدین‌سان نظم دقیق‌تر، در رابطه با تمایزات محلی، مسائل عملی زمین‌های تقسیم شده یا توزیع زمین میان افراد، نهادها و غیرو همه بطور گریز ناپذیر در دست ارگانهای محلی دولت یعنی بدنه‌های حکومت خودمختار محلی خواهد بود.

هرگونه فهم خطا در این زمینه، اگر وجود داشته باشد، یا بخاطر عدم درک تمایز میان مفاهیم مالکیت، تصاحب، در اختیار داشتن و استفاده است و یا گونه‌ای معاشقه عوام‌فریبانه با محلی‌گرایی و فدرالیسم است^{۱۰} اساس تمایز میان منطقه‌ای کردن و ملی کردن، تقسیم حقوق میان نیروهای مرکزی و منطقه‌ای نیست و در "بورکراسی" نیروی مرکزی هم نیست - صرفاً یک بی‌خبر کامل میتواند چنین بیاندیشد و بگوید - تمایز اساسی این است که در منطقه‌ای کردن، مالکیت خصوصی در یک دسته از زمین‌ها باقی میماند، در حالیکه در ملی کردن بطور کامل از میان می‌رود. تمایز اساسی در "دو جریانی کشاورزی" است که در برنامه منطقه‌ای کردن باقی میماند و در برنامه ملی کردن از میان می‌رود.

با اینهمه، اگر برنامه موجود را از دیدگاه کنش استبدادی ممکن قدرت مرکزی و غیرو بررسی کنید (و این غالباً دیدگاه مدافعین مبتذل منطقه‌ای کردن است) ملاحظه خواهید کرد که برنامه موجود به‌غایت مبهم و گیج است. کافی است یادآور شویم که برنامه موجود انتقال به "مالکیت دولت دمکراتیک" راهم برای "زمین‌های آفاده مهاجرت" و هم برای "مناطق جنگلی و آبی دارای اهمیت ملی" می‌پذیرد. به‌وضوح این اصطلاح‌ها بسیار ناروشن هستند و امکان اختلاف را ایجاد میکنند. بعنوان مثال آخرین آثار آقای کافمن را در مجلد دوم مسأله ارضی او که توسط کادتها منتشر شده ("در باره ضوابط زمین‌های تقسیم شده انضمامی") در نظر بگیرید، در آنها شمارشی از زمین‌های ذخیره‌ای موجود در ۴۴ منطقه به هدف افزایش زمین دهقانان بر مبنای بالاترین ضوابط سال ۱۸۶۱ به‌عمل آمده است. "زمین‌های تقسیم نشده و قابل تقسیم" در آغاز بدون احتساب زمین‌های جنگلی و سپس با احتساب این زمین‌ها برآورد شده‌اند (بیش از ۲۵ درصد جنگلی است)

(۱۲۷) تأویلات سیاسی ...

کیست که میتواند تعیین کند کدام دسته از این جنگل "دارای اهمیت ملی" هستند و کدام دسته چنین نیستند؟ البته صرفاً دولت مرکزی میتواند چنین کند. از اینرو منشویک‌ها منطقه عظیمی به مساحت ۵۷ میلیون دسیاتین در ۴۴ منطقه (بقول کافمن) را به عهده این قدرت مرکزی دولتی گذاشته‌اند. کیست که میتواند تضمین کند کدام زمین برای "مهاجرت" مساعد است؟ البته صرفاً قدرت مرکزی بورژوازی. فقط اوست که میتواند تعیین کند بعنوان مثال ۱/۵ میلیون دسیاتین "زمین‌های ارتشی" در ناحیه قزاق‌های ارنبورگ یا ۲ میلیون دسیاتین در ناحیه قزاق‌های دن میتوانند برای "مهاجرت" در سطح کل کشور بکار آیند یا نه. (زیرا قزاق‌ها ۵۲/۷ دسیاتین زمین برای هر خانوار دارند) البته سؤال چنانکه ماسلوف، پلخانف و شرکاء عنوان کرده‌اند مطرح نیست. سؤال اصولاً حمایت از بدنه‌های حکومت‌های خودمختار محلی در برابر تعرضات دولت مرکزی از طریق قطعنامه‌های کاغذی نیست. چنین کاری را به یاری کاغذ نمیتوان انجام داد، حتی به یاری اسلحه هم این کار شدنی نیست. زیرا گرایش انکشاف سرمایه‌داری به سوی تمرکز است، به سوی تجمع چنین نیروی در دست حکومت بورژوازی مرکزی است تا آنجا که در "ایالات" هرگز یارای ایستادان مقابل آن را نداشته باشند. سؤال این است که یک طبقه معین باید نیروی سیاسی را هم از نظر مرکزی و هم از نظر محلی در دست داشته باشد که دموکراسی بطور پیگیر در هر دو حالت به معنای درجه مطلقاً و کاملاً برابر درآید و تضمین اولویت کامل اکثریت جامعه یعنی دهقانان را فراهم آورد. این یک تضمین راستین علیه تعرضات "افراطی" قدرت مرکزی و زیر پا گذاشتن حقوق "قانونی" کلیه مناطق و ایالات خواهد بود. کلیه تضمین‌های دیگر که منشویک‌ها طرح میکنند، حماقت محض هستند، تضمین‌های ابلهانه‌ای هستند که فضل‌فروشان ولایتی به یاری آنها میخواهند خود را در برابر نیروی مرکزی که بوسیله سرمایه‌داری تمرکز یافته حفظ کنند. این حماقت یک فضل‌فروش را نوسدسکی مرتکب میشود و تمامی برنامه موجود که فرض امکان تحقق دموکراسی کامل را در حکومت‌های خودمختار محلی و دموکراسی "ناقص‌تری" را در حکومت مرکزی میدهد، نیز آن را تکرار میکند. دموکراسی ناکامل بدین معنی است که قدرت در مرکز در دست اکثریت مردم نیست، یعنی قدرت در مرکز در دست عناصر مردمی که در بدنه‌های حکومت خودمختار در قدرت هستند، نیست و این نه فقط به معنی امکان وجود اختلاف‌ها بل به معنی وجود چاره —

ناپذیر این اختلافهاست که از درون آنها، بر مبنای قوانین انکشاف اقتصادی قدرت غیردمکراتیک مرکزی پیروز بیرون خواهد آمد!

"منطقه‌ای کردن" از این دیدگاه به مثابه ابزار "تأمین امنیت" مناطق علیه قدرت مرکزی حرف مهمل یک فضل فروش است. اگر بتوان آن را "جنگی" علیه قدرت مرکزی بورژوازی خواند، از آن قبیل "جنگ‌هاست" که ضدیهودیان علیه سرمایه‌داری پراه انداختند، "وعده‌ای تا همان حد نامعقول" است که توده‌های گنج را تکان میدهد و همان عدم امکان اقتصادی و سیاسی در دستیابی به این وعده‌ها را هم در پی دارد.

استدلال بنیادی مدافعین منطقه‌ای کردن علیه ملی کردن را بیاد آورید که ملی کردن اسباب تقویت دولت بورژوازی میشود (با چنانکه جان میگوید: "صرفاً" قدرت دولتی را تقویت میکند) و حکومت بورژوازی و ضدپرولتری را تقویت میکند، در حالیکه — این دقیقاً چیزی است که آنها میگویند — منطقه‌ای کردن در جهت تحکیم نیروی مردم و پرولتاریاست. این چنین استدلالی اسباب شرمندگی سوسیال دمکراسی است، زیرا یادآور عوام‌فریبی‌ها و حماقت‌های ضدیهودی است. ما اینجا از آن "بچه‌هایی" که توسط پلخائف و ماسلوف همراه شده‌اند بازگفت نمی‌آوریم، بل از خود ماسلوف بازگو می‌کنیم که به خوانندگان *اوبراژووانی* میگوید: "سوسیال — دمکراسی همواره محاسبات خود را چنان تنظیم میکند که حتی در وضعیت‌های سخت طرح‌ها و اهدافش محکم بجا بمانند... باید بپذیریم که نظام بورژوازی با تمامی مشخصه‌های منفی خود، در کلیه زمینه‌های حیات اجتماعی تسلط دارد. حکومت خودمختار همان منش بورژوا را دارد که کل نظام دولتی داراست، با همان ستیز طبقاتی شدید روبروست که حکومت‌های منطقه‌ای اروپای غربی با آن روبرو هستند، پس تفاوت میان حکومت خودمختار محلی و قدرت دولتی چیست؟ چرا باید سوسیال دمکراسی زمین‌ها را نه به دولت، بل به بدنه‌های حکومت‌های خودمختار محلی بسپارد؟ برای روشن کردن کارکرد دولت و حکومت خودمختار محلی بگذارید به بودجه آنها بپردازیم" (*اوبراژووانی*، ۱۹۰۷، شماره ۳ ص ۱۰۲).

سپس یک مقایسه طرح میشود: در یکی از دمکراتیک‌ترین جمهوری‌ها — ایالات متحده آمریکا — ۴۲ درصد بودجه در ارتش و نیروی دریائی خرج میشود. همین نکته در مورد فرانسه، انگلستان و غیره صادق است. در حالیکه "زمینداران زمستوو"

(۱۲۹) تأویلات سیاسی...

در روسیه ۲۷/۵ درصد بودجه خود را صرف بهداشت همگانی و ۱۷/۴ درصد آن را صرف آموزش و ۱۱/۹ درصد آن را صرف راه‌ها و حمل و نقل مینمایند.

"این مقایسه میان نحوه خرج بودجه دمکراتیک‌ترین دولت‌ها با حکومت‌های خودمختار محلی که حداقل دمکراسی را دارند، نشان میدهد که مورد نخست با کارکردهای خویش، در خدمت طبقات حاکم هستند، دولت برآستی ابزار سرکوب و وسیله از میان بردن دمکراسی است. در حالیکه از سوی دیگر می‌بینیم که غیر دمکراتیک‌ترین حکومت‌های خود مختار محلی در خدمت نیازهای محلی است" (ص ۱۰۳) "سوسیال دمکراسی نباید چنین ساده باشد که ملی کردن زمین‌ها را بپذیرد، درآمد زمین‌های ملی شده صرف ارتش جمهوری میشود... باید بسیار ساده بود تا سخنان اولنوف را باور کرد که نظریه مارکس "اجازه میدهد" در برنامه خود خواست ملی کردن را بگنجانیم، یعنی بهره زمین را (باز هم صرف‌نظر از اینکه بهره اختلافی باشد یا بهره مطلق؟) در ارتش و نیروی دریائی خرج کنیم و باز باید بسیار ساده بود که این حرف اولنوف را پذیرفت که نظریه مارکس اجازه نمیدهد که منطقه‌ای کردن را در برنامه بگنجانیم که صرف بهره زمین را در راه‌هایی براساس نیاز مردم پیشنهاد میکند" (ص ۱۰۳)

واقعا" که عجب مسأله روشن شد. ملی کردن به سود ارتش و نیروی دریائی و منطقه‌ای کردن به سود نیازهای مردم هستند! یهودی سرمایه‌دار است، پس مرگ بر یهودی به معنی مرگ بر سرمایه‌دار است!

ماسلوف عزیز قادر به درک این نکته نیست که درصد بالای مخارج در رابطه با نیازهای فرهنگی در یک حکومت خودمختار محلی درصد بالائی از رقم دست‌دوم مخارج است. چرا چنین است؟ زیرا قانونگذاری و نیروی مالی بدنه‌های حکومت خودمختار محلی بوسیله قدرت مرکزی تعیین میشود و صرفاً پس از احتساب مخارج ارتشی و غیرو، این رقم برای مخارج فرهنگی [به آن بدنه‌ها] سپرده میشود. آیا چنین تقسیمی در جامعه بورژوائی ناگزیر است؟ آری چنین است، زیرا در جامعه بورژوائی، طبقه حاکم اگر سهم عمده‌ای را صرف تضمین امنیت حاکمیت طبقاتی خویش نکند قادر به حکومت نیست و بدین‌سان بیش از چند شاهی برای اهداف فرهنگی باقی نخواهد ماند. ماسلوف میگوید که اگر این منبع نوین نوین عمده را دارائی زمستوها بدانیم آنگاه حاکمیت بورژوائی را کنار زده‌ایم. آنگاه چقدر وظیفه

پرولتاریا ساده بود، تمام کاری که باید انجام میدادیم این میشد که تقاضا کنیم درآمد راه آهن، پست، تلگراف و انحصار لیکور "ملی نشوند" بل "منطقه‌ای گردند" و همه این درآمدها نه در ارتش و نیروی دریایی بل برای اهداف فرهنگی خرج شوند. دیگر نیازی به سرنگون کردن قدرت مرکزی یا تغییر ریشه‌های آن نبود، خیلی ساده و آسان باید همه رقم‌های عمده درآمد را "منطقه‌ای" میکردیم و کار تمام میشد. آه ای نادانی که ادعای عقل داری!

در اروپا و در هر کشور بورژوازی درآمدهای منطقه‌ای آن درآمدهایی هستند و ایکاش ماسلوف عزیز این را بیاد می‌آورد! - که قدرت مرکزی بورژوازی اراده کرده تا در جهت اهداف فرهنگی خرج کند. زیرا این درآمدها، ارقام دست دوم درآمد هستند، زیرا جمع‌آوری آنها برای قدرت مرکزی دردسر دارد، زیرا نیازهای اصلی مهم و اساسی بورژوازی برای ادامه حاکمیتش به نقد رقم عمده‌ای از درآمدها را بخود جذب کرده است. از اینرو نصیحت کردن مردم که رقم عمده صدها میلیون (روبل) درآمد زمین‌های منطقه‌ای شده را مراقب باشید و مطمئن شوید که پول برای اهداف فرهنگی خرج میشود و آن را به زمستوها بسپارید و نه به قدرت مرکزی، شیوه نصیحت کردن یک کلاه‌بردار است. بورژوازی در یک دولت بورژوازی هیچ چیز جز چند شاهی برای اهداف راستین فرهنگی خرج نخواهد کرد، زیرا بخش اعظم پول را برای تامین امنیت سلطه‌اش لازم دارد. چرا قدرت مرکزی نهم درآمدها را از مالیات زمین، بدنه‌های تجاری و غیره بدست می‌آورد و به زمستوها فقط یکدهم می‌سپارد؟ چرا قانون درست کرده که هر مالیات جدید زمستوها نباید از درصد اندکی تجاوز کند؟ زیرا رقم عمده برای حفظ سلطه طبقاتی بورژوازی لازم است که با ماهیت دقیقاً "بورژوازی خود بیش از چند شاهی نمیتواند خرج اهداف فرهنگی کند" ۱۱.

سوسیالیست‌های اروپایی این تقسیم میان ارقام بزرگ و چندشاهی‌ها را خوب می‌شناسند آنها میدانند که راه دیگری در جامعه بورژوازی نیست. آنان با دُرک این تمایز می‌گویند: ما نمیتوانیم در حکومت مرکزی شرکت کنیم، زیرا این وسیله‌ای برای ستمگری است. اما شاید در حکومت‌های خودمختار محلی شرکت کنیم، زیرا آنجا درآمد صرف مسائل فرهنگی میشود. اما این سوسیالیست‌ها چه چیز در مورد آن‌کس می‌اندیشند که به حزب کارگری پیشنهاد آغالشگری به سود حکومت‌های محلی

(۱۳۱) تأویلات سیاسی ...

اروپائی میدهد و میخواهد ارقام بهراستی عظیمی در مالکیت آن باشد، کل بهره از زمین، کل درآمد پست محلی، راه آهن محلی و غیره نیز در مالکیت این نوع حکومت قرار گیرد. آنان محققاً فکر خواهند کرد که این مرد یا دیوانه است و یا یک "سوسیالیست مسیحی" راهش را گم کرده و سر از صفوف سوسیال دموکراسی درآورده است.

کسانی که در باره وظایف انقلاب حاضر روسیه (یعنی انقلاب بورژوازی روسیه) بحث میکنند و معتقدند که ما نباید قدرت مرکزی دولت بورژوازی را افزایش دهیم به کلی عدم توانائی خود را در اندیشه نشان میدهند. آلمانی ها میتوانند چنین استدلال کنند (و چنین هم میکنند)، زیرا در برابر خویش صرفاً "آلمان یونکری - بورژوازی" را می بینند و آلمان دیگری تا تثبیت سوسیالیسم نمی بینند. برعکس در کشور ما، کل محتوای جدال انقلابی توده ها در محله فعلی این است که روسیه یا راه دولت یونکری - بورژوازی را خواهد پیمود (چنانکه آرزوی استولیهین و کادتهاست) یا راه دولت دهقانی - بورژوازی (که خواست کارگران و دهقانان است) نمیتوان سهمی در چنین انقلابی داشت بدون اینکه از بخشی از بورژوازی و نوعی از انکشاف بورژوازی علیه دیگر بورژواها حمایت کرد.

بنا به دلائل عینی اقتصادی، "گزینش" دیگری در این انقلاب وجود ندارد، باید میان جمهوری متمرکز بورژوازی دهقانان - کشاورزان یا سلطنت متمرکز بورژواها - یونکرها انتخاب کرد. انکار این "گزینش" دشوار، با جلب توجه توده ها به اینکه "ایکاش بتوانیم زمستوها را کمی دموکراتیک تر کنیم" آخرین حد نادانی و ابتذال را نشان میدهد.

۴ - چشم اندازهای انقلاب های سیاسی و ارضی.

ما از یک "گزینش" دشوار سخن گفتیم، البته این به معنی یک گزینش ذهنی (که بیشتر هم خواستنی است) نیست، بل گزینش در نتیجه عینی جدال نیروهای اجتماعی است که [بدانیم کدام یک] موضوع تاریخی را تعیین میکنند. آنان که میگویند برنامه ارضی من که جمهوری را به ملی کردن پیوند میدهد بسیار خوش - بینانه است، هرگز نمیدانند که چه "دشواری هائی" در راه رسیدن به نتیجه مساعد برای دهقانان وجود دارد. این هم استدلال پلخانف در این زمینه: "لنین

جنبه‌های دشوار مسأله را بوسیله بیانات خوش بینانه کنار میزند. این روش همیشگی پیروان ناکجا آباد است. آنارشیست‌ها بعنوان مثال میگویند "ما هیچ نیازی به یک سازمان اجباری نداریم" و زمانیکه به یاد آنها می‌آوریم که فقدان سازمان اجباری به افراد جامعه امکان میدهد که در صورتیکه مایلند به جامعه آزار برسانند، آنها پاسخ میدهند "چنین نخواهد شد" به گمان من این به معنی چشم بستن به روی دشواری‌های مسأله بوسیله بیانات خوش بینانه است و این کاری است که لنین انجام میدهد. او یک رشته بیشمار از "اگرهای" خوش بینانه را کرد نتیجه احتمالی پیشنهاد خود ردیف میکند. برای اثبات این نکته، من به آنچه که لنین به ماسلوف نسبت داده اشاره میکنم. او در صفحه ۲۳ جزوه‌اش میگوید: "طرح ماسلوف بطور ضمنی شرایطی را فرض میکند که در آن خواست برنامه سیاسی حداقل ما بطور کامل برآورده شدنی نیست. حق حاکمیت مردم در آن تضمین نشده، ارتش دائمی انحلال نیافته، مأمورین [دولتی] انتخابی نیستند، و از این قبیل مسائل. بعبارت دیگر چنین فرض میکند که انقلاب دمکراتیک ما همچون اکثر انقلابهای دمکراتیک اروپایی هنوز ثمره کامل و نهایی خود را نداده است، خلاصه شده، از شکل افتاده و "به عقب چرخیده است". طرح ماسلوف به راستی انقلاب دمکراتیکی در نیمه راه، ناپیگیر، ناکامل و یا خلاصه شده می‌خواهد، انقلابی که بوسیله ارتجاع "کوتاه شده است" ۱۲. فرض کنید آنچه لنین به ماسلوف بر حسب زده درست باشد، قطعه‌ای که یاد شد نشان میدهد که طرح برنامه خود لنین فقط در صورت رخداد تمام این "اگرها" درست است. اما اگر این "اگر و مگرها" تحقق نیابند و درست در نیابند، آنگاه اجرای طرح او هم بسیار مشکل و بعید خواهد بود. ۱۳ اما به چنین طرحی نیاز نداریم. طرح برنامه‌ای ما باید از تمام جهات مسلح باشد یعنی آماده پاسخگویی به تمامی "اگرهای" نامساعد باشد" (یادداشت‌های کنگره استکهلم صص ۴۵-۴۴) من این استدلال را بطور کامل بازگو کردم، زیرا به روشنی خطای پلخانف را نشان میدهد. او کاملاً از درک خوش بینی‌ای که چنین او را به هراس انداخته ناتوان است. "خوش بینی" در این نیست که مطمئن شویم انتخاب مأمورین توسط مردم است و غیرو. بل در این است که مطمئن شویم پیروزی انقلاب ارضی نزدیک است. "مشکل" اساسی در این است که پیروزی انقلاب ارضی دهقانی را در کشوری که دستکم از سال ۱۸۶۱ در خط انکشاف یونکر - بورژوازی پیش رفته است تضمین

۱۳۳ / تأویلات سیاسی ...

کنیم و از آنجا که شما این امکان حل مشکل اساسی اقتصادی را می بینید دیگر مسخره خواهد بود که به مشکلات دمکراسی سیاسی چون همه به غیر از آنارشیت ها بنگرید. مسخره خواهد بود که فراموش کنید که چشم اندازهای تغییرات ارضی و تغییرات سیاسی نمی توانند بهم ربط یابند و باز از یاد ببرید که انقلاب اقتصادی پیش فرض ایجاد ساختار سیاسی متناسب با خود را همراه دارد. خطای عمده پلخانیف در این رابطه در ناتوانی او از درک ریشه های "خوش بینی" برنامه ارضی مشترک میان بلشویکها و منشویکها نهفته است.

لحظه ای بطور مشخص نزد خود به این نکته که "انقلاب ارضی دهقانی" چیست بیاندیشید، به یاد بیاورید که مصادره دارائی زمینداران بزرگ معنای آن انقلاب در روسیه معاصر است. جای هیچ تردیدی نیست که در طول نیم سده پیشین، سرمایه داری راه خود را از طریق کشاورزی بزرگ مالکی گشوده است که امروز در کل، بدون بروبرگرد، بر کشاورزی دهقانی برتری دارد، نه فقط در رابطه با محصول (که در بخشی شاید به حساب کیفیت برتر زمین بزرگ مالکان گذاشته شود) بل در مناسبت با استفاده وسیع از ابزار عالیترو چرخ محصول زنی (کشت و شخم علوفه)^{۱۴} جای تردید نیست که بزرگ مالکی با هزاران بند نه فقط به بورکراسی بل به بورژوازی متصل شده است. مصادره، بسیاری از منافع بورژوازی بزرگ را به زیر سؤال میکشد، در حالیکه انقلاب ارضی چنانکه کائوتسکی به درستی نشان داده است به فروپاشی دولت منجر میشود یعنی نه فقط به منافع بورژوازی روسیه بل بورژوازی بین المللی ضربه میزند. کاملاً عقلانی است که در شرایط پیروزی انقلاب دهقانی به معنی پیروزی خرده بورژوازی به هردوی مالکان و بورژوازی بزرگ، ترکیب وضعیت بطور استثنائی مساعدی را پیش می آورد و این از دیدگاه فضل فروشان یا تاریخ نگاران فضل فروش معمولاً بیانات "خوش بینانه" همراه خواهد آورد و این مستلزم ابتکارات دهقانی بسیار، انرژی انقلابی، آگاهی طبقاتی، سازماندهی و Narodnoye

Tvorchestvo (= خلاقیت مردمی) غنی است. این همه بدون بحث پذیرفتنی، است و شوخی سبکسرانه پلخانیف در مورد نکته واپسین، کاری است حقیر جهت لوٹ کشیدن بحثی جدی^{۱۵} و از آنجا که تولید کالائی، دهقانان را متحد و متمرکز کرده است، بل آنها را تقسیم و نامتحد کرده یک انقلاب دهقانی در کشوری بورژوائی صرفاً در رهبری طبقه کارگر ممکن است - حقیقتی که بیش از همیشه نیرومندترین

بورژوازی جهان را علیه چنین انقلابی برخورد انگیزت.

آیا نکته بالا بدین معنی است که مارکسیست‌ها باید نظر انقلاب ارضی دهقانی را کنار گذارند؟ خیر، چنین نتیجه‌گیری صرفاً برای آن کسانی میسر است که فلسفه آنها چیزی جز یک توجیه لیبرالی بر مارکسیسم نیست. معنای این نکته بیش از هر چیز این است که مارکسیسم نمیتواند سرنوشت سوسیالیسم در روسیه را با نتایج یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک پیوند بزند. معنای دوم آن اینست که مارکسیسم باید با دو امکان رشد و تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی روسیه برخورد کند و برای همه روشن کند که شرایط و معنای هر یک از این امکانات چیست. معنای سوم آن اینست که مارکسیسم به عنوان نتیجه نکات بالا باید علیه این نظر مبارزه کند که یک انقلاب ارضی پیشرو در روسیه بدون یک انقلاب سیاسی پیشرو امکان پذیر است.

(۱) سوسیال رولوسیونرها در همزیانی با کلیه نارودنیک‌های پیگیر، قادر به شناخت ماهیت بورژوائی انقلاب ارضی نیستند و تمام آراء شبه سوسیالیستی خود را در این رابطه پرورانده‌اند. نتیجه مساعد انقلاب دهقانی به گمان نارودنیک‌ها به معنی پیروزی سوسیالیسم نارودنیک‌ها در روسیه است. عملاً چنین نتیجه‌ای فرو - پاشی سوسیالیسم نارودنیک‌ها (دهقانی) در سریعترین و تعیین کننده‌ترین شکل خود خواهد بود. هرچه پیروزی انقلاب دهقانی غنی‌تر و کارآتر باشد، زودتر دهقانان بدل به کشاورزان بورژوا میشوند و پایان "سوسیالیسم" نارودنیک‌ها را اعلام خواهند کرد. از سوی دیگر یک نتیجه نامساعد انقلاب دهقانی نیز درآمدی بر احتضار سوسیالیسم نارودنیک‌ها خواهد بود، اما این امکان فراهم می‌آید که تاحدی پندارهای نقد از اشکال بورژوا - زمیندار سرمایه‌داری همچون نقد از سرمایه‌داری در کل انگاشته شود. سوسیال دمکراسی یعنی حزب پرولتاریا، به هیچ رو سرنوشت سوسیالیسم را با نتیجه احتمالی انقلاب بورژوائی پیوند نخواهد زد. حتی اگر نتیجه انکشاف سرمایه‌داری و تشدید ستم‌کشی پرولتاریا باشد، خواه در سلطنت زمینداری استوار به مالکیت خصوصی زمین خواه در جمهوری کشاورزی حتی با ملی کردن زمین. از اینرو، صرفاً "یک حزب کاملاً" مستقل و بطور خالص پرولتری قادر به دفاع از هدف سوسیالیسم است "شرایط اصلاحات ارضی دمکراتیک به هر شکل که باشند" ۱۶ چنانکه بخش نتیجه‌گیری برنامه ارضی من نیز همین را اعلام میکند (آن بخش بعنوان

پیوست قطعنامه تاکتیک‌ها در کنگره استکهلم تصویب شد).

(۲) اما ماهیت بورژوائی هر دو شکل ممکن از نتیجه انقلاب ارضی به هیچ عنوان بدین معنی نیست که سوسیال دمکراسی میتواند نسبت به مبارزه برای تحقق این راه‌حل‌ها بی تفاوت بماند. بدون شک به سود طبقه کارگر است که بالاترین جانب‌داری را از انقلاب ارضی انجام دهد. افزون بر این؛ باید نقش رهبری در آن انقلاب را ایفاء کند. در مبارزه برای دستیابی به نتیجه مساعد انقلاب، باید میان توده‌ها شناخت روشنی از معنای زمیندارانه تکامل ارضی ایجاد کنیم و به آنها بیاموزیم که چه مشکلات فراوانی (که فقط نتیجه سرمایه‌داری نیستند بل از تکامل ناکافی سرمایه‌داری نتیجه میشوند) در مقابل توده‌های زحمتکش قرار دارند. از سوی دیگر باید ماهیت خرده بورژوائی انقلاب ارضی را نیز توضیح دهیم و خطای هرگونه امید بستن "سوسیالیستی" بدان را روشن کنیم.

بیش از این، از آنجا که ما سرنوشت سوسیالیسم را با هیچ‌یک از نتایج ممکن انقلاب بورژوائی متصل نکرده‌ایم، برنامه ما نمیتواند با یکی از ایندو شکل "مساعد و نامساعد" این همانی پیدا کند. زمانیکه پلخانیف میگوید که لازم نیست برای هیچ‌یک از ایندو شکل طرح تهیه کنیم (یعنی طرحی استوار به "اگرها") این حرف را بدون اندیشه بر زبان می‌آورد. زیرا بویژه در دیدگاه او یعنی از دید امکان وقوع نتیجه نامساعد و یا ضرورت به حساب آوردن این نتیجه، ضروری است برنامه راه دو بخش تقسیم کنیم، چنانکه من انجام داده‌ام. لازم است یادآوری کنیم که در زمینه و سابقه انکشاف بزرگ مالکی - بورژوائی، حزب کارگری هوادار چنین و چنان اقدام است، در حالیکه در همان زمان به دهقانان با تمام نیرویش یاری میدهد تا بطور کامل بزرگ مالکی را در زمین از میان بردارند و امکان شرایط گسترده تر و آزادتری برای انکشاف را بیافرینند. من با این رویه از مسأله به تفصیل در گزارشم (نکته‌ای در مورد بهره، ضرورت در نظر گرفتن آن نکته در برنامه در "حالت نامساعد" و فقدان آن در طرح ماسلوف)^{۱۷} برخورد کرده‌ام. صرفاً اینجا باید این نکته را بیافزایم که امروز خطای پلخانیف بسیار روشن‌تر است، زیرا شرایط امروز برای فعالیت سوسیال دمکراسی کوچکترین امکانی به فرضیات خوش‌بینانه نمیدهد. دوماً سوم کوچکترین جاذبه‌ای برای ما ندارد که بخاطرش جدال انقلاب ارضی دهقانی را یکسو نهیم، اما برای مدت محدودی باید براساس مناسبات ارضی که وحشیانه‌ترین شکل

ممکن است شمار زمینداری را به همراه دارد کار کنیم. پلخائف که به ویژه در مورد "اتفاق نامساعد" نگران بود - اکنون برنامه‌ای برای برخورد با آن ندارد.

(۳) از آنجا که ما وظیفه خود را یاری به انقلاب دهقانی دانسته‌ایم، باید مشکلات رسیدن به این هدف را به روشنی بشناسیم و درک کنیم که تغییرات سیاسی و ارضی باید به هم متصل گردند. در هر حالت دیگر کاری غیر علمی انجام داده‌ایم و در عمل ترکیب ارتجاعی از "خوش‌بینی" ارضی (مصادره در قالب منطقه‌ای کردن یا تقسیم زمین‌ها) را با "بدبینی" سیاسی (دمکراتیزه شدن تا حدی در مرکز همچون نووسدسکی) را خواهیم ساخت.

منشویک‌ها، برخلاف میل خویش، انقلاب ارضی را پذیرفته‌اند، اما نمی‌خواهند به مردم تصویر روشن و دقیقی از آن را ارائه نمایند. میتوان حرف آنها را از نظریاتی که به سادگی بی‌نظیر پیچسین نماینده منشویک در [کنگره] استکلم ارائه کرده دریافت. او گفت: "آشفته‌گی انقلابی خواهد گذشت، زندگی بورژوائی طریق معمولی خود را باز خواهد یافت و تا انقلابی در غرب رخ ندهد بورژوازی بدون پرو برگرد در کشور ما حکومت خواهد نمود. رفیق لنین نمیتواند اینها را انکار کند و چنین نیز نخواهد کرد" (یادداشت‌ها ص ۹۱). این یک مفهوم سطحی و تجربیدی از انقلاب بورژوائی است که مسأله اشکال آن را یعنی انقلاب دهقانی را محو کرده است! همه آنچه که می‌گذرد "آشفته‌گی" است و تنها نکته‌ای که واقعیت دارد "طریق معمولی زندگی بورژوائی" است. دید فضل فروشانه و عدم درک اینکه اصولاً مبارزه در انقلاب بورژوائی بر سر چیست به زحمت میتوانست بیانی چنین روشن و صریح بخود بگیرد.

دهقانان نمیتوانند یک انقلاب ارضی را به پیش برانند، بدون اینکه رژیم گذشته و کهن را درهم بکوبند و ارتش دائمی و بورکراسی را از میان ببرند، تمام این نهادها اساسی‌ترین پایه‌های حفظ بزرگ مالکی هستند و با هزاران بند به آن متصل شده‌اند. از اینروست که نظر دستامدن انقلاب دهقانی صرفاً با دمکراتیزه کردن نهادهای محلی بدون درهم کوبیدن نهادهای مرکزی از نظر علمی نظری خطاست و در عمل ارتجاعی است، زیرا در دست کند ذهن‌های خرده بورژوا و فرصت طلبان بورژوا قرار خواهد گرفت و آنان همه چیز را خیلی "ساده" خواهند دید: ما زمین می‌خواهیم، سیاست هم به ما مربوط نیست! دهقانان می‌پذیرند که

(۱۳۷) تأویلات سیاسی...

تمام زمین‌ها باید گرفته شود، اما این نکته را که کل قدرت سیاسی باید تسخیر شود و میتواند چنین شود و نیز این را چگونه باید قدرت سیاسی را تسخیر کرد برای آنان مسأله‌ای نیست (یا دستکم تا پیش از انحلال هر دو دوما که آنان را عاقل‌تر کرده مسأله‌ای نبوده است) در دیدگاه به‌غایت ارتجاعی "دهقان کادت" آقای پیشکونوف هم چنین است. او در مسأله ارضی نوشته است: "اکنون بیش از همیشه ضروری است که پاسخ روشنی به مسأله ارضی بدهیم، این بسیار مهمتر از پاسخ به مسأله جمهوری است" (ص ۱۱۴). این خاستگاه رذالت سیاسی (میراث نظریات ماوراء ارتجاعی آقای و. و.)^{۱۸} چنانکه میدانیم مهر خود را بر برنامه و تاکتیک‌های حزب "سوسیالیست خلق‌گرا" زده است. بجای مبارزه بر علیه کوتاه‌بینی‌های دهقانان که قادر به مشاهده رابطه میان رادیکالیسم ارضی و رادیکالیسم سیاسی نیستند، سوسیالیست‌های خلق‌گرا خود را با آن کوتاه‌بینی‌ها انطباق میدهند، آنان قبول می‌کنند که "این راه بسیار عملی‌تر است" اما در واقع این همان راهی است که برنامه ارضی دهقانی را به شکست میکشاند. لازم به یادآوری نیست که یک انقلاب سیاسی پیشرو بسیار مشکل است، اما تا همین حد یک انقلاب ارضی هم مشکل است، در واقع دومی بدون نخستین وجود ندارد، وظیفه سوسیالیست‌ها این است که این نکته را از دهقانان پوشیده ندارند و آن را پنهان نکنند (از طریق جملات مبهم نیمه-کادتی در مورد "دولت دمکراتیک" و غیرو، چنانکه در برنامه ارضی ما آمده است) بل برای دهقانان روشن‌گری کنند، به آنها آموزش دهند که بدون سپردن راه سیاست، اندیشه در مورد مصادره زمین بزرگ مالکان جدی نیست.

این "اگرها" اینجا در برنامه مطرح و مهم نیستند. مسأله مهم روشن کردن این نکته است که تغییرات ارضی و سیاسی باید بهم متصل باشند. بجای کاربرد واژه "اگر" همین نظر را میتوان چنین بیان کرد "حزب توضیح میدهد که عالیه‌ترین روش در مصادره زمین در جامعه بورژوازی، از میان بردن مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال آن به دولت است. چنین اقدامی نمیتواند انجام شود و نتیجه‌ای نخواهد داد مگر اینکه دمکراتیزه شدن کامل و تام نه فقط در نهادهای محلی بل در کل ساختار دولتی انجام گیرد و از جمله جمهوری ایجاد شود، ارتش دائمی منحل گردد، مامورین [دولتی] را خود مردم انتخاب نمایند و غیرو.

با ناتوانی در ورود این توضیح به برنامه ارضی حزب، ما نظر دروغ‌بینی به

مردم می‌دهیم ، صادره املاک زمینداران را بدون دمکراتیزه کردن کامل حکومت مرکزی ممکن جلوه می‌دهیم . اینجا به درجه فرصت‌طلبی خرده بورژوازی یعنی به فرصت‌طلبی "سوسیالیست‌های خلق‌گرا" سقوط کرده‌ایم ، زیرا برنامه آنها ("لایحه ۱۵۴") همچون برنامه حزب ما در هردو دوما تغییرات ارضی را صرفاً "به دمکراتیزه کردن نهادهای محلی متصل کرده‌اند چنین نظری کندذهنی فضل فروشانهای پیش نیست . حوادث ۳ ژوئن ۱۹۵۷ و دومای سوم بسیاری را — و مهم‌تر از همه سوسیال دمکراتها را — شفا داد .

۵. يك انقلاب دهقانی بدون تسخر قدرت توسط دهقانان؟

برنامه ارضی سوسیال دمکراسی روسیه برنامه‌ای پرولتاریائی در انقلابی دهقانی است که علیه بازمانده‌های بردگی و علیه هر آنچه که در نظام ارضی ما از شیوه مالکیت سده‌های میانه باقی مانده ، راستا دارد . چنانکه قبلاً دیدیم این تز از دید نظری بوسیله منشویک‌ها نیز پذیرفته شده است (سخنرانی پلخانیف در کنگره استکهلم) اما منشویک‌ها نتوانستند معنای راستین این تز و رابطه ناگسستی آن را با تاکتیک‌های سوسیال دمکراسی در انقلاب بورژوازی روسیه دریابند . در آثار پلخانیف بویژه این ناتوانی اندیشه آشکار است .

هر انقلاب دهقانی که راستایش علیه اشکال مالکیت سده‌های میانه باشد در شرایطی که کل اقتصاد اجتماعی دارای ماهیت سرمایه‌داری است ، انقلابی بورژوازی محسوب می‌شود . در کشوری هم که کشاورزی کاملاً بر خطوط سرمایه‌داری سازمان یافته ، اگر کشاورزان سرمایه‌دار به یاری کارگران زمین قادر به پیشبرد یک انقلاب ارضی از طریق انحلال مالکیت خصوصی زمین گردند ، این انقلابی بورژوازی خواهد بود و به هیچ رو انقلابی دهقانی محسوب نمی‌شود . یا در کشوری که در آن نظام ارضی چندان در اقتصاد سرمایه‌داری در کل حل شده باشد که آن نظام نتواند بدون انحلال سرمایه‌داری از میان برود ، اگر انقلاب بورژوازی صنعتی را بجای بورکراسی استبدادی به قدرت برساند ، انقلاب ارضی یک انقلاب بورژوازی خواهد بود و باز یک انقلاب دهقانی به حساب نمی‌آید . به عبارت دیگر میتوان کشوری بورژوازی بدون دهقانان و نیز انقلابی بورژوازی بدون دهقانان در آن کشور را متصور شد . یک انقلاب بورژوازی شاید در کشوری که دارای جمعیت قابل توجهی از دهقانان باشد

(۱۳۹) تأویلات سیاسی ...

رخ دهد ولی هنوز یک انقلاب دهقانی به حساب نیاید. این انقلاب نمیتواند مناسبات ارضی که بطور ویژه بر دهقانان تاثیر دارند را انقلابی کند و در نتیجه دهقانان را همچون نیروی اجتماعی که در آفرینش انقلاب کارآئی دارند وارد صحنه نمیکند. پس مفهوم همگانه مارکسیستی از "انقلاب بورژوازی" چند پیش فرض را همراه خود دارد که بطور قاطع بر هر انقلاب دهقانی در کشوری با سرمایه داری در حال رشد قابل انطباق است، اما آن مفهوم همگانه چیزی در این باره نمیگوید که آیا انقلاب بورژوازی در یک جامعه مفروض باید (در معنای ضرورتی عینی) بدل به یک انقلاب دهقانی گردد تا کاملاً به پیروزی دست یابد یا نباید چنین شود. ریشه اصلی خطای تاکتیکی خطی که پلخانف و پیروان منشویک او در طول انقلاب روسیه (سالهای ۷-۱۹۰۵) دنبال کرده اند، ناکامی قاطع آن در شناخت همبستگی میان انقلاب بورژوازی در کل و انقلاب بورژوازی دهقانی است. فریاد خشمگینی^{۱۹} که معمولاً در ادبیات منشویکی در باره ناکامی بلشویکها در شناخت منش بورژوازی انقلاب دهقانی سر داده میشود، صرفاً پرده ای است تا اندیشه خطای خود منشویکها را پنهان کند. در واقع حتی یک سوسیال دمکرات، از هر گروهی که باشد پیش از انقلاب یا در جریان آن، در رابطه با ماهیت بورژوازی انقلاب از دیدگاه مارکسیستی جدا نشد، صرفاً ساده گرایان "که عدم توافق بین گروه های سوسیال دمکراسی را تا حد ابتدال نمایش میدهند، میتوانند خلاف این نکته را بگویند. اما برخی مارکسیست ها که میتوان آنها را جناح راست نام داد، بفهمی دوپهلوی، تجریدی و همگانه از انقلاب بورژوازی را دائماً تکرار کردند و قادر به درک خصلت خاص انقلاب بورژوازی حاضر نشدند، یعنی ندانستند که این انقلابی است دهقانی. پس برای آن جناح سوسیال دمکراسی کاملاً طبیعی و چاره ناپذیر بود که نتوانند ریشه ماهیت ضدانقلابی بورژوازی در انقلاب روسیه را درک کنند. آنان نتوانستند به روشنی دریابند که کدام طبقه قادر است دستاوردهای این انقلاب را بطور کامل حفظ کند و عاقبت به سراشیب این نظر سقوط کردند که در یک انقلاب بورژوازی، پرولتاریا باید از بورژوازی جانب داری کند و هنرپیشه اصلی انقلاب بورژوازی همانا باید خود بورژوازی باشد و انقلاب اگر بورژوازی آن را ترک کند ضعیف میشود و از این حرفها.

از سوی دیگر حتی در آغاز انقلاب در بهار و تابستان سال ۱۹۰۵ پیش از

آنکه سیاست غیبت‌گرا بجای بلشویسم انگاشته شود. (خطائی که تا امروز نزد نادانان یافت میشود) بلشویک‌ها به روشنی ریشه تمایزات تاکتیکی را با برجسته کردن مفهوم انقلاب ارضی به مثابه یکی از اشکال انقلاب بورژوازی و با بیان پیروزی انقلاب دهقانی به مثابه "دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" نشان دادند. پس از آن بلشویسم یکی از بزرگترین پیروزی‌های ایدئولوژیک را در سوسیال - دمکراسی بین‌المللی با انتشار مقاله کائوتسکی در باره نیروهای محرکه انقلاب روسیه بدست آورد (نیروهای محرکه و چشم‌اندازهای انقلاب روسیه، برگردان روسی با پیشگفتاری از ن. لنین، انتشار نووایه اپوکا، مسکو ۱۹۵۷). چنانکه دانسته است در سرآغاز انشعاب میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها به سال ۱۹۵۳، کائوتسکی جانب منشویک‌ها را گرفته بود. به سال ۱۹۵۷ با مشاهده طریق انقلاب روسیه که درباره آن کائوتسکی، خود بسیار نوشته است، او خطاهایی که پلخانیف مرتکب شده را ملاحظه کرد، خاصه پس از اینکه پلخانیف پرسش‌نامه خود را برای او فرستاد. پلخانیف در آن پرسش‌نامه، صرفاً در باره ماهیت بورژوازی انقلاب روسیه بحث کرده و از قاعده‌های همگانه‌ای چون "دمکراسی بورژوازی" و "احزاب بورژوازی مخالف" فراتر نرفته بود. کائوتسکی در پاسخ به پلخانیف خطای او را چنین تصحیح کرد که بورژوازی نیروی محرکه انقلاب روسیه نیست به این معنی روزگار انقلاب بورژوازی سپری شده و "مجموعه نهایی منافع در تمامی دوران جدال انقلابی صرفاً" میان پرولتاریا و دهقانان یافت میشود (پیشین ص ۳۱-۳۵) و "این مجموعه نهایی منافع باید اساس و پایه تمامی تاکتیک‌های انقلابی سوسیال - دمکراسی روسیه گردد" (پیشین ص ۳۱). اصل و اساس تاکتیک‌های بلشویکی علیه تاکتیک‌های منشویکی اینجا به روشنی تشریح شده است. پلخانیف در نامه‌های نوین و غیرو خشم خود را نشان داد اما خشم او بطلان دلائلش را حتی روشن‌تر کرد. پلخانیف از تکرار این جمله خسته نشد که بحرانی که ما از آن میگذریم "بحران بورژوازی است" او بکشویک‌ها را "بیسواد" خواند (ص ۱۲۷). این نسبت خطا بیان خشم مهار نشدنی او بود. پلخانیف نتوانست تمایز میان یک انقلاب بورژوازی دهقانی و انقلاب بورژوازی غیردهقانی را درک کند. او نوشت "کائوتسکی با آنچه گفته، انکشاف دهقانان ما را بطور اغراق‌آمیزی بزرگ جلوه داده است" (ص ۱۳۱) و نیز "تمایز نظریات ما [کائوتسکی/پلخانیف] بسیار جزئی است" (پیشین) و غیرو. پلخانیف بیقراری رقت‌بار و ترسیده‌ای از خود نشان

داد، زیرا هرکس که قادر به اندیشیدن باشد میتواند تخالف جدی دو نظرگاه را دریابد. مسأله مطلقاً "جزئی" و یا در تخمین آهنگ انکشاف و یا در "تسخیر" قدرت چنانکه پلخانیف نشان میدهد نیست، بل تمایز در این نظر اساسی نهفته است که کدام طبقات میتوانند به عنوان نیروی محرکه انقلاب عمل کنند. پلخانیف و منشویکها با اراده یا بدون اراده بطور گریز ناپذیر به موضع جانبداری فرصت طلبانه از بورژوازی افتاده اند، زیرا آنان قادر به درک ماهیت ضدانقلابی بورژوازی در یک انقلاب بورژوائی دهقانی نیستند. بلشویکها از آغاز معنای طبقاتی همگانه و اساسی برای پیروزی این انقلاب را به عنوان "دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" تعریف کرده اند. کائوتسکی همین نظر را در مقاله اش "نیروی محرکه" و نیز در چاپ دوم انقلاب اجتماعی چنین بیان کرده است: [پیروزی سوسیال - دمکراسی روسیه در آینده نزدیک] صرفاً "میتواند به مثابه نتیجه ائتلاف Einerkoalition میان پرولتاریا و دهقانان بدست آید (انقلاب اجتماعی. برلین ۱۹۰۷. ص ۶۲) متأسفانه کمبود جا امکان نمیدهد که به سایر افزوده های چاپ دوم کتاب کائوتسکی بپردازیم که در آن درسهای دسامبر ۱۹۰۵ را جمع بندی میکند، این جمع بندی بطور پیشروئی با جمع بندی منشویکها تفاوت دارد (بدین سان می بینیم که پلخانیف بطور کامل از مسأله اصول اصلی تاکتیکهای همگانه سوسیال دمکراتیک در انقلاب و بورژوائی که صرفاً به مثابه انقلاب دهقانی پیروز است طفره میرود. آنچه من در استکھلم گفتم^{۲۰} که پلخانیف منشویسم را با طرح امکان تسخیر قدرت توسط دهقانان در یک انقلاب دهقانی یکسره بدل به مهمل بافی کرده است، بعدها در ادبیات (انقلابی) تکرار شد. آن خطای بنیادی در مورد تاکتیک تاثیر عظیمی بر برنامه ارضی منشویکی گذاشت. چنانکه من به کرات گفتم منطقه ای کردن زمین نه در حوزه اقتصادی و نه در حوزه سیاسی بطور کامل بیانگر شرایط پیروزی راستین یک انقلاب دهقانی برای تسخیر راستین قدرت توسط پرولتاریا و دهقانان نیست. در حوزه اقتصادی چنین پیروزی با کوشش در حفظ نظام مالکیت زمینهای تقسیم شده ناسازگار است و در حوزه سیاسی با بدست آوردن صرفاً "دمکراسی محلی و وجود دمکراسی ناکامل در حکومت مرکزی خوانا نیست.

ع آیا ملی کردن روشی به اندازه کافی قابل انعطاف هست؟

رفیق جان (ماسلوف) در کنگره استکهلم گفت (ص ۱۱۱ یادداشت‌ها) که "طرح منطقه‌ای کردن بیشتر پذیرفتنی است، چرا که بیشتر قابل انعطاف است، دگرگونی‌های شرایط اقتصادی را به حساب می‌آورد و در جریان روند انقلابی نیز می‌تواند به پیش برده شود" من به نقد ناکامی عظیم طرح منطقه‌ای کردن را در این موارد تشریح کرده‌ام. منطقه‌ای کردن مالکیت زمین‌های تقسیم شده را استوار می‌کند، اما ملی کردن در همین مورد به مراتب بیشتر قابلیت انعطاف دارد، چرا که سازماندهی کشاورزی نوین در زمین‌های "بدون حصار" را بسیار آسانتر می‌کند، اینجا ضروری است که به اختصار به استدلال فرعی دیگر جان توجه کنیم.

جان میگوید "تقسیم زمین در برخی مناطق مناسبات ارضی کهن را احیا می‌کند. در برخی مناطق که زمین تقسیم شده تا ۲۵۰ دسیاتین برای هر خانوار می‌توان یافت. بعنوان مثال در اورال طبقه‌ای از زمینداران نوین آفریده شده‌اند" این از آن قبیل استدلال‌هاست که نظام خود را نیز زیر سؤال می‌گذارند. و کنگره منشویک‌ها به چنین استدلال‌هایی پروبال می‌دهد. فقط منطقه‌ای کردن گناهی که جان بدان اشاره کرده را مرتکب می‌شود، زیرا منطقه‌ای کردن مالکیت زمین را در مناطق جداگانه استوار می‌کند. تقسیم زمین برخلاف نسبتی که جان بدان داده است (و به همین دلیل هم جان به خطای منطقی ابلهانه‌ای افتاده) چنین کاری نمی‌کند، بل این کار ایالت‌گرایی و منطقه‌گرایی است. بهر حال بنا بر برنامه منشویکی زمین‌های منطقه‌ای شده در اورال "املاک" مردم اورال محسوب می‌شوند. این به معنی آفرینش لایه‌ای قزاقی، نوین و ارتجاعی است، ارتجاعی به این دلیل که کشاورزان ممتاز که اقلیتی با رقم اندک را تشکیل می‌دهند ده‌بار بیشتر از بقیه کشاورزان زمین در اختیار دارند و به وضوح کاری جز مقاومت در برابر انقلاب دهقانی نخواهند کرد و صرفاً از امتیازات مالکیت خصوصی دفاع خواهند نمود. برای ما فقط این کار باقی می‌ماند که یادآوری کنیم که "دولت دمکراتیک" می‌تواند براساس همان برنامه ده‌ها میلیون دسیاتین از جنگل‌های اورال را بعنوان "جنگل‌هایی با اهمیت ملی" یا "زمین‌های آماده مهاجرت" در اختیار خویش داشته باشد (مگر کافمن که کادت است همین اصطلاح را در مورد جنگل‌های اورال با در نظر گرفتن حد ۲۵ درصد یعنی

۱۴۳) تأویلات سیاسی...

۲۱ میلیون دسیاتین در مناطق وپاتکا، اویا، یوم بکار نگرفته است؟) و در این مورد دولت "مالک" آن زمین‌هاست. این نه انعطاف‌پذیری، بل ابهام و گیجی است که خیلی صاف و ساده مشخصه منطقه‌ای کردن است.

اکنون باید دقت کنیم که منطقه‌ای کردن در طول روند انقلابی چه میکند. اینجا ما با حملاتی به "کمیته‌های انقلابی دهقانان" به مثابه یک نهاد طبقاتی که پیشنهاد من بود روبروئیم. منشویک‌ها در استکپلم به عنوان یک بازی لیبرالی تأکید کردند "ما مدافع نهادهای غیرطبقاتی هستیم". چه لیبرالیسم حقیری! اصلاً به فکر منشویک‌ها خطور نکرد که برای بیان منش حکومت خود مختار محلی به عنوان غیر طبقاتی باید طبقات ممتاز را شکست داد، چرا که مبارزه علیه آنهاست و وظیفه انقلابیون سلب قدرت از آنهاست. "در خود روند انقلاب" یعنی در جریان مبارزه علیه زمینداران، در جریان "علمیات انقلابی دهقانان" - چنانکه در قطعنامه منشویک‌ها در مورد تاکتیک هم آمده است - کمیته‌های دهقانی شکل خواهند گرفت. [درست است که] بیان حکومت خود مختار محلی به عنوان منش غیرطبقاتی در برنامه سیاسی ما آمده است، اما معنایش صرفاً "سازماندهی نهادها پس از پیروزی انقلاب است، یعنی زمانی که تمام مردم ناگزیر به پذیرش نظم نوین شده‌اند. اگر واژه‌های برنامه ما در باره "جانب‌داری از کنش‌های انقلابی دهقانان و از آن جمله مصادره املاک بزرگ مالکان" صرفاً یک جمله پردازی نیست، پس باید در مورد سازماندهی توده‌ها برای چنان "کنش‌هایی" بکوشیم! اما این نکته یکسره در برنامه منشویک‌ها از نظر افتاده است. این برنامه چنان تنظیم شده که یکسره میتواند همچون لایحه‌ای پارلمانی درآید، از آن دست لایحه‌های احزاب بورژوازی که یا (همچون کادتها) از هرگونه "کنش" بیزارند و یا بطور فرصت طلبانه از زیر بار وظیفه سازماندهی و تدارک چنین کنش‌هایی میگریزند (همچون سوسیالیست‌های خلق‌گرا). اما برنامه‌ای که بر مبنای چنین خطوطی استوار شده باشد، برنامه حزب کارگری که از انقلاب ارضی دهقانی بحث کند نیست، همانطور که حزب کارگری هدفش اطمینان بخشیدن به بورژوازی بزرگ و بورکراسی نیست (از قماش حزب کادتها) و نیز اطمینان دادن به خرده بورژوازی هم نیست (چون سوسیالیست‌های خلق‌گرا). بل میخواهد ابتکارات و آگاهی توده‌های عظیم را در جریان ستیز سرسختانه‌شان علیه روسیه فئودالی انکشاف دهد.

حتی در خطوط کلی هم که شده "کنش‌های انقلابی" بی‌نظیر دهقانان را در روسیه در بهار سال ۱۹۰۵ در پائیز آن سال و در بهار سال ۱۹۰۶ بیاد آرید. آیا باید از چنین کنش‌هایی جانب‌داری کنیم یا خیر؟ اگر پاسخ منفی باشد که در این صورت برنامه ما حقیقت را نمی‌گوید. اگر پاسخ مثبت باشد که در این صورت آشکارا برنامه ما در راستا بخشیدن سازماندهی چنین کنش‌هایی یکسره ناموفق است. چنین کنش‌هایی صرفاً "آنجا که مبارزه پیش میرود سازمان یافتنی هستند سازمان‌ها صرفاً" بوسیله توده‌هایی که بطور مستقیم در مبارزه نقش دارند شکل می‌گیرد، یعنی سازمان‌ها ناگزیر باید قاطعانه شکل کمیته‌های دهقانی را بخود بگیرند. این انتظار که بدنه‌های حکومت خودمختار محلی بزرگ در طول چنین مبارزاتی ایجاد شوند احمقانه است. گسترش نیرو و تاثیر کمیته‌های محلی پیروز درجده‌ها، مناطق، شهرها، استان‌ها و عاقبت در سراسر کشور البته امری خواستنی و اساسی است. اصولاً لازم نیست دلیلی برای اثبات ضرورت چنین گسترشی در برنامه بیاوریم. اما این گسترش محققاً به مناطق ختم نمیشود و حکومت مرکزی را هم دربر می‌گیرد. این نخستین مسأله بود. مسأله دوم این است: در چنین حالتی ما نباید از بدنه‌های حکومت خودمختار محلی بحث کنیم زیرا این اصطلاح بر استقلال سازمانهای خودمختار محلی از ساختار دولت تاکید دارد. "حکومت خودمختار محلی" بر مبنای قوانینی که قدرت مرکزی ارائه میکند استوار است و در حدودی هم که این دولت مرکزی تعیین کرده عمل مینماید. سازماندهی مردم مبارز که ما از آن سخن می‌گوئیم باید کاملاً از تمامی نهادهای رژیم کهن مستقل باشد. مبارزین باید برای ساختار دولتی نوینی برزنند، ساختاری که باید در خدمت نیروی کامل مردم (یا در خدمت حاکمیت مردم) باشد و ابزاری جهت تضمین آن گردد. خلاصه، برنامه منشویکی در کلیه زمینه‌ها ناکافی و بازتاب‌گنجی نظریات منشویکی در مورد مسأله حکومت موقت و غیروست.

۷- منطقه‌ای کردن زمین و سوسیالیسم منطقه‌ای.

این دو اصطلاح توسط منشویک‌ها به یک معنی بکار گرفته شدند و تضمینی بر اتخاذ برنامه ارضی در استکهلم گردیدند. ما صرفاً از دو نماینده عمده منشویک یعنی کوستروف و لارین یاد می‌نمائیم. کوستروف در استکهلم گفت: "برخی از رفقا برای نخستین بار در باره مالکیت منطقه‌ای میشوند. اجازه بدهید بیا دشان بیاورم که در اروپای غربی یک گرایش کاملاً سیاسی (دقیقاً) بنام "سوسیالیسم منطقه‌ای" [انگلستان] وجود دارد که مدافع گسترش مالکیت شهری و روستایی منطقه‌ای هستند و از جانب رفقای ما هم حمایت میشوند. بسیاری از (قدرت‌های) منطقه‌ای دارای املاک هستند و این با برنامه تناقضی ندارد. ما اکنون امکان فراهم آوردن (!) املاکی برای مناطق آزاد (!!) را داریم و باید از آن استفاده کنیم. البته زمین‌های صادره شده باید منطقه‌ای شوند" (ص ۸۸)

نظر ساده لوحانه در باره "امکان فراهم آوردن املاک آزاد" به شکل درخشانی اینجا بیان شده است. اما در جریان بازگویی این "گرایش" سوسیالیسم منطقه‌ای به مثابه گرایشی ویژه خصائل انگلستان سخنان لحظه‌ای هم توقف نکرد تا بیان‌دیشد که چرا این گرایشی به غایت فرصت طلبانه است و چرا انگلس در نامه‌اش به زورگه این فرصت طلبی روشنفکرانه شدید فایان‌های انگلیسی را شرح داده و بر ماهیت خرده بورژوازی طرح‌های "منطقه‌ای کردن" آنها تاکید گذاشته؟^{۲۱}

لارین در هم‌بانی با کوستروف در تفسیر خود به برنامه منشویکی گفته: "شاید در برخی مناطق، بدنه‌های حکومت خود مختار محلی قادر به اداره این املاک وسیع باشند، چنانکه تراموای اسبی یا کشتارگاه‌ها بوسیله شوراهای محلی اداره میشوند و کل (!) سودی که بدست می‌آید در دسترس همه (!) مردم قرار خواهند گرفت"^{۲۲} آقای لارین عزیز، یعنی در اختیار بورژوازی محلی قرار نخواهد گرفت؟

پندارهای فضل فروشانه قهرمانان فضل فروش سوسیالیسم منطقه‌ای اروپای غربی تازه اینجا معنی پیدا کرده‌اند. این حقیقت که بورژوازی قدرت را در دست دارد یکسره فراموش شده و نیز این حقیقت هم از یادرفته که فقط در شهرها که دارای درصد بالایی از جمعیت پرولتری هستند میتوان به سود کارگران، بهره‌ای از

حکومت محلی و منطقه‌ای گرفت! اما اینهمه چیزی نیست. سفسطه اصلی نظر منطقه‌ای کردن زمین در "سوسیالیسم منطقه‌ای" را در پائین شرح خواهیم داد.

روشنفکران بورژوازی غرب چون فابیان‌های انگلیس، سوسیالیسم منطقه‌ای را مهم‌تر از یک "گرایش" ویژه به حساب می‌آورند، دقیقاً چون این نظر رویای صلح اجتماعی و تفاهم طبقاتی را در خود می‌پروراند و افکار زحمتکشان را از مسائل بنیادی نظام اقتصادی به مثابه یک کل و از ساختار دولت به مثابه یک کل منحرف می‌کند و به‌سوی مسائل فرعی همچون حکومت خودمختار محلی می‌راند. در گستره پرسش‌هایی که در مقوله نخست جای دارند، تضاد طبقاتی به قدرت ایستاده است. این گستره چنانکه ما نشان دادیم به مبانی بسیار اساسی و مهم حکومت طبقاتی بورژوازی تأثیر گذارست. از اینرو دقیقاً در همین گستره نظر فضل فروشانه و ارتجاعی رسیدن به سوسیالیسم از طریق صلح‌آمیز بطور خاص مایوس‌کننده جلوه می‌کند. این نظر، دقت را به گستره مسائل کوچک محلی میکشاند و راستای فهم پرسش حکومت طبقاتی بورژوازی را منحرف می‌کند، نمیگذارد مسأله ابزار عمده آن حاکمیت درک شود بل کل مسأله را بر سر تقسیم خرد‌میزی نشان می‌دهد که بورژوازی ثروتمند برای "نیاز مردم" بخشیده است. طبیعتاً، زمانی که توجه روی مسائلی چون خرج ارقام جزئی متمرکز شود (جزئی در قیاس با کل ارزش افزونه و کل مخارج دولتی بورژوازی) که بورژوازی خود مایل به خرج در این گستره‌هاست چون بهداشت همگانی (انگلز در مسأله مسکن نشان می‌دهد که بورژوازی خود از گسترش بیماری‌های واگیردار در شهرها می‌ترسد) یا آموزش (بورژوازی ناگزیر است که کارگران را برای فن‌آوری بالاتری آموزش دهد) یا مسائل دیگری از این دست پس ممکن است که در حوزه چنین مسائل جزئی، در مورد "صلح اجتماعی" و خشونت ستیز طبقاتی داد سخن داد. دیگر چه جای جدال طبقاتی است، آنگاه که بورژوازی خود برای برآوردن "نیاز مردم" در بهداشت همگانی و در آموزش پول خرج کند؟ دیگر چه نیازی به یک انقلاب اجتماعی است، آنگاه که بتوان از طریق بدنه‌های حکومت محلی، به تدریج گام به گام "اموال عمومی" را خرج کرد و تولید را "اجتماعی کرد" همانطور که تراموای اسبی و کشتارگاه اجتماعیند که آقای لارین چنین بجا از آنها مثال آورده است؟ فرصت‌طلبی فضل فروشانه آن "گرایش" در این حقیقت نهفته است که حضرات حد کوچک به اصطلاح "سوسیالیسم منطقه‌ای" (که در واقع سرمایه‌داری منطقه‌ای

۱۴۷) تأویلات سیاسی...

است، و این عنوانی است که سوسیال دمکرات‌های انگلیسی در جدال علیه فابیان‌ها بدان داده‌اند) را از یاد برده‌اند. آنان فراموش کرده‌اند که تا زمانیکه بورژوازی به‌مثابه یک طبقه حاکم است، اجازه هیچگونه دست‌اندازی حتی از نقطه‌نظر "منطقه‌ای" به مبانی راستین حاکمیت خود نخواهد داد. و اگر بورژوازی به "سوسیالیسم منطقه‌ای" رضا دهد به این دلیل است که این "سوسیالیسم" به‌مبانی حاکمیت بورژوازی تجاوز نمیکند، به ریشه‌های مهم و اصلی ثروت او کاری ندارد، بل به حد کوچک مخارج محلی که بورژوازی خود به "مردم" اجازه مدیریت آنها را میدهد کار دارد. اشاره‌ای بیشتر لازم نیست تا بیاد آوریم که هرگونه اقدام از جانب سوسیالیست‌های منطقه‌گرا برای اینکه حتی ذره‌ای از حد طبیعی خود یعنی از حد فعالیت‌های مختصر و حقیری که ارتباطی به کارگران ندارد پافرازگذارند و بخواهند که با سرمایه سرشاخ شوند به‌شدت و تأکید از جانب قدرت مرکزی دولت بورژوازی و تو خواهد شد.

این خطای اساسی و این فرصت‌طلبی فضل‌فروشانه فابیان‌های اروپای غربی، امکان طلبان^{۲۳} و برنشتین‌گرایان^{۲۴} را حضرات هوادار منطقه‌ای کردن تکرار میکنند.

"سوسیالیسم منطقه‌ای" به معنی سوسیالیسم در موارد حکومت محلی است. هرچه از محدوده منافع محلی و مدیریت دولتی فرارود، یعنی هرچه که منشأ اصلی درآمد طبقات حاکم و ابزار اساسی تضمین حکومت آنها را به‌خطر اندازد و فقط به مدیریت دولت مربوط نشود بل به ساختار دولت ارتباط یابد، از حوزه "سوسیالیسم منطقه‌ای" هم فراتر میرود. اما حضرات عاقل ما، مسأله‌ای جدی در سطح ملی یعنی مسأله زمین که به مستقیم‌ترین شکل به منافع حیاتی طبقات حاکم مربوط میشود را با ربط دادن آن به حوزه "مسائل حکومت محلی" مطرح میکنند. در غرب آنها تراوای اسبی و کشتارگاه‌ها را منطقه‌ای کرده‌اند، پس چرا ما نتوانیم بیش از نیمی از زمین‌هایمان را منطقه‌ای کنیم؟ این استدلال خرده‌روشنفکر روسی هم در جریان بازگشت (ارتجاع) و هم در جریان دمکراتیزه کردن ناقص حکومت مرکزی بکار می‌آید.

و بدین‌سان ما کشاورزی سوسیالیستی را وارد انقلاب بورژوازی کرده‌ایم، سوسیالیسمی از خرده بورژواترین انواع آن، سوسیالیسمی که جدال طبقاتی را در

حیاتی‌ترین مسائل با ربط دادن آن به مسائل حقیر در حد حکومت محلی، تنزل می‌دهد. درواقع مسأله در اختیار گرفتن نیمی از بهترین زمین‌های کشور نه مسأله‌ای محلی است و نه مسأله‌ای در حد مدیریت، بل مسأله‌ای است که بر تمامی دولت اثر می‌گذارد، به ساختار [دولت] مربوط می‌شود نه به ساختار زمینداری. و کوشش در اقناع مردم به این نظر که "سوسیالیسم منطقه‌ای" میتواند پیش از رخداد انقلاب سوسیالیستی انکشاف یابد، به معنی نابخشودنی‌ترین شکل عوام‌فریبی‌هاست.

مارکسیسم اجازه می‌دهد که ملی کردن در برنامه انقلاب بورژوازی گنجانده شود زیرا ملی کردن ضابطه و اقدامی است بورژوازی، زیرا بهره‌مطلق مانع از انکشاف سرمایه‌داری می‌شود و مالکیت خصوصی زمین مانع سرمایه‌داری است. اما بسزای گنجانیدن منطقه‌ای کردن، املاک بزرگ در برنامه انقلاب بورژوازی، باید مارکسیسم را براساس الگوی فرصت‌طلبی روشنفکرانه فابیان گرائی بازسازی کرد.

اینجاست که ما تفاوت میان روش‌های خرده‌بورژوازی و روش‌های پرولتری را در انقلاب بورژوازی ملاحظه می‌کنیم. حتی پیشروترین خرده‌بورژواها - میان آنها سوسیال رولوسیونرهای حزب ما را هم به حساب آورید - چنین محاسبه می‌کنند که پس از انقلاب بورژوازی دیگر جدال طبقاتی در کار نخواهد بود و صلح و آرامش جهانی نیز فرا خواهد رسید. از اینرو "آشیانه خود را از پیش می‌سازند" برنامه و طرح‌هایی برای اصلاحات خرده‌بورژوازی انقلاب بورژوازی پیشنهاد می‌کنند، از "ضوابط" و "قواعد" گوناگونی در رابطه با مالکیت بحث می‌کنند، درباره زورمندی اصل کار و کشاورزی کوچک و غیرو داد سخن می‌دهند. روش خرده‌بورژوازی، روش برقرار کردن مناسباتی است که بالاترین درجه ممکن صلح اجتماعی را برقرار کند. روش پرولتاریائی قاطعانه و منحصراً روشی است که هرآنچه از سده‌های میانه بجا مانده از میان بردارد و صحنه را برای جدال طبقاتی پاک کند. از اینرو پرولتاریا بحث از "ضوابط" مالکیت را به همان خرده مالکان واگذار می‌کند، برای پرولتاریا مسأله مهم از میان بردن مالکیت خصوصی بر زمین، یعنی درهم کوبیدن واپسین سنگر و مانع مقابل جدال طبقاتی در کشاورزی است. در انقلاب بورژوازی برای ما اصلاح‌گرائی خرده‌بورژوازی، "آشیانه" آینده و آرامش کشاورز کوچک، جالب نیست. برای ما جدال پرولتاریا علیه آرامش خرده‌بورژوازی که براساس بورژوازی استوار است، مطرح است.

۱۴۹) تأویلات سیاسی...

این روح ضدپرولتری را منطقه‌ای کردن به برنامه انقلاب ارضی بورژوازی وارد کرده است، زیرا صرفنظر از نظریه سراپا خطای منشویک‌ها، منطقه‌ای کردن جدال طبقاتی را تعمیق نمیکند و گسترش نمیدهد، بل آن را از طریق فرض امکان پذیری دمکراسی محلی بدون دمکراتیزه شدن کامل دولت مرکزی کند میکند. و ابزار این کار نظر "سوسیالیسم منطقه‌ای" است، زیرا این "سوسیالیسم صرفاً" در جامعه بورژوا با دوری از مسیر مبارزه راستین امکان‌پذیر است و صرفاً "در مسائل بی‌اهمیت و کوچک محلی تحقق مییابد که حتی بورژوازی بدون به‌خطر انداختن حاکمیت طبقاتیش میتواند آنها را حل کند.

طبقه کارگر باید ناب‌ترین، پیگیرترین و همه‌جانبه‌ترین انقلاب بورژوازی-از جمله ملی کردن زمین‌ها- را به انقلاب بورژوازی ارائه نماید. پرولتاریا با شدت و قاطعیت اصلاح‌گرایی خرده بورژوازی در انقلاب بورژوازی را رد میکند، ما به آزادی در مبارزه و نه به وراجی‌های فضل فروشانه نیازمند و علاقمندیم. طبیعتاً، فرصت‌طلبی روشنفکران احزاب کارگری خطی دیگر اتخاذ کرده است. بجای برنامه عمیق انقلابی برای انقلاب بورژوازی، توجه به ناکجا آبادی خرده بورژوازی برگشته است: به تضمین دمکراسی محلی بدون دمکراتیزه کردن کامل قدرت مرکزی، به تضمین هر اصلاح‌گرایی حقیر در هر گوشه فعالیت‌های منطقه‌ای جدا از "آشفستگی" عظیم و با ایجاد اختلافی به‌غایت حساس در مورد زمین با تعقیب همان خط ضد-یهودی یعنی با فرودستی مسأله‌ای در گستره ملی مهم به محدوده پرسش‌های حقیر محلی.

۸- چند مثال از گنجی‌های محصول منطقه‌ای کردن.

این که تا چه حد برنامه "منطقه‌ای کردن" در ذهن سوسیال‌دمکرات‌ها ایجاد ابهام کرده و چقدر مواضع بیهوده و خطائی برای تبلیغات گران و آغالشگران حزبی ما را موجب شده است، میتوان از موارد زیر دریافت:

بدون شک م. لارین میان منشویک‌ها چهره‌ای سرشناس است. در استکهلم چنانکه از یادداشت‌های کنگره میتوان دریافت، او دارای نقش بسیار فعالی در تضمین اتخاذ برنامه منطقه‌ای کردن بود. جزوه او بنام مسأله دهقانی و سوسیال-دمکراسی که در سلسله جزوات نووی میر منتشر شده بود، یک تفسیر رسمی بربرنامه

منشویک‌هاست. این حرفهای جناب مفسر است. او در آخرین صفحات جزوه‌اش سؤال اصلاحات ارضی را جمع‌بندی میکند و سه نوع نتیجه این اصلاحات را طرح میکند: نتیجه نخست این است که زمین‌های تقسیم شده به دهقانان همچون ملک خصوصی آنان تعلق گیرد. در این مورد غرامت پرداخته میشود. "و این بدترین نتیجه برای طبقه کارگر، لایه‌های پائین دهقانان و برای کل انکشاف اقتصاد ملی است. (ص ۱۰۳). نتیجه دوم بهترین نتیجه است. نتیجه سوم "بیانیهای است نوشته شده در کاغذ و سهم‌های برابر زمین را در نظر دارد" میتوان اندیشید که یک مدافع برنامه منطقه‌ای کردن آنرا همچون نتیجه دوم در نظر میگیرد. اما خیر، گوش کنید: "تمامی زمین‌های مصادره شده و شاید حتی تمامی زمین‌ها، بعنوان املاک دولت به مثابه یک کل بدست بدنه‌های حکومت‌های خودمختار محلی سپرده شوند که بطور رایگان (؟؟) میان تمام کسانی که اکنون روی آن کشت میکنند تقسیم شوند، البته بدون اینکه برای تقسیم زمین‌های سراسر روسیه اجبار بکار رود. چنین راه‌حلی بر سؤال، چنانکه دیدیم، منافع فوری پرولتاریا و نیز منافع کلی جنبش سوسیالیستی را به‌عالیترین شکل تضمین میکند و به افزایش بارآوری کار که سؤال حیاتی و اساسی روسیه است، پاسخ میدهد. سوسیال دموکرات‌ها باید هوادار و پیش‌برنده اصلاحات ارضی (؟) خاصه از چنین نوع باشند. این اصلاحات زمانی ممکن میشود که بالاترین نقطه انقلاب بدست آمده باشد و عناصر آگاه تکامل اجتماعی نیرومند باشند" (ص ۱۰۳ تاکید از لنین)

اگر م. لارین یا سایر منشویک‌ها باور دارند که این بیانی از برنامه منطقه‌ای کردن است پس آنان به پنداری "غم شادی‌گونه" دچار آمده‌اند. انتقال کلیه زمین‌ها به مالکیت دولت به معنی ملی کردن زمین‌هاست و ما نمی‌توانیم زمین را به شکل دیگری در محدوده یک قانون دولتی همگانه در اختیار بدنه‌های حکومت خودمختار محلی متصور شویم. با چنین برنامه‌ای - البته نه برنامه اصلاحات بل برنامه انقلاب - میتوان کاملاً موافق بود، البته جز در مورد تقسیم زمین "رایگان" حتی میان کشاورزانی که کار اجباری انجام میدادند. وعده چنین کاری از سوی جامعه بورژوازی بیشتر کار یک ضدیهود است تا یک سوسیال دموکرات. هیچ مارکسیستی نمیتواند امکان چنین نتیجه‌ای را در چارچوب انکشاف بورژوازی، بپذیرد و به هیچ دلیلی نمیتوان تبدیل بهره به کشاورزی سرمایه‌داری را پذیرفت. باوجود این

(۱۵۱) تأویلات سیاسی...

به‌خبر این نکته که احتمالاً "خطای قلم است"، این حقیقت بدون تردید بجای میماند که در یک جزوه همه فهم منشویکی ملی کردن زمین به مثابه بهترین نتیجه‌عالیترین انکشاف انقلاب معرفی شده است.

در مورد این مسأله که با زمین‌های در قید مالکیت خصوصی چه باید کرد، لارین ناچار شده که بگوید: "در رابطه با زمین‌هایی که در مالکیت خصوصی کشاورزان سرمایه‌دار بزرگ هستند، سوسیال دمکرات‌ها پیشنهاد مصادره این زمین‌ها را به هدف تقسیم آنها میان کشاورزان کوچک عنوان نمی‌نمایند. در حالیکه میانگین بازده زمین کشاورزان کوچک، خواه در مالکیت خصوصی آنان و خواه زمین‌های اجاری نمی‌تواند از ۳۰ پود در دسیاتین بیشتر گردد، میانگین بازده کشاورزی سرمایه‌داری بیش از ۵۰ پود در دسیاتین است" (ص ۶۴).

در این میان، لارین در واقع نظر انقلاب ارضی دهقانی را دور ریخته است، زیرا رقم میانگین او شامل کلیه زمین‌ها میشود. اگر مایه امکان فراهم آمدن افزایشی سریع و گسترده در بارآوری کار در کشاورزی کوچک (پس از اینکه آنها از یوغ بردگی رها شدند) ایمان نداشته باشیم، آنگاه تمام سخنان ما در باره "هواداری از کنش‌های انقلابی دهقانان از جمله مصادره زمین از زمینداران" بی‌معنی خواهد بود. اضافه بر این، لارین فراموش کرده که در مورد مسأله "هدفی که سوسیال دمکرات‌ها برای آن پیشنهاد مصادره املاک سرمایه‌داری را داده‌اند" هیچ تصمیمی در کنگره استکھلم اتخاذ نشده است.

رفیق استرومیلین در کنگره استکھلم اصلاحی بدنبال واژه‌های "انکشاف اقتصادی" برای بیانیه پیشنهاد کرد. اصلاح او چنین بود: "کشاورزی بزرگ سرمایه داری مصادره شده باید بر مبنای خطوط سرمایه‌داری به سود تمامی مردم کار کند، به شرطی که به عالیترین شکل نیازهای پرولتاریای کشاورزی برآورده شود" (ص ۱۵۷) و این اصلاح تقریباً به اتفاق آراء رد شد و صرفاً یک رای آورد (پیشین). باوجود این، تبلیغات میان توده‌ها که تصمیم‌های کنگره را نفی میکردند ادامه یافت! حفظ مالکیت خصوصی در زمین‌های تقسیم شده چنان از منطقه‌ای کردن موردی مبهم و مغشوش ساخت که دیگر تفسیر برنامه قادر به پیشبرد و توضیح تصمیم‌های کنگره نیست.

ک. کائوتسکی که چنین سریع و غیرعادلانه به سود این یا آن برنامه از او

بازگفت می‌آورند (غیر عادلانه زیرا او بطور کلی نظری روشن از مسأله ارضی را مطرح کرده و کار خود را به تشریح چند حقیقت همگانه محدود نموده است) و حتی گفتند که او به شکل غریبی به سود منطقه‌ای کردن موضع گرفته، در تاریخ آوریل ۱۹۵۶ به م. شاین چنین نوشت: "آشکارا من از منطقه‌ای کردن درکی کاملاً جدا از نظر شما و حتی شاید از نظر ماسلوف دارم. آنچه من از آن درک می‌کنم، چنین است که باید املاک بزرگ صادره شوند و باید کشاورزی به گستره بزرگ به آن زمین‌ها یا با (ارگانهای) منطقه‌ای (!) و یا با سازمان‌ها و نهادهای بزرگتر ادامه یابد. در غیر این صورت باید زمین به سازمان‌های تولیدکننده اجاره داده شود. من نمی‌دانم که آیا این کار در روسیه امکان‌پذیر هست و بوسیله دهقانان پذیرفته می‌شود یا نه. من نمی‌گویم که ما باید آنرا به صورت خواست مطرح کنیم. اما اگر خواست آن بوسیله دیگران مطرح شود، فکر می‌کنم به سادگی می‌توانیم آن را بپذیریم و این تجربه‌ای به راستی جالب خواهد بود" ۲۵

این بازگفت‌ها کافی هستند تا به کسانی که کاملاً "هوادار برنامه" اتخاذ شده (در استکھلم بودند یا هستند نشان دهد که چگونه ایشان برنامه فوق را تخریب می‌کنند، اما خود می‌پندارند که در کار تفسیر آن هستند. خطای اصلی در گنجی یاری‌ناپذیر خود برنامه نشسته است. در حد نظریه، برنامه به معنی نفی نظریه مارکس در مورد بهره است، در حد عمل به دیکراسی محلی ناممکنی در حکومت مرکزی غیردمکراتیک وابسته است و در حد اقتصاد بر رخنه اصلاح گرائی خرده - بورژوازی و شبه سوسیالیستی در برنامه انقلاب بورژوازی تکیه دارد.

